

گردیده و بسیار بود و در آن وقت که در این امر مشغول گردیدند و بعد از آن سال امیر سلطان شاه بر لاس در دیوان امارت حضرت خاقان صید میرز و در
 غایت اختیار و آن کار دخل کرد و گرفت میرزا محمد جوکی بهیواد و سپهر خاقان صید فریدون فرود و آثار شجاعت و مردانگی و انوار جلالت
 و فرزندی و جبین سپین و معاینه می نمود و غیر تریش خون از دیده پیر کشادی و حسام تقاضی و در حسرت بر دل پر ام نهادی و انتخاب همیشه در خدمت
 و دل بزرگوار سپهر میرزا و آنحضرت بود نامدار و نوزدهم شفاق بجای می آورد و تا بانوی عظمی گوهر شاد و آقا مزاج شریف خاقانی را کجا می گذاشت و چو
 در به سبب قیام حال شاه زاده نمان بر عرض میرزا لاجرم پادشاه ششم میرزا محمد جوکی را در امور مکت و مال دخل نمیداد و حال آنکه برادر زاده و کانش میرزا
 آله و له و میرزا عبداللطیف در غایت اعتبار و اقتدار او کاشته می گذرانیدند و بنابرین همه شکر خیز و داند و بر شهرت شاهان شاه زاده با حق آورد
 و اراضی متخاد و عارضات شرفش گشت و با وجود این حال از غایت غیر خود را نمی انداخت و در اجم در آن نشسته در اطراف دیار خراسان میرزا میرزا
 شور نشسته بزای سخن مزاج و خوش اخشن غالب بود که در و با هند لیسان چنین حدس رسد از حضرت خاقان صید از استماع او آنچه باید غایت
 مضرب گشت و از او امر دست و در امان شکیبائی روزه کلمه افانده و نا ایه را چون بر زبانش گذشت و نفس شاه زاده را از نفس بر آه آورد و در
 کنبه مدرسه همد علیا گوهر شاد و آقا در جوار برادرش میرزا با نیت قدغن نمودند و امر اعظام موجب فرمان خاقان جم غشام و لایاتی که سوره غالش بود
 در میان اولادش میرزا محمد قاسم و میرزا ابابکر قسمت نمودند کشتار و در میان مخالفت میرزا سلطان محمد نسبت بفرمانی از خاقان
 و منصفت را یات حضرت آیات بولایات فارس و عراق تورخان بنیده اخلاق و سبزه آن جو خوار استحقاق صحیفه بود
 باین غرض آراسته اند که چون فارس ضحاک تور سلطان محمد بن با نیت در مملکت عراق بر سر سلطنت گشت خلق بسیار از طرف بلاد و اعمار بر درگاه
 شاه زاده عالی مقدار جمع آمدند و مدخل آنحضرت در یاد دل بجزش و نا کرد و بنابر آن بعضی از مردم قمان بر عرض رسانیدند که ضعف شجاعت بر مزاج می چون
 خاقانی استولی گردیده و قوی بر بنه ضعیف شده که آنحضرت را مجال حرکت نماند فرصت عنایت باید نمود و بلبه صحنان و شیراز تحت تصرف در آورد
 و حال آنکه در آن زمان حکومت صحنان مطلق با بی سعادت خاوند شاه میداشت و میرزا عبدالقادر میرزا ابراهیم سلطان در شیراز علم حکومت می افروخت
 الحقه میرزا سلطان محمد نمان خفته انگیزان عراق را قبول نموده بیگنا ما که بر سر صحنان تخت و امیر سعادت را گرفته مقید و محبوس ساخت و موافق
 بسیار از آن ولایت حاصل کرده بسیار بسیار بنشیند و یورش فارس را پیش نهاد بهمت بلند نمانت گردانید میرزا عبدالقادر چون قوت تجارت داشت در
 شیراز به سبب و محسوط کرده قاصدی همچنان برق و باد بدار سلطنته بر آه فرستاده کیفیت عارده در قلم در آورده چون غیر سبب شریف خاقان عالی کبر
 رسیده با وجود امارت محافت و وفور ضعف شجاعت بواسطه رعایت ناموس پادشاهی و مبالغه جناب محنت پناهی یعنی همد علیا گوهر شاد و آقا در شور
 به شکر و پنجاه لوی حضرت انتخاب فارس و عراق بر افراشت و میرزا اعمار آله و له را در و دار سلطنته بر آه قائم مقام گذاشت چون مملکت را
 مضرب جناب همساک حضرت انجام شد امیر سلطان شاه بر لاس امیر شیخ ابو فضل لدا میر علیک کو کلتاش و امیر نظام الدین احمد فیروز شاه حسب حکم
 ششگانه پیشرو آن گشتند و کوب جایون نیز متعاقب در حرکت آمد میرزا سلطان محمد بعد از تحقق آنچه بزرگت محاصره شیراز داده روی توجه بجانب شیراز
 نهاد و خاقان سمرقند فرزند شاه زاده را معلوم نموده از منزل کند مان همچنان بصراف بصوب مصلحان محسوط ساخت و چون در آن بلده نزول اجلا
 فرمود همی از سعادت و خندار که در سلکت هواداران میرزا سلطان محمد نظام داشتند مؤاخذه و معاتب گردانید بلکه در اواسط ماه مبارک
 رمضان که آنقوم عالیشان را بسیار رسانید و جناب شرف خندار الحقیق مولانا شرف الدین علی بریدی که همه مصاحبت میرزا سلطان محمد گرفتار
 گشت و بنابر آن که حضرت خاقانی شنیده بود که نوبتی خدمت مولوی بر شاه داده میخواند که بیک چرخست پیر و آخر بخت تو فوج این آن به که پرودت
 خود با جوان دبه و میگفته که حضرت خاقان صید متوجه انتخاب نخواهد گردید انتخاب را طلبیده پرسید که تو از کجای گفتی که من بجانب شما آمدم
 مولانا جواب داد که من این سخن را از روی دلایل خوبی گفتم بلکه بعین صفتی عرض میدادم زیرا که شاه زاده نهالی هست خسته ظالی بر جویبار دولت و اجنا
 بالاکشیده و آفتابی است فرخنده پر تو از افق همیشه و استقلال طالع گردیده ظاهری چنان بود که از هر جنبه حسرت عالی کبر از پایی در نیاید و در
 طاعت خاقان بجز بر اندوخت زوال و عهده کسوف امین ماند و میرزا عبداللطیف که خاطر متوجه مجلس جناب مولوی داشت بسیار صحبت وقت

میرزا محمد جوکی

مکتوب

ساعات آنجا بماند و سخنان خوشتر از آنکه در زبان بماند و حضرت خاقان سعید دست اشرف الغضالار شاه زاده سپرد و آنحضرت خباثین را در اختیار بماند
 و از آنوقت بر او کسب فرمود و حضرت خاقان سعید آن زمان در سوادکوه مشغول کرده بعد از آنکه فصل شتای فرمان بجایون نهاد یافت که امر او خطاب سلطان
 شاه بر لاس شیخ ابو فضل و میرک احمد فرزند شاه زاده میرزا سلطان محمد رفقه نوعی سازند که شاه زاده مقدم اعتذار و استخفاف بدو گاه بدو برزگود راه
 و اگر مضاج ایشان را بسج قبول اصفا نماید او را بزجر و تکلیف بجارست رسانند و امر او متعاقبت یکدیگر بدو بجا نماند و آن شده امیر شیخ ابو فضل پیشتر از خاقان
 سعیدت میرزا سلطان محمد رسید و سخنان شغفانه بعضی رسانید و آنحضرت در جلالت موکب خاقان فی قابل گردانید و در آن آنما صورتی دست داد
 که هر کس در اردوی بجایون بود روی بطرفی نرساده که شمار در بیان آنحال حضرت خاقان سعید نخله برین و ذکر بعضی از
 وقایع اردوی مظهر قرین حکم نماند کل من علیها فان قضایست بر من قضیه کلیه کل نفس ذر ذریه الموت حکایت حکم نمیشد فرزند که سپهر چهارم
 منجابه و جلالت دست ع ازیم زوال در عت دارت رباعی خود رسید که بست خسرو چرخ برین دارد و در روی زمین زیر کین هم در کین
 زوالست قرین پوخته چنین بود همان در این تقریب این تشبیه که در آنولا که همین دولت و حسن معدلت حضرت خاقان سعید مظهر اول اکثر
 محموده ریح مسکون عزت کارگاه کردن بود تا که بعد از آن در مقابل صورت همین امکان جلوه نمودند که با از دست خاقان بکشو پتین بنوا خاقان
 و تحصیل حادثه محنت اندوز آنکه در آن ادان که مملکت ری محل اقامت خاقان صاحب شت بود کامی از در دمده و صنف بنیه شگایت میفرمود و در
 صباح کشیده بست و تخم می جوخته چنین دشمنان را موافق اول در شرب مخلصه شامیده پای مبارک در رکاب سعادت اخطاب آورده و در
 زیارت مراد مشایخ طوفان کرده عمان بکران بدو نظر انعطاف داد در شمار میرزا ستری که مرکوب آن شهسوار میدان با داری بود و آنرا که
 کرده وقت و سکه با مساک خنان و فائز در برابر آن از اسروداده هر چه شست و همان لحظه در دمده بر نه ستولی ذات فایض البرکات کشت که کار
 بدو پیشتر و کپور برنا و پیر در که شت بر طبقی آید که در اذوا طلم لا یستخره و ساقه و لایحه من پادشاه ریح مسکون قبل از وصول باریکه نکت استیلا
 سفر آخرت کرد و طایر روح شریف خاقان خلافت بنام رفیق مسافران آن جهانی شده در خطای رضی در با عن انس قوی کرید شوی ولایت و ایم
 قها و حیات که عالم ندارد در قرار و شت رسیدت تحت ابراج کمال جو خورشید تابنده یا بد زوال بیایا بگویم با دوزنی که همیشه بوده و گاه
 و در آن روز محنت اندوز از شاه زاده کان کسی مفرود غیر میرزا ابو القاسم با برود میرزا با سیر و میرزا عبد اللطیف بن میرزا الخ پکت و میرزا خلیل سلطان بن
 میرزا محمد جهانگیر میرزا دخری خاقان مخور کسی در اردوی بجایون بود و از امر اعظام نیز بخیر لغزان بر لاس کسی شریف نداشت زیرا که توغیان نزد میرزا سلطان
 محمد رفته بودند و بعد از آن شب حقیقت تو اقمه بر لب می آید محمد علیا کو هر شاد و آفاجته حاضر فرزند میرزا عبد اللطیف بن بکت کورکان و میرزا
 میرزا عبد اللطیف فرستاد و پیغام داد که فرمانفرمای بلاد و عباد از میان رفت و ایل الواس با سروری نام مناسب آنکه تو خلافت بنا و شکر می
 نگذاری که پریشانی با حوال اردوی مظهر مال راه یا بدو میرزا عبد اللطیف همس و میند و داشته از بر انظار بیای و چون مظهر شت شت صباح رفیق
 که از جوانان آنحضرت از خسرو خاقان کربان افش چاکت زوجه سوزگاری حضرت شهرامی ساس نیلگون کردن در بر افکنده هیچ آنخان نه جایان
 صیغین محشر و فرج اکبر در عالم صغر ظاهر گشت و ندیده غیر امیر و وزیر و غیر دیگر از اوج خلعت اثر در گشت ماه رویان پاس شربک پوشیده
 روز آن بود و سلسله موایان در شمار خورشید سحر آید و مناسب چنان محمود و در آن زمان میرزا ابو القاسم با بر با فرجی از صاحب شور که
 او بود و در مابیت عزیمت محبوب خراسان بر افراخت و میرزا خلیل سلطان نیز خازم انظر شده طارست موکب باری را پیش نهادت ساخت و
 طارزان آن دو شاه زاده در اردو بازار که در بگذر واقع بود دست بجا رفت بر او زدند و چهار نغمه در میان آمد و خاقان تمام بر خاست و میرزا
 عبد اللطیف سوار گشته و در کرد و تا ختمه چند کسی را سیاست فرمود و با بیخ انتشار کرد آن آشوب استکین از دست در غایت سعی و انجام
 به درانی رحمت و سپاهی پرداخته قصد می جبهه اعلام آنوا صوبه بیکر خند زده بر زکود فرستاد و در نیم نفس حضرت تاب داد و مظهر نامه و ایلات
 شلاق کوچ کرده روی بصوب خراسان نهاد و بعد از قطع بکد و منزل صبی اندر و مظهر جابل سمیع شاه زاده رسانیدند که محمد علیا کو هر شاد و آفاج
 رخانی اتفاق نمود و قصد عده می دارد و شاه زاده از شاه جنون بهره کام داشت و در غرضت جده را بنیست میرزا طار از دول سعیدت

سپهبد برام که
 حصار نیلگون
 بنام غرضت و غنای
 دست ع ازیم
 و بال پیزار
 بست

اینجا بود که بمیدان خوار می پستان بکنند می بجز خود که در جهات محمد علیا و ترخانین با مباد و خارت و تاراج داد و از هر کس که این بود او را بینه فرمودند از
 جناب حضرت سلطانی امیر نظام الدین علیشیر استماع افشاده که میرزا عبد اللطیف در نهایت حسرت حمد صمیمه آید بر شیشه باغ نموده که چون کوچ و پیشه
 آنجا نیافت که سوار شود و خصمانی بدست گرفته پیاورد قدم در راه نهاد در آن حال یکی از نوکران امیر بر لاس بد آنجا رسیده سب خویش کشید تا
 حدیقت شکار سوار شد و چون میرزا عبد اللطیف بدامغان رسید در وقت ظهر کشتن جنبه نظار محضت نمود شاه زاده بعد از عمارت و محاسن فخره فخره شهر
 گرفته در آن بلده خارت عام بوقوع انجامید و میرزا عبد اللطیف از دامغان بیخام رفته در آن مقام شنید که میرزا یار با بسته ها امیر سبند و که بجز جان
 شافقه بر سر ریاد شاهی مکن یافته لاجرم عازم انصوب شد و باز فرستاده بود که اردوی نهر شکار بصوب سبزوار در حرکت آمد در آن راه جزیره
 که امیر سلطان شاه بر لاس با دیگر امر کرده می میرزا سلطان محمد رفته بودند مراجعت نموده عازم ملازمت مکر امیر شیخ ابو فضل که هم آنجا توقف
 فرموده و امیر نظام الدین احمد فرزند شاه که اندر راه ترشیز به راه شافقه روزه دیگر امیر سلطان شاه بوکبالی پیوست و میرزا عبد اللطیف از سبزوار فرستاده
 خراسم و در آن بلده شنید که میرزا علاء الدوله ابواب خزان کشته و زوز و افرینشکر داده و فوجی از سرداران سپاه او بشده مقدمه آمده اند شاه
 زاده از خایت فرود بدان خبر اتقات فرمود و در نهایت عظمت سلوک می کرد تا صورت گرفتاری در وی نمود و مقصیل این اجمال آنکه بعد از آن
 روز که در محکمت رمی واقعه بایله حضرت خاقان سعید اتقان افتاد محمد علیا کوهر شاد آقا فاضل می همراه شمال و صبا به راه فرستاد و کیفیت حال آنجا
 داد میرزا علاء الدوله که در آن بلده حاکم بود چون آن خبر شنید از خواننده دیده جوی خون بر چهره لاله کون روان ساخت و امر او را کان دولت را
 در غلوی طلبیده فرقه مشورت در میان نه اخت بعد از قتل و قتل خاطر بر آن قرار داد که اطاعت میرزا الفی بیکت مبلغ کلی بفرستد در سال ناپرو
 بوسله فرستادن تحت کرامی استر ضار خاطر شریف هم بزرگو گو ماید اما بعد از آنکه از جانب اردوی که بیان بوی خبر رسید که میرزا عبد اللطیف نسبت
 بهد علیا که بهر شاد و افشوده بچشمی روز پد میرزا علاء الدوله بر شافقه بخیال استقلال اظهار خلاف نمود و تعلقه نعتیال الدین خراسمیده ابواب خزان بر کشته
 چندان ز وجود بر شکر بخشید که پیش از آن در کان امکان نیکنجید آنکه میرزا اصالح و کله پیر محمد شیرازی را با امیر و بیس ترخان و احمد ترخان جمعی از مشایخ
 بدخ میرزا عبد اللطیف نازد فرمود و میرزا اصالح با رفقا مشبهه شد سه شافقه خبر بیانی اردوی شاه زاده را بتو اثر نمود لاجرم نفع و نظر امید و در کشته بصوب
 نیشابور طیار گردند و صبح شنبه ۱۳ صفر سبکیت ناکاه در قول میرزا عبد اللطیف فاخته محمد علیا و امر او ترخان را از میان احمد ایرون آوردند و در موضعی
 مناسب صف قاتل آبا سه نفر کشیدند و مستحق کشته آوند سورن با وج این نیکو نیکو مسایندند میرزا عبد اللطیف آن وقت مانند بخت خود در آنجا
 بود چون صدای غیر و او ای سورن استماع نمود متعجب گشته از سبب استرحت برخواست و اظهار تعلقه نمود صف قاتل بیارست نفس نفس بر اعدا فاخته
 سلمای بیانی کرد و سر کردن کشتن را چون کوی در پای اسپ چوکان نه اخته نهایت شجاعت بجای آورد در آن تابنده زیر ترخان را بشیر و آه و در شیت
 زین بر روی زمین افتاد و مردگان لغان بر آید جمعی از سپاهیان خراسان او را گرفته ز میرزا اصالح بردند و را بپشت اقتدار بنده کرد اینده قول شاه زاده را عازت
 کردند بستی بی بگردانی اکثری جهان را در کون شود و اردوی بعد از آن میرزا اصالح و ترخانین در ملازمت نفس منقرت تمام و ملازمت محمد علیا کوهر شاد
 آقا عازم به راه گشته و میرزا علاء الدوله تا سجد با جام با استقبال آمده در آن مقام دیده دیدار جدی صفت و شمار روشن گردانید و بجز نظر تجاب و
 گرفتاری میرزا عبد اللطیف لوازم محاذ آلمی تقدیم رسانید و بر تخت بخت و دو سنگامی نشسته و اطراف بدگاه را بجز تر و جمعی آراسته با جضار میرزا عبد اللطیف
 فرمان فرمود و فرمان بران شاه زاده را مانند کناه گمان که از میان کشاده از جانب چپ و راست و در دو پایه سر سلطنت بجزردند میرزا علاء الدوله
 بجزرد و فوراً در آنجا طلب ساخته گفت نسبت بوالده خود بچرا بچرمی کردی میرزا عبد اللطیف جواب داد که من بدی کردم جناب دیدم تو نیکی کنی تا وفا منی
 میرزا علاء الدوله بر دیده جزئی عمزاده را بر دم حضور مرقوم گردانید و در کای خاص جدا و یقین نمود و برای مراسم محمدان یقین فرمود ناکاه بسط سلطنت
 به راه شافقه شاه زاده را در قعه اختار الدین معتمد و محبوس ساخت و جنبه خاقان عالی که بر او در درنده محمد علیا کوهر شاد آقا بجا کت سیرده چند نفر
 بخت کتام و در حمام غلام فرود ایام پرداخت و حضرت خاقان سعید را هفت سپه بود بان رفیق میرزا الفی بیکت گوهر کان میرزا امیر
 سلطان میرزا با سیر میرزا ایوب بخش میرزا محمد جوی جان او علان با بدی جان او علان و باروی در صخرین روی بهایم حضرت آورده و میرزا امیر سلطان

و میرزا یحیی خان میرزا سعید میرزا محمد جو کی نزدندان حیات آنحضرت وفات کردند میرزا ابراهیم سلطان بگت پسر مانده بود میرزا عبدالقادر نام و شاه ذوال
در وقت وفات جد بزرگوار در شیراز حکومت می نمود و میرزا یحیی خان و پسران او کار گذاشته می نمودند سلطان سعید و میرزا قزاق با میرزا یحیی خان پسر
میرزا علاء الدوله و میرزا سلطان محمد و میرزا ابوالبر و از میرزا محمد جو کی دو پسر مانده بود میرزا محمد قاسم و میرزا ابابکر و خزان خان حضرت نشان و غیر
بودند یکی از آنها در عقد ازدواج میرزا محمد جانگیر میرزا محمد سلطان میرزا خلیل سلطان بنامی تولد کرد **حضرت خاقان** معصوم
عبدحمید بن مولانا قطب الدین قزوینی و مولانا محمد امین بن مولانا صدر الدین ابراهیم در زمان سلطنت خاقان عالی مرتبت منصب صدارت رسیدند در
باب تسلیت همام سادات و علماء و فضلا در واج و در شیخ جامع جزو ابواب البر لواز م سعی و اهتمام تقدیم نمایند مولانا لطف الله بر سایر
رشته هم داشت و همواره در کثرت موقوفات و تربیت فاضل خبیث صفات رایت سعی و اهتمام می فرماشت وفات مولانا لطف الله در شهر سنه
دستی و در بعضی و خانانہ اتفاق افتاد اما تصدیر ضمیمت شمار در نه است که در ظاهر بر اثر نزدیکت بزرگوار پیر محمد خواجه ابوالولید احمد بنامی
مولانا صدر الدین ابراهیم بقونین و محاسب و شرافت و دو مان و جلالت خاندان از کار بر او عیان بمرقد اعیان تمام داشت و در اوایل ایام
دولت خاقان عالی مرتبت منظور نظرفضایت شده رایت صدارت بر افراشت همواره بهت عالی منتش بر رعایت علماء و فاضل و تربیت اکابر
و اهل معصوم بود و در صرف حاصلات موقوفات ملاحظه شروع و اتفاقان کرده از تحقیق شریعت مطهره اصلا تجاوز نمی نمود و با مردم تا آخر
حیات شایسته بقصان کمال جاه و جلالت را نیافت و در وزیر وزیر و وزیران و وزراء عفت پادشاه کامکار پیشتر از پیشتر و جنات احوال آنجا به حیثیت
انتقال مولانا صدر الدین ابراهیم بجا پروردگار چشم نهد و فی شهر سنه شایسته و نشین و خانانہ روی نمود و مدت حیثیتش بشمار دو و نیم سال بود مولانا
عبدحمید و له مولانا قطب الدین قزوینی بود که مدتی در ایام دولت امیر تیمور کورگان بلوچزم منصب صدارت قیام نمود و مولانا عبدحمید در
سلطنت حضرت خاقان سعید چند سال بشرفکت مولانا لطف الله در آن امر دخل میکرد و در سر انجام همام از باب غایب از احوال و فاضل شریعت
اهتمام بجای می آورد مولانا شمس الدین محمد امین بعد از فوت مولانا لطف الله منظور نظرفضایت خاقان عالی که رفته بجای پدر بزرگوار خویش مولانا
صدر الدین ابراهیم منصب صدارت یافت و تا آخر ایام حیات پادشاه عدالت سمات در رعایت اعیان و اختیار بر مردم آن امر خیر قیام می نمود
و چون حضرت خاقان عالی تعالی جاودانی انتقال فرمود سلوک طریق عرفان و گوشه نشینی اختیار کرده از رعایت حکومت و کبر بر این درگاه سلاطین بجا
نگردید و میرزا ابوالقاسم و میرزا سلطان ابوسعید آنجناب را تکلیف قبول منصب نمودی نمودند بجای رزید فاضل حمید اوقات سعیدانی می نمود
سنه پنجم خانانہ مدت حیثیتش بچهار و بیست سال و از آثار آنجناب مسجدیست که درون بلده همراه کرده است تعمیر فرموده نقل الله منه اما حال
وزراء خاقان منظور ابرین وجب است که مطور میکرد و در من اقدار لافانه و الممد ذکر شده از حال وزراء خاقان حضرت امت
از بیاق او در سابق سابقه فرود ابواب قناسه خاطر اقبالیافته و پر تو مشهور برین معرزه یافته که در اوایل ایام سلطنت حضرت خاقان سعید خواجه
الدین سالار سنمانی و سید محمد الدین محمد خواجه نظام الدین محمد بن داود کابلی استقلال و کابلی بشرفکت منصب وزارت سرافراز بودند و در او خورشید
عشرین و خانانہ خواجه عیاش الدین بر احمد خوانی منظور نظرفضایت حضرت خاقان عالی شده با اتفاق خواجه احمد داود در شریفیت امور ملک و اهل بیضا
نموده آن دو وزیر صاحب تدبیر بودیم بساط افساد بسوط کردانیده با یکدیگر فراج میکردند و بصیقل کلمات خلافت آنیز رنگت حال نلوح خاطر می شد
و چون خواجه داود بجا آمد آخرت انتقال فرمود خواجه عیاش الدین بر احمد در آن امر استقلال یافت و در بی سال در کمال دولت و اقبال گدازید
افراد نام و احسانش بر صفات احوال ساکنان اقطار بلاد و طرفین شرافت و در آن اوقات در اطراف ولایات بقاع نواح بنا نهاد و در آن محوره
و مستحقات مرغوبه وقف نموده ابواب خیرات بر روی امیده تر او مساکین با یکشاد و بعد از واقعه که رز خاقان کردون سر بر و گرفتاری میرزا عبد
بدر سلطنت پسر شاه شایسته نصیبت میرزا علاء الدوله مخصوص گشت و نوبت دیگر مصلحتی امر و دانست کردید و از آن ایام میرزا الفی بگت کوکلی
بر میرزا علاء الدوله در کمال اعتبار و اختیار و کار میگردانید و سایر احوال آنجا به سو و در ضمن داستانهای آینه مذکور خواهد گشت و لا جرم

عبدحمید
جلال الدین

جلال الدین

از جانب خانی

سازار
نموده و در
که در دو جانب
فرز خدیو کار
دولت

در دیگر

خروجیم از جلد سیم

درین مقام خاتم النبیین امیرالمؤمنین علی در گذشت و آنجا که خواجه غیاث الدین سیدی محمد بن خواجه نظام الدین احمد شیرازی بنیاست ذکر و توفیق و شرف
 خاندان و رفعت منزلت پدیدان از اشغال اقران قیام و استقامت داشت آنجناب در ماه صفر سنه ۳۳۰ در امر وزارت با خواجه غیاث الدین پیر احمد
 شریک شده و اینتصفت برافراشت در روز جمعه الحفا مسطور است که خواجه سیدی احمد در آن روز در آن روزی که جمعه تهنی بخانه مولانا ضعیف خوانی که
 وزیر پیر ابانیر بود و تشریف حضور دانه از فرزند خباب مولانا چندین تن حاج بدنه کشیده خواجه سیدی احمد پیشم حضرت در آن آنس تکرمست و روی به
 مولانا ضعیف آورده بزبان عقاب گفت که مردم خرم خرمند و چنین خرمند در آن آنس دست خواجه بر طبعی خودده معذاری شور با بر دستاخوان تخت
 روز دیگر مولانا در سردیوان بوقی که خواجه سیدی احمد حاضر بود با بعضی مردم میگفت که دی روز خواجه سیدی احمد بخانه ما آمده بودند دستاخوان
 چرب ساختند خواجه سیدی احمد این سخن شنیده گفت مولانا حاضر شوش بهار که در آن آنس قدر روغن بود که برنخن آن دستاخوان چرب شود و دست
 خواجه سیدی احمد در پیشم شهبان شسته در فراباغ از آن اتفاق افتاد و فرزند احمد سیدی خواجه سیدی احمد شوش او را به راه نقل کرده و بر جوار مرز افغان
 آثار پیر خواجه ابوالولید احمد نجاک پیر امیر ملار الدین شکانی در زمان فرزند نشان حضرت خاقان سعید چند سال در امر وزارت با خواجه
 غیاث الدین پیر احمد شریک شوی مسلمان نشان مخالفی روی نموده هر یک از آن دو وزیر سخن تعریف و تحسیر شریک خود را بر عرض صاحب پنج و
 رسانند و آنحضرت حکم فرمود که خواجه غیاث الدین پیر احمد سرکار امیر علی را بصله نماید و امیر علی نیز در تحقیق سزا خواجه پیر احمد ایشام فرماید حال
 آنکه خواجه غیاث الدین پیر احمد قریبکی آباد را که از توابع براته است و بر سال مسلح کلی حاصل داشت بجزئی چیزی بعضی الدین ولد خواجه عبدالغفار گویند
 که مردی فرج کننده بود و در مجلس مجایون نسبت با مرادگان دولت مطایبه سپینود اجاره داده بود و امیر علی کیفیت توفیر آن را دانسته بخت
 تحقیق حصول قریبکی آباد پرداخته در قرینه مذکور بعضی الدین آن وزیران بنین را بخانه خود فرود آورده و آغاز طبع کرده حقه مسخر که یکجا سب آن بسکرت
 و مخدرات مخلوط ساخته بود بنظر ساینده امیر علی از سوال آن ترکیب با فرموده گفت لیکن که نیک داشته باشد بعضی الدین سوگند که این نیک
 هیچ مخدومی ندارد و اشارت بطرفی کرد که گذاشت و موافقی بیکت دو جوانان بر گرفت بجز در سایرین خاطر امیر علی اطمینان یافتند قرب نیم سیزده
 همچون بکار برد و در ساعت فرود غمه با آنها سر بر و فرهاد و بعضی الدین سوار گشته خوز را بنظر میرز شاه پنج رسانید و مهر و حق کرد آینه که وزیر
 که تحقیق سرکار خواجه پیر احمد فرموده به اولی بر رفته که من غیر مستاجر ام آه مقدار نیکت تناول نموده که اگر عنونی از اخصای او را میسرند سینه
 نمیشود پادشاه باین و داد از وقوع این تمهید کرده محمدی بدی بجانب فرستاد تا مشا به حال امیر نماید و آن شخص بچی آباد ساخته و امیر علی را بشو
 یافتند بگشت و آنچه بعدین تعیین دیده بود عرض نمود لاجرم نایر منصب پادشاه استحال یافته احتیاجی بطلب او در سال داشت و احتیاجی در
 قریبکی آباد در حالتی که کله لایوت میرزا و لایچی بر امیر علی صادق می آید او را بر اسپ نشاند به پایه سر بر امیر علی رسانید و امیر علی بطلب و محبت
 گشته بسلی بر هم برانند جواب گفته بنایتی بی اختیار و بی اعتبار شد و بعد ازین واقعه در محضیل جمع مقامات متابعت خواجه غیاث الدین پیر احمد را
 پیش نهاد بهمت ساخت و دیگر سبک و مخالفت نیز اذاعت اندکات صفحات مطلع معدین فروق این حکایت بنظر مطالعه کنندگان در می آید که
 چهارشنبه آخر صفر سنه شصده چهل پنج خواجه پیر احمد و امیر علی از جمع و خروج ولایت جام سخن بمرض خاقان عالی مقام میرسانیدند خواجه شمش الدین علی
 که در جنبه احوال دلایست مذکور اطلاع داشت پیش آمد و شکر از آن معنی عرض کرد و میرز شاه زنج کامی احوال التواضع سپهساز فرموده خود پیش آید
 علی تبریر و پسند کیفیت و قایم که معلوم نموده بود بانگفت و عرض نمود که با امیر علی شکانی سخن دارم میرز شاه زنج حکم کرده که امیر جلال الدین فرزند شاه شمش
 مقامات دیوانیان بر دانه و این حکم بر خاطر خواجه پیر احمد شاق آمد و در بجزراند بیشه افتاد و خواجه شمش الدین علی در بیکت و مجلس توابع تحسیر بر امیر علی شکانی
 ثابت کرد و کیفیت قضیه با مع علیه رسید حضرت خاقانی رقم خال بر ورق حال امیر علی کشید و خواجه شمش الدین علی لجه بعد از امیر علی شکانی در شده
 برسد و نارت حضرت خاقانی نشست و او اندر ذک را در کان بسمان بود و جنون ضمایل و کالاتا تصاف داشت و پوسه بهمت بر تربیت و
 رعایت اهل علم و دیانتی کماشت و چون منصب خواجه شمش الدین علی بطلب مخالف فرج خواجه پیر احمد بود بنایت نهاد گشت و سه چهار روز
 در خانه فرزیده به دیوان حاضر شد و در آن ایام از جانب شیراز عرض و اشها با پایه سر بر امیر علی آمد و خواجه شمش الدین علی بی حضور و شور و خیز پیر احمد

در راه محرم

ان کتابها بر من ساینده و در جواب احکام نوشته و مهر کرده نزد خواجہ محمد فرزند و چند و قریح ایماالت منجیمہ نگذارت خاطر خباب و ذارت کتاب
گشت اما از غضب حضرت شاه رخ رسیده ان نشانہ را مہر نمود و در بکرہ بویان تشریف فرمود و خواجہ شیخ الدین علی ہمنانی تا آخر ایام حیات خانہ
برسد و ذارت ممکن بود چون واقفہ باید آنحضرت اتفاق افتاد و زار دوی بجایون کریمتہ بوطن خویش رفت مال عاشر بوضوح نہ پویست کھنار در ذکر
لغضی از سادات و مشایخ و افاضل کہ معاصر بود ند با خاقان عابد عادل بر صابر اولی اللہ صابیحی شہر خواند بود کہ بنا بر استقامت
ایام دولت حضرت خاقان سعید و کمال عدالت و بصفت آن پادشاہ صاحب نامید در ایام سلطنتش جمعی کثیر از سادات و علمای و فضلاء و شہداء و کرام
ایران و توران سستیما بلا و خراسان جمع گشته بودند و در طلال مہمت و پناه حافظت آنحضرت در رعایت فراغت بیشتر فضایل و کمالات شہتال منیر
و بیان حالات مجموع الطائفہ موجب عناست و تطویل لاجرم عامتہ کتہ دان صحایفین اوراق را بید کر کجای از حال مشابهت طبقہ عظیم آستان می نماید و
بر کس کز عالم فانی بجان جاودانی اتعال نمودہ در ذکر تقدیم می نماید خواجہ محمد یار سادات محمد بن محمود الحافظی بخاری بود و در سلک عالم حساب
خواجہ بہار الدین نقشبند نظام داشت خواجہ ازا و لاد عبد اللہ بن جعفر طیار بود رضی اللہ عنہما توجہ کردند تہج اسلام و طواف روضہ نمونہ جز لانا نام علیہ السلام
گشتہ از باب توجہ جو فرزند و در آن مہر بہر شہر و قصد کہ رسید سادات و علمای و افاضل مقدم اورا با خزانہ و اکرام تمام تلقی نمودند و خواجہ محمد بعد از حمل
بکہ مبارکہ و فراق از ساسکت چہ بر منی صاحب مبتلا شد چنانکہ توانست کہ بی از انکہ در بخاری نشینہ طواف و اداع بجای آورد و در رعایت مصحف و کتاب
بجانب مدینہ طیبہ در حرکت آمدہ در اشارہ روی اصحاب را طلبیدہ و یکی از ایشان را فرمود تا این کلمات را علمی گرداند کہ بساطتکم التوسل الیکم
جاء فی سید الطائفہ الجنید قدس سرہ فی صحوۃ یوم السبت الثامن عشر من ذی الحجۃ سنہ اثنی عشرین و ثمان مائۃ عند انصرافنا من مکہ المبارکہ زاد با اللہ تعالی
و سخن نسیر الکرکب و انما بین التوم و الیقظہ فخال فی زیارۃ البشارۃ العظیمة مقبول فحفظت ہذا الکلمۃ و سررت بہا ثم تسبیحت من الحالت والواقعتین
التوم و الیقظہ و محمد علی ذلکت و انجناب در روز چہار شنبہ ۶۲۳ ہ کورد بمرید رسیدہ روز پنجشنبہ وفات یافت و مولانا شمس الدین قناری و اہل قناری
غاز کردند شب جمعه در جوار عزاز بر زکوار عباس رضی اللہ عنہم جسبش را بکاک سپردند از مولفات خواجہ محمد یار سادات کی کتاب فضل الخطاب او در آن شب جمعه
از مناقب و معارف شہ اشعی عشرت سلام اللہ علیہم طلعت الشمس العزیزہ راج یافتہ تا چون سخانی کہ مخالفانہ بسبب شیخ است نیز در فضل الخطاب کتاب
گشتہ علماء شیعہ آن کتاب را منظور نظر اتفات کردہ اند بعضی از فضلاء لفظ فضل خطاب را اجتمہ تاریخ و فاش سمرودہ اند و بعد از وفات خواجہ محمد یار سادات
بشہرہ وی خواجہ حافظ الدین ابو نصر یار سادات کہ بصفت علم و عمل و موصوف بود قائم مقام پدر خود شدہ و در غی و وجود تبدیل موجود کا مازوی
گذایند و فاش در سنہ خمس ستین و ثمان مائۃ اتفاق افتاد و در عقبہ الاسلام بیخ مد فون گشت یکی از شعراء در تاریخ نوشت کہ بید نظم خواجہ محمد ابو نصر گشتہ
کتبہ کاتبی سنہ دار البقا سزا چون باضا پیوستہ بود زین سبب تاریخ شدہ ستر خدا خواجہ لطف الدین خواجہ عزیز و خطی با علم و تہذیب و وسایلی
در مقصودہ جامع براتہ بصیحت علایق مشغولی میبود و فاش در سنہ ثلث و عشرین و ثمان مائۃ بوفج پیوست و در جہان بہرہ در جوار عزاز علامہ داری مد فون
امیر عیاش الدین محمد عمدہ سالکان طریق عین بودہ و ناظران منہم توجہ باطن جنبہ میامش صباط انوار معرفت الہی و غیر فیض پذیرش مظهر انوار کمال
ناقصی و انجناب در ایام جوانی و عنفوان او ان نگاہی چند گاہ در خدمت اصحاب تقیہ و اہلبقا بسر بردہ با صنف ریاضات و عبادات او کات
جنبہ سعادت مصروف گردانید و چون بدینہ حال تنگی کرد با ہمین شافہ درین محل کہ حالا لکن مقصدہ انجناب است اصل قامت انداخت و باندک
زمانی در آن منزل کہ حکم وادی فریدی ذبح داشت قنات جاری گشتہ آن مقدار زراعت و عمارت شد کھفت مصر جامع گرفت و مخمشان و علوم مکان میر
عیاش الدین بر تہ رسید کہ حضرت ہدایت شمارہ ولایت آثار امیر عالم انوار کاہی با قدم نیاز از دولت سلطنتہ میرا جتہ طاقات آن جنبہ صفات
بلنکر مقصدہ شیخاقتند و حضرت خاقان سعید نیز بوی بلنکر تشریف برودہ بگذر و روز آنجا بودہ نسبت بجناب سادات منجبت لوازم را دست بجای
اوردند بطوت پیوستہ کہ در آن روز کہ حضرت شام بر جی امیر عیاش الدین طاقات فرمود و انجناب از رعایت لایمت امیر جلال الدین فرزند شاہ ما
طلبیدہ مخالفانہ و چونچنانہ لکنرا پیش او بناد و فرمود کہ درویشان ما زجہہ تقسیم فرمائی کہ درین خانہ است بیرون نختوانند آسمانید کہ
سما لطف نمودہ آنچه لایق مجال ہر کس دانید از باخاسانان کردہ بوی رسانید و امیر فرزند شاہ بر جوی این خدمت مہم کی گشتہ حسب العزم نمودہ تقیہ

تجدید مساجد بنا بر علی بن ابی طالب و خاندان منصور سلطان حسین میرزا بمباره اولاد امیر فرزند شاه دعوی تولیت لشکر میکردند و بدین واسطه چندگاه
 امیر عبدالغنی فرزند شاه صاحب همدان آن امر بود و وفات امیر عیاش در شهر سیستان اربع و عشرين و ثمانه توی بود و خواهر حسن عطار ولد خواهر
 عطار است و منظم در سنگت مشایخ کبار فوئش در شاهان و در شهر همدان و در شهر سیستان و ثمانه در جده شیراز و می نمود و صاحب پیش او را از آن و در بیت بنیامین
 نقل کرده بنامک سپهوند شیخ محی الدین محمد انصاری الطوسی بغایت عالم و زاهد و متوجه بود با سلاطین و امرای کمال بهجت و دستخفا ملاقات می نمود
 چند نوبت بگذردن حج اسلام فایز گشت و در کربلا نیز میرفت در حدود حلب فی منتصف رمضان شش و ثمانه در گذشت یکی از فضلاء
 باب که به عتبت و فایز عتبت جهان شیخ محی طوسی مسینه طیبست و میانه رمضان مولانا جلال الدین یوسف است او همی اعلم فضلار زمان و افضل
 علمای دوران بود و در سلطنت تحقیق و بر بیان اهل تحقیق مولانا محمد آیدین محمود انصاری که تحصیل فرمود و چهار تن در فوئش معلول و علوم مفهول
 بر تهر رسیده که حضرت مولوی در اجازاتی که برای آنجناب می نوشت تعلیم کرم فرمود که اگر در این ایام تا بنجانب بر سهویان اطلاع یابد بعد از آن
 احتیاط به تغییر بیانی و تغییر بیانی اصلاح فرمایند در سنه که چهارم در شهر شریفه و خانقاه معارف بنا حضرت خاتمان سعید که در درون بلد خانقاه
 براه در محاذی قطع اختیار آیدین و اوست با تمام رسیده آنحضرت تمیز بر وجهات عال جناب مولانا کشید و در روز اجلاس سخن گفتن مجلس در شهر
 حضور شریف اندانی داشت و قامت قابلیت آنجناب را بجمع فخره بیاراست و ایضا حضرت خاتمانی بجز آن روز مرجع العلماء و ابالی مولانا جلال
 آیدین یوسف علاج و دعوی فضایل نفسانی مولانا نظام آیدین عبد الرحیم یار احمد در جناب افادت پناه خواهر ناصر آیدین لطف الله خواهر فریاد فدا
 در آن مدرسه نجیب تدوین تعیین فرمود و امر شیخی بافتاد را بنجانب شیخ الاسلامی خواهر علاء الدین علی الحنفی تعیین فرمود از ثقات اشخاص اتماده که
 بعد از چندگاه از منصب علمای مشار ایهم مولانا شمس آیدین محمد حاجی عالم مقام کی از ایشان گشت و در روز اجلاس از کار علمای شیخ شمس آیدین محمد جزوی
 و از امر امیر علیک و امیر فرزند شاه بدان بجهت شریفه شریف آوردند و مولانا محمد از کشف تفسیر آیه شهادت الله لا اله الا الله لا اله الا الله و الا العلم فاما
 درین گفت و فرمود که بر عایشه مولانا سعد آیدین انصاری که برین محبت نوشته ده اعتراض دارم و چون شیخ جزوی فارسی فهمی کرد و اعتراضات خود
 بعلت عربی بیان نمود مولانا جلال آیدین یوسف او همی که یکی از حضرات مجلس بود فرمود که بونی دیگر شباهت مذکور را بفارسی تفسیر نماید تا امر اول
 حاضران کتبی آن اطلاع یابند و مولانا محمد حاجی این التماس را بشفقت عمل کرده آن اعتراضات را بزبان فارسی شرح کرد آنگاه مولانا جلال آیدین
 یوسف در مقام معارضه و جواب آیدین شیخ اعتراض برابر وجهی مندرج گردانید که حقیقت آن بر تاج حاضران واضح گردید پس وی را بر آورده گفت چنان
 سخن دیگر را برین قیاس نماید و بداند که مولانا سعد آیدین همچنان کسی بودی که بر یکت عایشه او در اعتراض دارد و مشدی نصیحتاتش شرق و غرب
 عالم را فروغی گرفت و امیر فرزند شاه زبان بجهتین مولانا یوسف گشاده گفت امر در کاری کردی که جمعی که مولانا سعد آیدین در ذمه تو داشت او
 یافت آنجناب جواب داد که حقوق تربیت آنحضرت در باره من بر تبت است که اگر صد سال آستانه او را بر مکان بر بوم اندکی از نسبت آیدین او ادبی
 و مولانا جلال آیدین یوسف او همی آنحضرت لغابت منقبت ولایت شکارا میرسد تا تمام انوار اودت تمام بود فوئش سبله براه در شب
 پنجم شبان شش و ثمانه توی بود خواهر امیر آیدین جنیل الله حاجی ولد خواهر جلال آیدین محمود طینه بود و از سایر اولاد حضرت شیخ
 الاسلام احمد جام بریده جا و جلال ممتاز و مستثنی می نمود و فوئش در ماه شوال ششصد و شصت و شصت اتفاق افتاد و مشایخ عظام خراسان را از معارف آنحضرت
 عالیشان چون بکر از دید بکشاد کاشف اسرار ازلی امیر نور آیدین نعمت الله ولی معتدای سادات عرب و هم بود در میدان اینها کرامات
 و حوائق عاودت از جمیع مشایخ صاحب سعادت کوی مسالمت میر بود سلاطین زمان و حکام نافذ فرمان سرار اوت بر آستان هدایت ایشان
 میباشند و علماء و اعلام و فضلاء کرام و سایر اکابر و معارف آیدین درگاه کعبه شهباش با قبله حاجات می پذیرد اشتمد دیوان اشخاص و عاقلین
 آن ولایت و ثمانه شهر است و در آن کتاب افادت ایوب ایاتی که مشرف بلوغ انقباب دولت شایسته مسطور انتقال انصاحب کمال از اولاد
 بنام زل بهشت بجز بر شست و در قرین ما بان کرمان در بهشت پنجم ماه رجب شش و ثمانه توی بود و از طوطی طبع شکر افشانش پنجم این بیت
 لطافت آیات زبان بیان بکشاد قطع نعمت الله جان بجان داد و رفت بر و در میان مست افتاد و رفت کل شی با کت الاده

بزرگوار است که
 در آن مجلس
 و در آن مجلس
 و در آن مجلس
 و در آن مجلس
 و در آن مجلس

بیان ما

اعظم

ناصر الدین

و در آن مجلس
 و در آن مجلس
 و در آن مجلس
 و در آن مجلس
 و در آن مجلس

دور وقت
 سیرات

خواند بر ریشای بی بنیاد و رفت چون ندای اجسی از حق شنید زنده دل و عشق او جان داد و رفت لغت الله و ستان با دشمن کشید تا چند ایامی که
 گذشت از یاد رفت مولانا نور الدین لطف الله المشهر بخفا برود در سلک اعظم صاحب انشا و تصنیف و اکابر باب انشا و تصنیف
 عظیم بود و آنجناب هر وقتی المولد است آثار بیدار نشود غایب میگردید و حضرت صاحب جبران امیر متوکل کورگان نسبت بآن حاصل عالیشان التفات بسیار
 داشت و بموازه او را در مجالس خاص طلبیده تمت عالی نسبت بر استحضار خاطرش میباشید و جناب مولوی بعد از فوت آنحضرت بلا زمت سه
 سینه شاه ریخته شافت و پرتو التفات شاه زاده پسندیده صفات سیزده با سیرت صفات احوال شافت و آنجناب زبده التواریخ با سیرت را
 که مشتمل بر وقایع و حوادث عالم و چگونه احوال و اوضاع طبقات بنی آدم در آن زمان فرخنده نشان یافته بود و عظیم و قاصح ریح مسکون را بر
 سبیل تفصیل مآثور شده در آن کتاب افادت آیات درج فرموده است که چون حافظ سخن را بدینجا رساند سهرش بسیار سخن بر زبانها جاری گشت
 و موضع انتقال حافظ بر او را در طالع بدین بیت که نوشته میشود کور است بیت بسال بقصد و سی و چهار در شوال وفات حافظ بر او پیش
 زنجان بود مولانا کرکن الدین محمد الخوافی جامع فون صوری و عادی علوم صوفی بود و سالها در دار السلطه همراه بدین و افاده چنان
 و اقدام میبود و علماء و اشرف خراسان آستان ضمیمت آشیانش را مرجع و ملا میدانستند و امر او ارکان دولت عاقلان عالیشان بصفت شریف
 آن وجود نامان تهمین و تبرک میبینید و جناب مولوی در ایام شباب و او ان جوانی غمگین که از رونق اسلام فرموده از خراسان بصرای و فاضل خرابید
 و روزی چند در شیراز که در آن زمان مخرافه از پادشاه جهان مطاع جلال الدین شاه شجاع بود ساکن گردید و شاه شجاع که در آن اوزون عمر میگذراند
 سیر بود و بلافاصله آنجناب بسیار میل کرد و چند نوبت استعداء حضورش فرموده و لو از م عظیم بجای آورد و مولانا بطایفه الجبل حضرت حاصل
 بخار شافت و بکرات حج اسلام گذارده شرف زیارت روضه نموده حضرت خیر الانام علیه الصلوٰه و السلام در بیافت چون از آن سفر میباید
 بازگشته بخراسان رسید دیگر آمد شد مجلس محبکیت از سلاطین پسندیده وفات آنجناب در شوال سنه اربع و شصت و شصت و ثمانیانه روی نمود و حضور
 در ظاهر بده فخره همراه بقریه غوزه و در روز واقع بود خواجه ابوالوفاء خوارزمی به تکمیل علوم ظاهری و باطنی موفقی گشته و از مبادی
 ایام جوانی تا او در سبکام زندگانی در طریق صوفیه سلوک میبود از تالیف طبع شریفش در علم توحید چند ساله مشهور است و بعضی از باجبات بلاغت
 آیتش بر سنه و افواه مذکور و این رباعی از جمله است که باقی من از توحید انبوه ام تا بودم این است دلیل طالع مسعودم و ذات تو نامیدم
 در محو دم و ز نور تو ظاهرم اگر بودم و خواجه ابوالوفاء خوارزمی می شود سنه شصت و شصت و ثمانیانه در گذشت و بعد از آن ولایت مدح و ستایش
 مولانا کمال الدین حسین خوارزمی در سلک مشایخ فاضلان حضرت عاقلان سعید انتظام داشت از مجالس العالیین که مرقوم قلم گوید
 مقرب حضرت عاقلانی امیر نظام الدین علی شریف است مستفاد میکرد که مولانا حسین خرفی در سلک نظم کشید که مخلص است بیت ای در سینه
 عالم جهان تو پدید اتو بم درود دل عاشق هم حاصل بدو اتو و طایفه از جلاف فقها و فضیله سخن بعضی از ابیات آن غزل با بحسب طایفه مخالف است
 ضمنی تصور نموده آنجناب را تکفیر کردند و کیفیت را بعضی نواب پایه سر بر علی رسانیده خدمت مولوی حاجه پیش آن تصنیف خوارزمی بر افاده آوردند
 اما برخیزد بی نودند به جای خویش بایستوت نواستند رسانید و مولانا حسین اعتراضات اعدا را بر وجه صواب جواب گفته آنان بقیه خلاص
 کرد و به مقصد صفتی در ترجمه سلفی از جمله نوافات مولانا کمال الدین حسین است و فی الواقع آن کتاب نفاست اباب در فایست فصاحت و بلاغت کلام
 و بعضی از حکایات آن از غل خالی نیست و شرح مثنوی مولانا جلال الدین محمد و می بر از تالیف اقسام بلاغت نظام آن جناب است معاد است مولانا
 حسین در خوارزمی بر هم طایفه از سپاه اوزبک است که بر آن ولایت استیلا یافته بودند فی شوره و شمشین و ثمانیانه بوقوع انجاسید قبرش در پایان
 پای پریش خواجه ابوالوفاء است سید صدر الدین لویس محبسی از جمله جلا سادات خراسان بود و بموازه در طریق صوفیه سلوک
 میبود از جامع فضایل نفسانی شیخ الاسلام سیف الدین احمد تغتازانی خپان اشباع اشتهاده که امیر فخر الدین و نیز سبشی حضرت رسالت را صفتی آینه
 علیه و سلم بخواب دید و پرسید که یا رسول الله امیر محمد الدین بوین فرزند شایسته یانی آنحضرت فرمود که بی فرزند هست و روز دیگر در عظیم و
 احرام آن زبده اولاد خیر الانام بعد از انام بعد از انام که زمام اختیار سرکار و زارت و قضیه اعدا را بود که داشت که گوییم

در ایام خلافت
 حضرت مولانا نور الدین
 لطف الله المشهر
 در سلک اعظم صاحب انشا
 و تصنیف و اکابر باب انشا
 و تصنیف عظیم بود و آنجناب
 هر وقتی المولد است آثار
 بیدار نشود غایب میگردید
 و حضرت صاحب جبران امیر
 متوکل کورگان نسبت بآن
 حاصل عالیشان التفات بسیار
 داشت و بموازه او را در
 مجالس خاص طلبیده تمت
 عالی نسبت بر استحضار
 خاطرش میباشید و جناب
 مولوی بعد از فوت آنحضرت
 بلا زمت سه سینه شاه
 ریخته شافت و پرتو التفات
 شاه زاده پسندیده صفات
 سیزده با سیرت صفات احوال
 شافت و آنجناب زبده
 التواریخ با سیرت را که
 مشتمل بر وقایع و حوادث
 عالم و چگونه احوال و
 اوضاع طبقات بنی آدم در
 آن زمان فرخنده نشان
 یافته بود و عظیم و قاصح
 ریح مسکون را بر سبیل
 تفصیل مآثور شده در آن
 کتاب افادت آیات درج
 فرموده است که چون حافظ
 سخن را بدینجا رساند
 سهرش بسیار سخن بر
 زبانها جاری گشت و موضع
 انتقال حافظ بر او را در
 طالع بدین بیت که نوشته
 میشود کور است بیت بسال
 بقصد و سی و چهار در
 شوال وفات حافظ بر او
 پیش زنجان بود مولانا
 کرکن الدین محمد الخوافی
 جامع فون صوری و عادی
 علوم صوفی بود و سالها
 در دار السلطه همراه بدین
 و افاده چنان و اقدام
 میبود و علماء و اشرف
 خراسان آستان ضمیمت
 آشیانش را مرجع و ملا
 میدانستند و امر او ارکان
 دولت عاقلان عالیشان
 بصفت شریف آن وجود
 نامان تهمین و تبرک
 میبینید و جناب مولوی
 در ایام شباب و او ان
 جوانی غمگین که از رونق
 اسلام فرموده از خراسان
 بصرای و فاضل خرابید
 و روزی چند در شیراز
 که در آن زمان مخرافه
 از پادشاه جهان مطاع
 جلال الدین شاه شجاع
 بود ساکن گردید و شاه
 شجاع که در آن اوزون
 عمر میگذراند سیر بود
 و بلافاصله آنجناب
 بسیار میل کرد و چند
 نوبت استعداء حضورش
 فرموده و لو از م عظیم
 بجای آورد و مولانا
 بطایفه الجبل حضرت
 حاصل بخار شافت و
 بکرات حج اسلام
 گذارده شرف زیارت
 روضه نموده حضرت
 خیر الانام علیه الصلوٰه
 و السلام در بیافت
 چون از آن سفر میباید
 بازگشته بخراسان
 رسید دیگر آمد شد
 مجلس محبکیت از
 سلاطین پسندیده
 وفات آنجناب در شوال
 سنه اربع و شصت و
 شصت و ثمانیانه روی
 نمود و حضور در
 ظاهر بده فخره
 همراه بقریه غوزه
 و در روز واقع بود
 خواجه ابوالوفاء
 خوارزمی به تکمیل
 علوم ظاهری و باطنی
 موفقی گشته و از
 مبادی ایام جوانی
 تا او در سبکام
 زندگانی در طریق
 صوفیه سلوک
 میبود از تالیف
 طبع شریفش در
 علم توحید چند
 ساله مشهور است
 و بعضی از باجبات
 بلاغت آیتش بر
 سنه و افواه
 مذکور و این رباعی
 از جمله است که
 باقی من از توحید
 انبوه ام تا بودم
 این است دلیل
 طالع مسعودم
 و ذات تو نامیدم
 در محو دم و ز
 نور تو ظاهرم
 اگر بودم و
 خواجه ابوالوفاء
 خوارزمی می
 شود سنه شصت
 و شصت و
 ثمانیانه در
 گذشت و بعد
 از آن ولایت
 مدح و ستایش
 مولانا کمال
 الدین حسین
 خوارزمی در
 سلک مشایخ
 فاضلان حضرت
 عاقلان سعید
 انتظام داشت
 از مجالس
 العالیین که
 مرقوم قلم
 گوید مقرب
 حضرت عاقلانی
 امیر نظام
 الدین علی شریف
 است مستفاد
 میکرد که
 مولانا حسین
 خرفی در سلک
 نظم کشید
 که مخلص است
 بیت ای در
 سینه عالم
 جهان تو
 پدید اتو
 بم درود دل
 عاشق هم
 حاصل بدو
 اتو و طایفه
 از جلاف
 فقها و
 فضیله سخن
 بعضی از
 ابیات آن
 غزل با
 بحسب طایفه
 مخالف است
 ضمنی تصور
 نموده
 آنجناب را
 تکفیر کردند
 و کیفیت را
 بعضی نواب
 پایه سر بر
 علی
 رسانیده
 خدمت
 مولوی
 حاجه
 پیش آن
 تصنیف
 خوارزمی
 بر افاده
 آوردند
 اما برخیزد
 بی نودند
 به جای
 خویش
 بایستوت
 نواستند
 رسانید
 و مولانا
 حسین
 اعتراضات
 اعدا را
 بر وجه
 صواب
 جواب
 گفته
 آنان
 بقیه
 خلاص
 کرد
 و به
 مقصد
 صفتی
 در
 ترجمه
 سلفی
 از
 جمله
 نوافات
 مولانا
 کمال
 الدین
 حسین
 است
 و فی
 الواقع
 آن
 کتاب
 نفاست
 اباب
 در
 فایست
 فصاحت
 و
 بلاغت
 کلام
 و
 بعضی
 از
 حکایات
 آن
 از
 غل
 خالی
 نیست
 و
 شرح
 مثنوی
 مولانا
 جلال
 الدین
 محمد
 و
 می
 بر
 از
 تالیف
 اقسام
 بلاغت
 نظام
 آن
 جناب
 است
 معاد
 است
 مولانا
 حسین
 در
 خوارزمی
 بر
 هم
 طایفه
 از
 سپاه
 اوزبک
 است
 که
 بر
 آن
 ولایت
 استیلا
 یافته
 بودند
 فی
 شوره
 و
 شمشین
 و
 ثمانیانه
 بوقوع
 انجاسید
 قبرش
 در
 پایان
 پای
 پریش
 خواجه
 ابوالوفاء
 است
 سید
 صدر
 الدین
 لویس
 محبسی
 از
 جمله
 جلا
 سادات
 خراسان
 بود
 و
 بموازه
 در
 طریق
 صوفیه
 سلوک
 میبود
 از
 جامع
 فضایل
 نفسانی
 شیخ
 الاسلام
 سیف
 الدین
 احمد
 تغتازانی
 خپان
 اشباع
 اشتهاده
 که
 امیر
 فخر
 الدین
 و
 نیز
 سبشی
 حضرت
 رسالت
 را
 صفتی
 آینه
 علیه
 و
 سلم
 بخواب
 دید
 و
 پرسید
 که
 یا
 رسول
 الله
 امیر
 محمد
 الدین
 بوین
 فرزند
 شایسته
 یانی
 آنحضرت
 فرمود
 که
 بی
 فرزند
 هست
 و
 روز
 دیگر
 در
 عظیم
 و
 احرام
 آن
 زبده
 اولاد
 خیر
 الانام
 بعد
 از
 انام
 بعد
 از
 انام
 که
 زمام
 اختیار
 سرکار
 و
 زارت
 و
 قضیه
 اعدا
 را
 بود
 که
 داشت
 که
 گوییم

بیکس از کابری خراسان بر آنجناب تقدیم نماید و سید صدرالدین یونس در شهر سمنان ببلده فاخره برات و فوات یافت و از وی یکت سپردند در
 فایت پر بیزگاری و دینداری سید مصین الدین مرتضی نام و سید مصین الدین مرتضی در سمنان از عالم اشغال نمود و او را نیز یکت سپردند سید رضی الدین
 عبد الاول نام علیها الرحمه و الرحمن من الله السلام خواجه صابن الدین علی الصغیرانی بود و فضایل انسانی و کتاب بحالات انسانی
 موصوف و مصروف بود و در انواع فنون و لغات عربی و فارسی تصنیف نمود شرح خصوص الحکم و کتاب مناجات شرح نصیحه ابن فارض از آن جمله است
 و فوات آنجناب بدانست که در چهل و پنجم ذی الحجه سنه ۱۰۰۰ بوقت پوسیت مولانا جمال الدین عبدالغفار ولد مولانا جمال الدین کتبی
 سمرقندی و بر او بزرگتر مولانا جمال الدین عبدالرزاق متوخ بود و در کتب کثیره و در علم و دینی و کتب معارف یقینیه را مثال و قران فایز و سابق می نمود
 و فاش در وادی جو مجید مذکور اتفاق افتاد حضرت ولایت شکار امیر قاسم انوار عظم شان آن سرور ابانی نقابت عرفان از آن
 زیاده است که علم و در زبان شمه قران درین اوراق بیان تواند کرد و علوم مکان آن مرجع اصحاب کرامت و ابقان نه در آن مرتبه است که بیان
 بیان اندکی از بسیار آن بسالک فرادان در خیر کتوب تواند آورد و باقی عالی گری که قدوه احرار است و در و صیر کاتب اسرار است حور سید جمال
 مشتری اطوار است بی شبهه امیر قاسم انوار است از لغات فوایح این نهایت شام جان سالکان طریق ابقان میرسد که امیر قاسم انوار در آن
 حال است ارادت حضرت بدایت نسبت شیخ صدر الدین اردبیلی داده بود بعد از چند کاه صحبت شیخ صدر الدین علی امینی رسیده نسبت بد آنجناب
 تیر در شوه خاص سلوک می نمود و امیر قاسم بعد از کتب کماله است صوری و معنوی از آن بجا که مولد و غشاء خدام عالی مقامش بود و بد از سلطنت
 شریف بارشاد فرق عباد شغولی فرموده بود که زمانی اکثر کابری و اعیان خراسان در سلکت مریدان ایشان بدایت آشنائی نظام یافته
 و در کابری اشتهایش با مرجع و ملا و خویش و استیج و شام با قدم نیاز بلازمت خادمانش مشتیا فتنه و چون آنحضرت با میرزا شاه رخ
 و اولاد خلفاش در فایت استغنا طاقا می نمود و از کمال علوشان چنانچه مطلع میداشته ایشان در عظیم و احترام می نمود و از آن ریکه در خیابان
 بر عایشه میرزا با شرف نشست و خاطر را خراج آنحضرت فرار داده که کسی و ایتام بر میان جان بست آمانت است که بی شکست بهانه نکون
 صیر خود را بطور رساند و چون در سنه ۱۰۰۰ احمد از حضرت خاقان معید را کار در ذوق بوضع پوسیت که مشار الیه کابری بلازمت آن مهر سپرد
 و در بی بیچ امامت میرفته میرزا با شرف کعبیت حال بعرض پدر رسانید در حضرت خراج امیر قاسم انوار حاصل کرد و اینده تمهینی با بجهت امامت علیه
 پنجم داد و لاجرم آنحضرت فرم فرموده از آنکه خرم کرده و در آن ایام غزنی در سلکت نظم کشید که عظمش این است بیت ای عاشقان ای عاشقان بنگام
 آنشد که جهان مرغ و لطمه بران کند بالای نعیم آسمان و قطع این بیت قاسم سخن کوتاه کن بر خیزد خرم راه کن شکر بطول کن مردار پیش کن
 و چون امیر قاسم انوار از آن قدر مرده با نور الهام علی منازل مراحل فرموده ببلده فاخره سمرقند زد و یکت رسید امر او صد در میرزا انجلیک
 رسانید همیشه اتفاق اند که آیا از حضرت نقابت نسبت التماس نمایند که جهت ملاقات با دشا محبت صفات مبارک که سلطنت شریف آورند با آنکه میرزا
 انجلیک را بلازمت سده نینده امامت بر نه و چون حضرت میرزا سمرقند رسانید که بحسب اتفاق گنده ایشان بر در ارتقا داده دانستند که میرزا
 انجلیک بجا است بی کلف بجلعه بالارفته با آنجناب طاقات فرمودند و میرزا انجلیک بشرف دیدار فیض الانوار آن مرجع اولاد بگذراند
 علیه الصلوه والسلام من الله الملک الغفار غایر کرد و بد از زبان کو بهر ایش سخنان در و نشان و کلمات محققانه شنیده در جهان مجلس ارادت
 و کوشش کشید و غاشیه حسن معیت بردوش افکند و چند سال امیر قاسم انوار در کمال جاه و جلال در آن دیار بسر برده در او از ایام حیات گشت
 دیگر خراسان و بنو حضور سوز کرد و اینده در شهر سمنان در سنه ۱۰۰۰ در فوات یافتند در نصیحه فرمود از ولایت جام مد فون کردید از آنکه علم در سمنان
 آنحضرت دیوان خلیات مثل بر اشعار حقایق صفات در میان فرق انما داشته تمام دارد و ایضا شغولی حضرت امیر قاسم انوار از آنکه
 آن قدوه اولاد خیر الانام است علیه الرحمه و الرحمن من الله السلام مولانا قاضی الدین محمد بن محمد بن علی باوجود علم و دینداری و غزنی
 فضل و پر بیزگاری از سایر کابری خراسان ایضا تمام داشت و بهر او بلوازم دین و فتوی برداخته نفس افاده برالواج خاطر علیه علوم می نگاشت
 و با آنکه خاقان معید چند نوبت از آنجناب التماس قبولی مناصب شریف می نمود و خلاصه کتبش امری از آن امور را مضمی نشد و همه لغز بود مع ذلک حضرت

این کتاب در کتابخانه
 مجلس شورای اسلامی
 تهران موجود است
 شماره ثبت کتاب
 ۱۳۵۰۰۰۰۰۰۰۰

شاه رحمی اگر قضایا شرعی را با مستواب آن فاضل افادت آید چنانچه میاید و او ما دام که از آن جناب استفسار نمی نمود بنفاد حکمی از احکام دینی
 نمی گشت و مولانا ضیح الدین در وقتیکه تشریف از ایشان را در شهر تبریز مشاهده فرموده و در آنجا در گذشت و در گذشت
 گاه در پایان مرقد مطهر سرب خستر تباری خواججه اقدس انصاری قدس سره مدفون گشت و برادر زاده مولانا ضیح الدین خواججه ابوالکلام
 خواججه ملایک خانزاده و میرالملک بنت خانزاده ملایک خانزاده ملایک ترندی بود که از خجند آمدند و در آنجا در گذشتند و خواججه ابوالکلام
 با وجود علم و نسب بوفور فضل و ادب از سایر شایخ جام بلکه از اکثر اکابر و علماء دیدن آید و اینها تمام داشت و بکودت و بیخ فطرت و اهل بیت
 و قادیم موصوف بوده و علم بلاغت رقم ابیات و فحشات فصاحت آیات بر او راق روزگار می نگاشت بکودت و سخاوت مشهور بود و در میان خجندیان
 و کریم اطوار بر سینه و افواه مذکور و آنجناب را خاقان سعید میرزا شاه رخ در او اخرا یام حیات بر سالت بنگاله امور کرده اند و خواججه ابوالکلام
 حسب فرمان بدان خطه که بعضی مالک هندوستان است شایسته و همچون رسالت را با طبع عبارتی بفرمان سلطان محمود که حاکم آن دیار بود رسالت
 بر طبق آنکه بر می ماند در نفس باری از غرض موت و فطرت آنرا از جنبه صناعت بگردان ولایت دست داد و چون تاریخ آنرا در تمام خروف را
 معلوم بود و خاتمه سخن که از بجزیر آن زبان بگشت و از خواججه ابوالکلام که سپهر نازد خواججه ابوالفتح و خواججه ابوالفنا و خواججه ابوالقاسم در شهر بنگاله در گذشتند
 پدر عالی کبر بودند و بگردان ولایت توطن نموده و دیگر وطن مالوف مراجعت فرمودند اما خواججه ابوالفتح در ولایت جام قائم مقام پدر روی
 الاحرام گشت و بسبب مکارم اخلاق صیبت بزرگی او از فرق فرقه دی در گذشت **خواججه محمد اصغر** که از خورشید خاور و در طراف افغان
 شهرت سپرز بزرگتر خواججه ابوالفتح است و آنجناب در ایام شباب در درس مولانا امیرالدین شیخ حسین و بعضی دیگر از علماء افادت تاب تحصیل علم
 محسوس و مهنوم قیام نمود و بیاندک زمانی بدرجه کمال مرتقی شده و تصیبن از مشایخ اقران در بر بود و خواججه اصغر اگر چه بیشتر به نسب و قلم
 علم و فضل حسب انصاف داشت اما در شت کوی و مزاج دوست بود و همواره به تخیل زبان خوب طوایف انسان مجروح کرده اند و از بخش ایشان
 اندیشه نمی نمود و اوایل ایام جهان بینی خاقان منصور سلطان حسین میرزا در اکثر مجالس زبان بقیبتا میر علی شیر میکشاد و بواسطه آن خاقان منصور بنگاله
 و وطن آنجناب فرمان داد بنیاء علی بد از جانب خراسان و آنرا بجا می شایسته و منظور نظر صیوب سلطان شده انصاف در رعایت بسیار
 در شهر نرس و ستخانه بعد از فوت یعقوب پادشاه خبر فوت میر علی شیر موجب حدیث حب الوطن همان بصوب خراسان مخطف گردانیدند
 وصول روزی چند در دولت سلطنته میراثه محل اقامت انداخت و در او اخرا یام حیات تبریزت معده تمام شایسته در محترم شده و او را
 بجا لم آخرت بر فراخت خواججه شهاب الدین ابوالکلام نسب شریف آن عمده اکابر و عالم شایسته واسطه بجزیر شیخ الاسلامی احمد الجامی در کمال
 انصاف جیایا بد والد و والد ماجد مولانا سعید الدین غنی القبن مولانا یحیی نیز در سلکت اکابر فضیلت تمام تقسیم بود و در آن زمان فرخنده نشان
 چند سال در بلده میراثه بلوازم امر احساب قیام می نمود در شهر گشته در صبا می که با دار نماز باها و شوقی میگرد و احوال حق را بلیک اجابت
 گفته در همین سجده روی بجناب هدن آورد و چون یکش شعبه از نسب سواد اوراق مولانا موسی الیه انصاف جیایا بد خانم سنگین جامه در تعریف
 خدایش زایده ازین مبالغه نمی نماید شیخ زین الدین ابوبکر الخوافی علیه الرحمه من الله الوافی از جمله اولیاء عظام بزرگترین شیخ سنین بنده بود علی
 الصلوٰة والسلام اختیار تمام داشت و مدتی مدید در ظاهر میراثه رقیبت بخش محراب بود و بخت عالی نصبت بر او شایسته می گشت و طهار
 شیخ نور الدین عبدالرحمن صبری بود و در سلوک طریق ریاضت و معرفت بسیار نموده بدرجات عالیه ترقی فرمود حضرت خاقان سعید و امر
 وارکان دولت آن پادشاه صاحب تائید همواره بقدم ارادت طایفه قس میگردند و صحبت حسب ریشتمن جنبه لو از هم حقا و کجای آوردند
 و خاتش در شب یکشنبه و دم شوال سه شایان و نشین و شامانه صلبت طاعون اتفاق افتاد و نخست در فریاد این مدفون شده و از آنجا او را بدرستی
 آباد نقل کردند و در ویس آباد بجا سعید گاه میراثه بردند و خواججه شایسته الدین پیر احمد خواججه بر سر فرود شایسته عالی ساخت و همواره
 آن بنا بقیست از حضرت محمدی ابوی مرحومی امیر خانانکه استماع افشاده که چون در سال مذکور بلاء و باد ببلده طاعون میراثه سیوه باقیست
 جمعی اناشرف و اعیان بجزیرت شیخ مبارک الدین مرقدت و التماس نمودند که دعا کردن در دفع آن طاعون از حضرت مجیب الدعوات رسالت نماید

برکتی

شیخ جویداد که متفق بنیاد بر تبه در فراست که بر کس دست بد عا بر می آید بر پیش میزند و اگر نه بان بشماحت کردن مینار و نه بان نش از کام می افتد
و آنجا است در مجلس شیخ بهار الدین عمر زوشیخ دین رفته همان سخن در میان آوردند شیخ بن الدین دعا کرده طاعون بر زبانش بر آید و بان عفت غایت
یافت قاضی صدر الدین محمد بن قاضی طبیب الدین جید الله الامامی بعد از فوت پدر بزرگوار خویش تنی ندید در راه السلطنته مراد و توابع و
مضافات بود از امر حلیل القدر قضایا مینمود و در فصل قضایا با فرق بر ایا طریق امانت و دیانت مسلو که داشته اصلاصل و ما بنده نمیرم بود کجودت
طبع و حدت ذهن تصانف داشت و اجناسا انشار و لغریب نظم کرده بر لوح بیان میگذاشت در ششم شوال سنه ۸۳۰ هجرت طاعون در کشت و در کانه
گاه بجزیره قنات امامی مدفون گشت مولانا ضیاء الدین نور الله اندلی عالمی تحریر و قاضی بروشن میز بود و سالها در مسجد جامع بلده مراد با بر پیش
و خطابت مشغول میبود مشهور است که فوت و بقیه و بلاغت آنجا بر تبه بود که بر همه در راه مسجد جامع حله غیر مکرر انشا کرده بسع خلایق میرساند
و او نیز در سنه مذکوره بر مرض طاعون گرفتار گشته جان شیرین بر انشا نه قبرش در کانه گاه است در پایان پای مقرب حضرت باری خواجه جید الله القدر
مصلی مقبره جناب حضرت امام مولانا ضیاء الدین محمد قاضی الله تعالی مولانا جلال الدین محمد قاضی و خطی متوجه و قاضی متدین بود و چند
گاه در بلده فخره مراد بود از امر احتساب قیام میبود و در حضرت حدیث از شیخ محمد جزوی داشت و همواره بخش افاده بر الواح خواهر طلبه حدیث
میگذاشت در سنه مذکوره چون مردم از و با کز ان کشته از شهر بیرون میرفتند آنجا با خطایه راضی میکرد و بالاخره عفت طاعون بروی سولی شده
روی بعالم آخرت آورد و در بخش قرینه خبر ناست و در ان راه او در سنه بیست در جانب جنوب مسجد جامع مراد مشهور بر رسیده پیش بر مولانا تکلیف
الدین محمد او حد مدرس مدرسه سبزه را ان و پیش نماز خطیب مسجد جامع حدیثا کو بر شاد و آقا بود و در سنه مذکوره بر مرض طاعون از عالم جدا
شیخ ابو سعید بن شیخ شمس الدین بن قاضی جلال الدین محمود الامامی برادر زاده قاضی طبیب الدین جید الله بود و در سنه مذکوره بعلت سطور از
جهان غایب عفت فرمود خواجه جید الله او در کوشنده در انواع تضایل مضاب کامل حاصل داشت و در علم موسیقی و ادب و انگلیس زبانها و در کانه
با دی خیال مساوات پیرامن خاطر نیکو گشته در علم قدرت و شعر و خط بغایت ماهر بود و در نوشتن کتابه بیخام خرید بهیضا می نمود و در ادب و
حال بد از اسلام جدا و در مصاحبت سلطان احمد جلایر میر میرد و سلطان نازوی بیار عزیز تعمیر نمود و پوسیده انفات بسیار خطا سیر و چون فرشته
قضا و قدر شاد و روان سلطنته سلطان احمد جلایر را در نوشته خواجه جید الله در سلکت مصاحبان و ملازمان میرزا میر شاه انظام یافت و
بر تو انرا عفت شاه زاده عالی منزلت بروجات احوال شایسته از مجالس انعامین چنان معلوم میشود که در آن اوقات که میرزا میر شاه جبه خط
ترکب نمود لایق میشد و حضرت صاحبقران میر میرتور کورگان نادیب اور پیش نهاد و تبت ساخته تقبل نماد شاه زاده امر فرمود خواجه جید الله
مجال یافته بگرخت و بعد از چند گاه در لباس قلندران نزد یک باه گاه پهلوتیا شایسته و چشم حضرت صاحبقران بروی افشاد با و از بلند خواندن
قرآن آغاز کرد و از مشاهده انحال شمر و همیشه منزلت بستم گشته این مصرع بر زبان ماند که ای امان از بیم خبک در مصحف زو آنجا قامت قابلیت
خواهد بخلصت و خود احوال از پیش داده ابواب تربیت و رعایت بر روی روزگارش بگشا و خواجه جید الله القادر بعد از فوت صاحبقران کبکی
سنان در طارنت با و شاه عالی مکان شاه از سلطان میر میرد و تا در شهر شسته بواسطه عارضه طاعون اینک نخر آخرت کرد و سید نور الله
محمد بن ابوالکبیر شیرینیه شریف الدین علی الجرجانی بعلو نسب و شرف حسب و محاسن آداب و مکارم اخلاق موصوف و معروف بود در سنه
کائن و طین و ثمانه در خط شمر از بجزایر شادان انتقال فرمود مولانا شمس الدین محمد بن مولانا شیخ علی بصفت و ربع و دین داری و تقوی
بر بزرگاری انصاف تمام داشت و پوسیده بسر انجام امور اهل اسلام قیام نموده نقش خیر خواهی بر صفحه ضمیر و کبیر میگذاشت در مطلع سعیدین میگذاشت
که مولانا شیخ علی نبوی بر مرض طاعون جید رسائید که حدیث صابون خانه بدست و نسخ مسلمانان از ان امر شروع و آنحضرت در ان باب حدیث
بر زبان آورد و خدمت مولانا در حضور پادشاه روی آسمان کرده گفت خدا بامی منی که حکم تو میرسانم و این محول بچشمینو و خاقان سعید منصوران
شعیدین این سخن متعجب شده فی الحال فرمان داد که صابون خانه را بر اندازند و وجه بچشمین صابون رعیت را مواخذه سازند و مولانا محمد در روز جمعه
بر سج الا اول سنه از عالم انتقال نمود اوقات حیاتش صد و بیست هفت سال بود استاد قوام الدین معمار شیرازی نه و ده هجرت

منقول
صدیقت
سال

زمان و مرجع معارفان دوران بود و از جمله آثار آن استاد نامور که در روز استقامت همراه عمارات عالیجات عهد علیا کوه بر شاد افراشته حکایت می شود
 و بر آنند و افواه مذکور که فوی حضرت خاقان سعید بسبب عیال از استاد قوام الدین ربیعیه مدت کسب الی او در حضرت در آمدن مبارکگاه عالمپناه اندر آن وقت
 و چون استاد در علم نجوم نیز ما بر بود تقوی سخن کرده بعد از آنکه احداث طاعت یافت آن را پیش بر حضرت خاقان سعید ششم نموده این بیت بروی خود
 که قبت تو کار زمین را کوساختی که با همان نیز پرداختی اندام نبارجات استاد قوام الدین در غره سجان سلسله اتفاق افتاد مولانا محمدا
 الدین عبید الغریز اهری سرآمد علماء روزگار و علم فضا و خفاست و نامر بود و در او اخراوقات نندگانی بجزم گذاردن حج اسلام و دریافت
 سعادت زیارت حضرت خیرالانام علیه الصلوٰه والسلام از حراسان توجیه فرمود و بعد از ادراک آن دولت عظمی مراجعت از شرب و بطحا نزدیکت بر
 ولایت شام در فریة غلاب تاریخ ۱۹ ربیع ثانی رخت بجام بجاکشید مولانا یحیی سلیمت در سکنات فاضل دیار عرزان نظام داشت و جزا
 بعلم کوه بر کافیش تالیف و تصنیف بروی روزگار می کاشت مشهور است بلاغت و فصاحتش در غایت خیال انگریزیت و منظومات لطافت آیه تسبیح
 نهایت زکات میری چنانچه در مجالس لغزین مطبوعه است مولانا یحیی نخست قاضی بیکر و بعد از آن قاضی را بغتاج مبدل ساخت و مخاری و اسراری نیز
 تخلصهای انجمن است از غزلی که قاضی تخلص نموده این بیت بجا هر دو ثبت افتاد همین یک دور لاله ساوغالی از می میکتی رفت عمر این داغ حسرت
 را دو کی بسکتی هم بیل می بوی لکن بر خواب برید مرغ و وح زده شاخه عمر تابی میکتی و در جمله غزلهائی که اسراری تخلص فرموده غزلیت که در قریح
 خواب حافظ شیرازی گفته و این بیت از آن غزلیت است که بر کتب آن تیر شده تا بروی پنج نهال غزل و ایمان شما و از جمله سبایل منظومه مولانا
 یحیی کی تعبیر خواست و آن رساله با باین بیت افتتاح کرده است ای برون و صفت تعبیر کلام و او در بیدار و می لاینام و از موقوفات شیراز
 فاضل پسند به صفات شبتان خیال حسن دل مشهور است و بسیاری از کتات خوب در آن دو نسخه مطبوعه و فاش در نسخه اشعی و همین دو کتابه اتفاق
 افتاد مولانا شرف الدین علی الشیرازی اشرف فضلاء ایران و اعلیٰ علماء دوران بود کمال دانش و سخنوری علم کشته و کمال عظمت و بهر
 پروری از امثال و اقران در گذشته عقود مشهور است که امثال اللؤلؤ المکنون فرج بخش خاطر و در منظوماتش در نظر دیده دوران متعبر بهتر از خود و او در
 روشن روان تیز زبان و بلند قدر محفل فرود سخن آما می و سر فرزند مولانا شرف الدین علی همواره در فارس و عراق بر سلاطین نظام حضور
 محترم میبود و بعلم لطایف کار موقوفات بدایع آثار بر محایف روزگار و او در آن لیل و نهار مگر میسینود از جمله یکی کتاب بلاغت ایاب ظفر نامه است
 که با عقاد را تم حروف در فن تاریخ بلاغت و نظافت آن و در سلوب فارسی نسخه کتب است و آن کتاب شریف بواسطه حسن اهتمام میرزا آقا
 سلطان در مشهور شده شان و عشرین و ثمان نامه با تمام سیده چنانچه کلام منصف فی شیراز حساب عمل از آن سال خبر سید به و محل مطرف و منتخب آن در فن
 متداوله شرح صبیحه برده و گفته المراد در علم و فن اعداد از جمله تاریخ نظام بلاغت نظام آن فاضل عالم نظام است و فاش در وقت یزد در مشهور
 سلسله اتفاق افتاد در خانقاهی که مسکنش بود در فون شد مولانا شهاب الدین عبید الرحمن تسان ولد مولانا عبید الله بود و پیش از آنجا
 ما در بقعه و متبحرین فخر المله الدین الازدی می پویست و مولانا شهاب الدین سنی در کمال اعتبار و احترام طاعت حضرت خاقان سعید میبود و چون
 حافظت آنحضرت آنجناب را چندان متوال حاصل گشت که بهر غلام زده خرید داشت باقی اشیاء برین قیاس باید کرد از جمله آن مولانا شهاب الدین
 حامی است که در میان بازار عک ساخته و کاروان سمرانی که در بازار فرورد آباد طرح انداخته از ثقات استماع افتاده که در روزیکه تمام مذکور تمام
 رسید و مولانا با کجا در آمد یکی از صحابان که همراه بود رسید که درین تمام چه مبلغ خرج شده است جواب داد که بیست و یک یا بیست و پنج بوده از حقیقت این
 سخن شکستاف نمود مولانا گفت فلان من نبای این حمام را ساخته اند و سایر کالیات پیشه در مصالح آن را ترتیب داده و بنا بر آنکه غلام صفتی
 که ندارم وی روز بیست و یک را دادم که بگیرم او را باین عمارت را صفتی کرده و فاش مولانا شهاب الدین در روز بیست و یک از جمادی الاخری ششم
 اتفاق افتاد مدت شش شصت و سه سال بود مولانا جلال الدین عبید الرحمن صدر برادر عیالی مولانا شهاب الدین بود و در غایت
 عظمت و اقتدار بعد از ت میرزا با سقر و میرزا علاء الدوله قیام می نمود از فنون فضا یل و کمالات بهره تمام داشت و پیوسته نقش تربیت و طریقت
 افاضل علماء بر صحیفه ضمیر عکاشت و چون مولانا جلال الدین برکت روش آباد اجبا و گفته شرط طاعت میرزا با سقر و میرزا علاء الدوله کجای می

تفسیر

می آورد و در کسوت سپاسیان بسر برده و در نهایت بجهت حشمت سلوک می کرد میرزا الخ بیگش صورت فرمود که جمال عالیشان بخلیه علم و دانش محلی نیست نیز
 طریقه خدمت اختیار نموده از بختی نسبت بجناب صدارت بخت بد مزاج شده روزی ملاحظه آنکه او را استادی سازه و صحنه مشق بعضی از مسائل علم با
 و بیات بوی داده گفت مرادین سخن و خنده است و این سخن موردی نیست لایق آنکه ملاحظه نموده رفیع این شبه غالی و مولانا لفظ در آن صحنه کثرت
 سخن اورا ملاحظه فرموده از میرزا الخ بیگش پرسید تو می که در خاطر اشرفا علی افتاده در اصل بخت باوقتی بر صغیر نور گذشت آنحضرت جواب داد که مرا
 درین سخن شبه روی نموده مولانا گفت بفرمایید میرزا الخ بیگش آنچه بجا طرش رسیده بود تکریر کرد مولانا جلال اللہ بن آن و خنده از بجز جواب گفت
 چنانچه میرزا الخ بیگش بر وجودت طبع او اطلاع یافته مرا هم بختین بتقدیم رسانیده اوقات حیاتش مانند پدر و برادر بخت و سه سال بود مرصی
 صحافت در کمال وسیع و تقوی بود و در واسطه زمان حضرت خاقان سعید بشکرت مولانا عبد الجلیل قاضی تهره محضب احتساب نمود و پادشاه سمرقند
 پروردست تصدی اورا تثبیت آن امر خیر قوی ساخت تا در خانه بر کس از مراد ارکان دولت شراب یافت بر خاک ریخته سوچی جانان را
 بر انداخت و چون نوبت بشرفخانه شاه زادگان عظام رسید جناب مرصی و خدمت مولوی انگشته شدن اندیشیده در مشورته بفرمان
 حضرت خاقانی رسانیده که بمن مصلحت و شریعت پروری خدام آستان شریاری مسمی جرد چشم مشکین خان خانی مشا بدی توان کرد اما سخنانها
 شاه زادگان محارفاتا میرزا محمد جکی و میرزا علاء اللہ و از شراب ناب مالامالست و اندیشیده وصول با بختی بخت شراب امری بحال ج
 آنجا که حال و زوایا صبار سه پادشاه اسلام بعد از شنیدن این کلام سخن بختن سوار شده بد در شرفخانه آن دو شاه زاده تشریف برد و تید مرصی
 و مولانا عبد الجلیل با فرمود تا بختیان خود با نذر و نرفته تمامی شرابها را بختند و بسیاری با دهر مراد آن سخنانها مشا بدی بود که از شراب ناب جوئی از
 یا قوت خراب در میان کوه روان کشت و زندان می پرست از استشام با بخت آن از دست رفته در نهایت حسرت کلمه بختی گفت ترا بار
 زبان ایشان گذشت بخت که بعد ازین واقعه بچندگاه میرزا سلطان محمد بن میرزا با بخت در قریه از بلوکات همراه خمر خمر طرح انداخت و صبا جی
 که شاه زاده در بختی بخت جد بزرگوار خویش استاده بود تید مرصی پیش رفته بعرض رسانید که بعضی از شاه زادگان داعیه دارند که در بلوکات
 شرفخانه سازند حضرت خاقان سعید فرمود که بر کسین این امر اقدام فرمایم تا دیده او را چشمانه بیرون کشند میرزا محمد که این بند بختی از سران این
 در گذشت و پس از روزی چند بر پهل بالان رفته در کنار جراته رود و بختی با دهر خوشگوار مشول کشت در آن آثار طار زمان غضب فرموده بدست
 قریشی زنیام بر کشید و بختی کر زبان شده شاه زاده از بختی ایشان سب بختی قضا را در آنوقت تید مرصی چه تهمی متوجه پهل بالان بود
 بختی ناگاه چشم بر میرزا محمد افتاد که در نهایت خشم شمشیری بر بند در دست متوجه اوست لاجرم بر بلاک خویش متعین شد و از مرکب فرود آمد و بختی
 توحید بر زبان رانده با ایستاد اما میرزا محمد چون جناب مرصی را بدین حال دید شمشیر در خلاصه کرد و از سب پیاده شده زبان با دهر اسلام کشید
 گفت تید تو می بیداری که من مسلمان غنیم و حکم شریعت را کردن نمی بینم اکنون بیا و مرا تکریر کن تید آنحضرت را و حامی خیر گفته فرمود که تکریر سخنان
 من است که از سب فرود آمد بخرید انصاف و تسلیم بجای آوردید عرض از عرض بختی است آنکه چون در آن زمان سلاطین عالیشان با من مرتبه در ترویج
 ملت بهضاد قضا و احکام شریعت فرامی گوشتند بیا و ما ساحت مملکت دست و دست می گرفت و ساقه قضا و ریاض دولت صفت حضرت
 و انصارت می پذیرفت رباعی سر سبزی بنال حادت بیام ملک بی شمع چون شرایع طبع مدار لیکن لال چشمه زین کی شود روان بی یاری بیات
 شایان کامکار مولانا جکی پیشا بوری محمد بن سعید اقد نام درشت و از جمیع شرفا زمان حضرت خاقان سعید بخت طبع و عدت زمین شایان
 و مستثنی بود در تمامی اسالیب نظم معانی فرید درج میبوی و بختی در تصاید و روان خویش بختی سوار است و در اکثر قضایا کثیره انواید شایان
 و شاه میرزا با بخت مسطور رسالت بختی و ذو بختی و ذو انصافین حسن و عشق و ظاهر و منظور و بهرام و کل اندام و محب و محبوب از جمله انواید آن
 شاعر شیرین کلام است و بیات و حکایات این رسائل در نهایت لطافت و انتظام مولانا کاجی در مشورته در ولایت استرآباد بر عرض
 مبتلا گشته بختی توانی افتاد و در حال سکرات این قطعه نظم کرده زبان بر بیان آن بکشد و قطعه زان مشق فرودا کردید ناگاه از خراب استرآباد می که
 خاکش بود خوش بو تر شکت اندر و از پیرو بر با بختی با نماند آتش اندیشه چون افتد ترمانه ز خشت با با سوادانی از ولایت

وقایع مولانا
 حکایت در مشورته
 دست خاد

ایورد و در وقت خاور می گشتن می نمودند که خدیو بی سیده و مدنی سر و پای برهنه در کوه و گهرا می کردید چون نوبت دیگر کمال غیش آمد سودای کشتی
 کرد و پیوسته در مع میرزا با سقر ضایع و غمناک می آورد و گاهی کشتن غزل نیز میسر می نمود و زبان با او سخنان جزئی آن میسر می گشت و چون عمرش از شصت و تجاوز
 گشت در سده با سورد در گذشت این مطلع از اشعار و دستا که بیت حضرت خاتم البخت در وقت ریگاست و هفت هفت و دندان در لب
 مر جاست مولانا محمد و عارفی که از شاه میر شکر از زمان حضرت خاقانی بود و عقب بسلیمان ثانی دیوان غزلیاتش مشهور است و این مطلع در
 اوراق مطور که بیت حمد کردم که نیایم بدر از میخانه تا بان دم که مرا پر شود چنانچه و از جمله شوقیات مولانا عارفی کوی و چون غزل غمناکی است در کمال
 جودت و این تمهیدیت در صریح است از آن کتاب است نظم چون کوی سپهر کز بسی میدان میدان چون کوی چینی برگاه که در عرق شدی عرق باران
 بوی در میان برق آویخته صرصر دم او بگریمچه آفر از سم او و فاش در سده مدار السلطه بر آه اتفاق افتاد امیر شاهی موسوم
 با قلیک بود و چون پیش سبزه داران سبزه را می بویت و نذیب شیدا داشت شاهی کشتن می نمود و نوبی میرزا با سقر او را طلبیده فرمود که مناسب است
 که این کشتن با کداری و نو اشعار و در کتب دیگر مرسل سازی امیر شاهی یعنی در قولی که در باران حضرت با سقری آن هر سه سبزه کندی کم اتفاق افتاد
 گویند که روزی امیر شاهی اتفاق جمعی از بنا جنس بدرگاه آن پادشاه عالیجا رفت و میرزا با سقر آن سبزه طلبیده امیر شاهی با بار داد امیر شاهی
 در آن باب این غزل گفته زود آن حضرت فرستاد غزال ای که در بزم طرب جام و ماد میزنی خون دل ما خورده چند از عاشقی دم میزنی حیف از آن شد
 که با اهل تنم میکنی صنایع آن تیری که بردنهای سبزه میزنی باز کن از خواب آن ز کس هناك عمر میرود چون دور کل چشم بریم میزنی شکشانی
 طره و دلها بغارت میری عینانی چهره و آتش بجالم میزنی میکنی محروم ازین در شاهی در ماندرا دست در بر سینه باران محروم میزنی از شقایق
 استماع افتاد که امیر شاهی در مدت حیات او از ده هزار بیت در سلک نظم کشید و از جمله هزار بیت که حالا در میان فضلا مشهور است دیوان
 ساخته تمامه را با بطلان شبست و فی الواقع آن هزار بیت مطبوع مطبوع جمیع از فضل عالم و قبول اخبار تمامی که از فضلا می آید اما مشاوری که با غایت بکس
 مطلع آن اشعار بدایع آثار فایز شده بشبان پیرف و تحسین کشاده تقال امیر شاهی بود و حضرت آنی در ولایت همدان در سنه ۸۵۷ هجری شریف
 او را بسزوا برده و بقره آبا و اجدادش دفن کردند و خواج او حد سبزه را می در مرثیه آن فارس میدان سخن گذاری مرثیه گفته که بکت بیت از آن است
 بیت که شوی ز پر و زبر از داشت و هم سبزه را زانکه شهر شاهی شاهی نمی آید بجا مولانا شمس الدین الهروی شاکر در مولانا معروف خطا
 بود و همین ترتیب میرزا با سقر در حسن خط برشته تر می نمود که بسیاری از خطوط خوش بانام با قوت مستحسبی کرده و سبزه ان نکته در این سخن را قبول فرمودند
 مولانا جعفر تبریزی در تحریر انواع خطوط در جگهان حاصل داشت تحسین در نسخ طلیق و مولانا انظر و مولانا شهاب الدین عبد الله شریف و
 مولانا شیخ محمود که آن مقلد میرنی وقت با قوت زمان بودند در شاکر دی مولانا جعفر بن مرتبه تصادف نمودند در آن معروف گوید که چون بکت بیت از آن
 از فضل نام خجسته نشان خاقان عالی مکان شاه مزج سلطان در سلک بیان نظام یافت وقت آنشد که غامه بخندان در تحریر و تحریر و قاری تمام
 پادشاهی او را در آن پادشاه عیبه مخور شروع نماید و ذیل این جزو را بد که کمالی از احوال سایر سلاطین آن دو دوران بود که درین باب باید دانست که الله اعلم
 و التوفیق ذکر کن سلطه و الخاقان میرزا اعلی الدوله آخر نو بخش برج نادر می و گوهر شیب افروز درج کامکاری میرزا اعلی الدوله
 که اسن او را میرزا با سقر نو در مقام اخلاق و محاسن آداب و صورت خوب و سیرت مرغوب از سایر شاه زادگان همجوری ممتاز مستحسبی می نمود
 ذات حمیده صفاتش بعد از اصناف مایل وجود و فیض الجودش موصوف کسین کردار و لطف شایسته آنجا که تبهید اسامی و عشرت و احسان
 سباط او و سیرت شرف و جنت تمام داشت و در رسوم جلالت و جهان گیری جاری بود و غیر خبالت شرب می کلرنگ و استماع آواز و فنا
 و چکت نقشی بلوغ میرزا نیکاشتن مع ذلک حضرت خاقان سعید بعد از فوت میرزا با سقر او با بار ت دیوان اعلی منصب کرده ز نام مولانا
 و مال من حیث الاستقلال در بقعه تقدیرش نهاد و شاه زاده بموجب کلام الله اکثر تقصد می باید التقریر عمل نموده ابواب لطف و احسان برده
 روزگار طغات انسان بکشد و در وقتی که حضرت خاقان سعید مایه حضرت آیت جد دفع طغیان میرزا سلطان محمد محبوب اوراق بر افروخت
 میرزا اعلی الدوله را حجت و دستور نظر شفقت کرد اینده در بلده فاخره بر آه قایم مقام گذشت و چون حضرت خاقانی در کت می از جهان

کتبی که در این کتاب است
 از کتبی که در این کتاب است
 از کتبی که در این کتاب است

فانی عالم جاوادی انتقال نمود میرزا علار الله و کجای انتقال بخت سلطنت و اقبال نشسته ابواب خزان بر روی امر او لشکر بانی برکشید و لشکر
 بخواند بامین نزد و بیکم و گوهر نشاند و بعد از آنکه آن شاه زاده مدت کسب در کمال دولت و کامرانی اوقات گذرانید و در شش و هفتاد سالگی در منزل تری
 اند دست برد سپاه میرزا الف بیکت کورکان منزه شد و با ستر باد خراسیمه چند ماه در ظل حمایت برادر خود در میرزا پادشاه بر سر بود و در او افریننده مذکور
 که میرزا پادشاه در سلطنت برادر اختیار نمود میرزا علار الله و در با پسرش میرزا ابراهیم کشته حسن فرزند و بعد از چند گاه انتخاب از مجلس کعبه بمران نزد
 سلطان محمد رفت و در روزی که میرزا سلطان محمد در چهاران کشته کشید میرزا پادشاه فرمود که میرزا علار الله را میل کند تا شخصی که مباشر آن فصل شیخ
 بود میل آتشین بر وجهی در دیده جهان بین آن قره العین سلطنت کشید که آسپنج نقوت بصره اش زبید لاجرم بعد از چند روز از روی برادر بگریخت و در آن
 در اطراف عالم کسودان بوده چند نوبت دیگر برادران و اقربا بمجاور و متعلقه قیام نمود آه در هیچ مسوکه نظرفرمانیت و در او ابل نشسته حسن و شامان
 کنار دریا و قهرم در خانه ملکست پستون برستداری همان غریت بهایم فرست یافت ملازمان بخش او را بهره بردند و در بیت العفوة محمد علیا کویر
 شاد آغا بجاگت سپرده منصب وزارتش بخلق بخواجه غیاث الدین پیر محمد میداشت و در ایام دولتش مولانا جلال الدین لسان را بایت صدارت
 می فراشت ذکر میرزا الف بیکت کورکان میرزا الف بیکت که محمد زغالی نام داشت پادشاهی بگریخت نصیحت و بستر بر روی از سایر
 اولاد حضرت خاقان سعید متخوذ بود و در مدت و داد کسری از تمامی اشالی و اقران متخوذ دانش عالیون چشمت یکجا در هیچ فرمود و در سایر قوت
 خصوصاً علم ریاضی و نجوم در آن بن عدیل و نظیر او کسی بود قرآن مجید را تجرات سبب یاد داشت و پویسته بتمت بر تربیت و رعایت اهل فضل و کمال
 میگاشت و چنانچه در ضمن احوال صاحبقران متوجه حال سبب ولادت با سعادت آن پادشاهت پناه در روز کیشینه نوروز هم ماه
 جاوادی الاولی ششده در قله سلطانی روی نمود و چون بن شرفش مبارزه سالکی رسید حضرت صاحبقرانی جهان جاوادی انتقال نمود و جناب سابع کجا
 در ظل تربیت والد بزرگوار خویش بپر میرزا نادر ششده با بایت ولایت ماوراء النهر بر فرزند گشت و باین محدلت و رعیت پوری بایدت زمانی
 آن ملکیت ماوراء النهر بر سر رسید که بر بخت از پسر برین در گذشت و در ششده آنمنه و بی مانند در وسط بلده فاخره مرفقه مدرسه رفیع و فاضل
 میسج بنا نموده با تمام رسانید و بسیاری از مباح و قری و مشغلات فرایده تمام بران تقاع وقف کرد و ایند و همچنین فرمان داد که استادان بکار و دین
 در ظاهر آن بلده فردوس سنان رصدهی بنیاد نهادند و بطریق سس ثانی مولانا غیاث الدین جمشید و جامع کمالات انسانی مولانا معین الدین کجا
 در ترتیب آن بنیاد اوسمی و اتمام دادند و از نتایج آن رصده بیک مرتب گشت که آن باینجه جدید کورکائی گویند و اکنون اکثر تقادیم با آنان بجهت
 نمایند و میرزا الف بیکت کورکان در ایام بایت پدیر زکوار در کمال اقتدر در کار فرخنده آمانیکد زاینده و بعد از استماع خبر فوت آنحضرت سبب
 در جهان بانی گشته او می جهان کشا بصوب خراسان برافراشت اگر چه بر میرزا علار الله و در طلبه کرده خراسان در دفعه نوزدها نکا خوانست داشت
 و چون ایام حیات و او ان کامرانی جناب الف بیکت نهایت انجامید پسرش میرزا عبد اللطیف مخالفت پدیر پیش نهاد بتمت کرد ایند و بر انتخاب
 غالب گشته بخت سمرقند مکن رفیت و میرزا الف بیکت در سبب شش و هفتاد سالگی و شامان کجک فرزند ما فرزند شربت شهادت چشیده بر باطن حق تعالی شاد
 حواجه ناصر الدین حضرت خاقان و شید ملاذ الدین بن سید بنین العابدین جناب بی در سلک و نذر میرزا الف بیکت استقام داشتند بعد از کمال بخت
 کفایت و کار دانی بر او اقران پادشاه محدلت شاعری گاشته کهار در بیان عبور میرزا الف بیکت کورکان از
 آب تمویده و نجاست با فتن میرزا عبد اللطیف از حبس میرزا علار الله و له میرزا الف بیکت چون در سمرقند فرودس مانند اوقات
 خاقان سعادت منزه فریفت روزی چند بر اسم تنبیت و سو کور می قیام نمود و نجاست کلام ملک طلام و اطعام فرود ایام اقدام فرمود و بنا
 بر آنکه اولاد و جلی خاقان حضور بگری در سلک اجبا استقام داشت جناب الف بیکت تا می ملک آنحضرت را ملک خود میداشت لاجرم بیانه
 اقامت لوازم مصیبت سپاه ماوراء النهر و کستان را جمع آورده بفرم تخیر خراسان بنصرت کرد و کجا چون محسوسا باین ساخته در آن منزل استقام
 نمود که میرزا ابابکر ولد میرزا محمد جوگی که ولایت در بنگت و سالی سزای و خصلتات بود فعال او بود و جزو اشته باید فانی را شونده است و خیال تا
 استقلال حدود و غیره خاقان و قندهر و بغلان را ضبط فرموده جناب بران طریق رفیت خرم مختصی آن گشت که میرزا الف بیکت در سل و سایل استعاقب

بسیار

و متواتر ز شاه ناده فرستاده او را بنام مصاهره توفیق و داده تا از مقام سرکشی گذشته روی باد و وی هم نزدیک او پس از وصول بروی چند نادر
 خرد و خیزب از ناصیه حالش لایح گردید و میرزا انج بیگ او را گرفته متعجب بر قندهار سال داشت آنگاه بدولت و اقبال آنگاه آویخته شد که در حدیث
 رایت استغالی را فرستاد در آن اثنا قصه شیخون نیشاپور و کوشاری میرزا عبد اللطیف شهابیت و میرزا انج بیگ مدیاب حرکت و سکون با بزا
 و نوینان قره مشورت در میان انداخت پس از قیل و قال امی اشرف اعلی بر آن قرار گرفت که میرزا علارالدوله از در صلح و صفاد آید تا که بکوران
 پادشاهی از قندهاره مانند لعل از کوه بدخشان بیرون آید و مولانا میرک محمود را که بجای منصب صدرت مشرف بود بر سر مسالمت نزد او برانداخت
 در حال نمود و در باب استیلا اساس وفاق و قطع شجر نفاق ضمنی پیغام فرمود و در آن ولایت میرزا علارالدوله با همکار خضرآب بفرم ندم سپاه
 سمرقند تا کنار آب خضرآب آمد و بعد از وصول جناب صدرت ایام خبر نصرت میرزا ابوالقاسم را بر آن طرف جرجان بصوب خراسان در
 اردوی میرزا علارالدوله دست شیخ پذیرفت و شاه زاده از دو جانب در پای بلار استوج خود دیده همچنان میرک محمود را نیز قبولی اقران داد
 و بد از تسلطه نبروت بازگشته میرزا عبد اللطیف را مشور و محرم زد هم نزدیک او کسب فرمود و او در حدود بلخ ملاقات والد ماجد خویش سراجزاده گشته
 میرزا انج بیگ فرزند پسر خود بلکه دشمن کسب را در آغوش مهربانی کشید و زبان صباقی خاطرش گشاده و پنج برابر هم سود خال بد و در زانی داشت آنگاه رایت
 مراجعت بصوب سمرقند را فرستاد ذکر ستمه از حال میرزا ابوالقاسم با بر ولد که ترغیب است السلطنه و الدین میرزا
 یانسیقر میرزا ابوالقاسم با پادشاهی بود بطرف جمع حسن خلق موصوف و بلبه بساط عیش و نشاط نجابت مشرف از غایت تواضع و کسوف نفس در
 بدت سلطنت بر تخت نشست و از کمال مکارم اخلاق و لطافت طبیعت برگزینگی در شست خاطر چکن با نخواست و در میدان نرم هزبری بود و مخفر
 کنار و در مجلس نرم ابری که بر شازاد و خورشید است در تمام هیاه و مجرم مجید در نظرش کیسان بود و بواسطه قنوت محبت حاصل بگردان بخش که چو نه او و فاکان
 رباعی دید در پانچش پوست او زد کف نعلت بروی از دست او با کفش که بگرد روی هیچ ناکه نبود و کفش خراب هیچ و میرزا ابوالقاسم
 با بر در زمان حضرت خاقان سعید نسبت برادران خویش میرزا علارالدوله و میرزا سلطان محمد نجابت بی اعتبار بود و بجز در مواسمی که چته او تعیین کرده
 بودند اوقات گذرانید به جهای آیام صبر نمود و چون بساط زندگانی حضرت خاقان بدست تقدیر سجانی در ولایت روی می شد آنجناب
 بهر ای میرزا خلیل سلطان بن میرزا محمد جانگیر بصوب خراسان در حرکت آمد و چون بمقام رسید قاصدان می رسیدند که در آن سال بموجب فرمان
 خاقان سعید حضور در جرجان قشلاق نموده بود و شرف ملاقات شاه زاده خانی گشته و او را سلطنت مملکت بازندان نوید داده بد آنجا بنا
 بر نند و می رسیدند که لوازم استقبال کبابی آورده چینه خورگاه و مسرورده و باه گاه و باقی اسباب پادشاهی چکش کرد و حسن و محبت آن قاصده آن مملکت
 در حقیقت اقتدار میرزا با بر قرار یافت و در سنده نشاند و شمانه میرزا با جرجان در ذوق مساحت ساخته تا چهره رایت و دلش در وجات احوال متوالفا
 و در تسلطه بر آه یافت و در سنده حسن و شمانه در موضع خپاران با بر او خود میرزا سلطان محمد عرب کرده او را اسیر ساخت و در اخوت با
 از لوح اولی بستم شسته بنیاد حیاتش با بر انداخت آنگاه بهر اوق هم و فارس رفته آن ولایات را نیز در خیر تحیر کشید و حکام منصب کرده بخراسان
 کردید و خاسته میرزا با بر در چاشنگاه روز سه شنبه است و پنجم بیج الاخر نه بین و شمانه در سنده خنده صورتی علی با حد با کتف القتلوه و لخته
 روی نمود و از بدایت جهانبانی او تا آخر ایام زندگانی در دو سال بود در وزارت میرزا ابوالقاسم با بر خواج و جید الدین محمد حسن سمنانی و
 خواج قطب الدین طلاس و خلدا شتند و در ایام دولتش شجر زاده پیر فرام الدین و مولانا محمد بخاری سهاری رایت صدرت می افراشته شدند
 کشتار در بیان وقوع مصالحه میان میرزا علارالدوله و میرزا ابوالقاسم با بر و ذکر فتح ساری و تولد میرزا شاه محمود
 چون میرزا با بر در منصب مملکت جرجان فراغت یافتند نجابت متوجه غنای کران بطرف ولایات خراسان یافت و بالشکری چون در بای جوشان بولایت
 جوشان رسیده مستعد حرب و بیگاری استاده و میرزا علارالدوله را نیز شتوده و با میرزا انج بیگ کورکان چنانچه مذکور شد صلح نموده روی سجد نهاد
 بصدراة اصول آن مقام سبکت بخشش توفیق کرده اگر امر او لشکر بران با بخت برادر سال داشت و چون ششاه زرتخوانه در برابر جوشان و
 میرزا با بر صف آرا می کشند نیک اندیشان پایی در میدان مصالحه جانده از بر دو جانب اراد میدان فرود آمدند و هم صلح با بر شجر قرار داد

محمد

فرمان دادند که فاضل میسران ملکته برادان ولایت جو نشان باشد و برین موجب عهد و پیمان بظاظ ایمان تا کید یافته میرزا علاءالدوله بهر آنه با کشتن
 و میرزا ابوالقاسم باریشانی بکیران بجانب مازندران اعطاف داد و چون با ستر با در سید چنان شنید که نیکه که در آن زمان حاکم ولایت ساری
 بود که در آن اندیشه اطاعت خدام آستان شهر یاری می بخیزد و سر کلمه فرغانه بر روی در نمی آرد و بنا بر آن در او اخذ شد حدی و جنین در ثمانه با لشکری بکشت
 از ایشان چون شیر تان و پهل دمان از پیشه جرجان بصوب جکل مازندران روانه شد و از آنجا جنب سیه نیز از ساری و توابع سپاه بسیار همه مازندران
 دیوسار در هم آورده بعد م جرات موکب بیا یون استقبال فرمود و در ضمنی که از تشاکله شکار و تداخل اوراق و از هار نیم صبار با وجود لطافت
 بسیار آمد شد دستور بود و رؤیت نور آفتاب جهان تاب در صحن آن پیشه پرچ و تاب محال می نمود تلافی فریضین اتفاق افتاد و چکی در عایت
 صعوبت دست داده انا مل عنایت الهی ابواب حضرت و پیروزی بر روی میرزا باریکشا و دستکده بکل صعب المساکت کر عیبه موکب
 شهر یاری در زمان محایت حضرت باری بسیار می شناخت و از پر تو ما بچه علم کشور کشای آن مهر سپهر ک مکاری طرف آن ملکات اضمارت یافت تا
 سید محمد از ده تفریح و ناری دما مده طالب مصالح کشت و میرزا ابوالقاسم باریکشا سیدت تاب را مبدول داشته از سر جریز او در گذشت و
 و بیکر سلطنت ساری مایر و متکلم داشت و یکی از نبات آن سیدت و صفات را در جبال کج کشته بایت مراجعت بصوب جرجان برافراشت
 و در شب شازدهم محرم المهرام مندا شنی و جنین و ثمانه و تاب سیدی ضنت و عطا بخش بی منت میرزا ابوالقاسم باریکشا مولوی عایت محمود کرا
 فرمود و میرزا ابوالقاسم باریکشا و سرور کشته نام محبت فرجام آن فرزند ارجمند را شاه محمود و عمر نمود و طویبای باد شایانه و جشنهای شرو
 ترتیب داده چند روز به شربت و کامرانی بگذرانید و از دست ساقیان بچین ساق جا جهای انواری کشیده صلاهی حجت و فرعی و فرعی سرت
 و شاد کامی بزرگگاه ناهیدر ساینه عبت بوستان دوستان افشانند بخت شاد آسمان بر آسمان انداخت زین شادی گاه ذکر
 محافل میرزا علاءالدوله و میرزا عبد اللطیف کرت ثانی و عبور فرمودن میرزا العنیک کورکان از آب
 اموی به عیت کشورستانی در آن اوان که میرزا علاءالدوله میرزا عبد اللطیف را از عین نجات داده نزد پدرش فرستاد و مگر در زمره
 از نوکران ترا که در واقعه قشایه گرفتار گشته اند مطلق العنان خواهیم ساخت و از عزیزین حضرت خاقان صید خود کچه لایق باشد نزد محرم کور
 در سال خواهیم داشت انابان مواعید و فائز و میرزا عبد اللطیف قاصدان روان کرده طازمان خود را طلب فرمود بجای نرسید بلکه میرزا
 علاءالدوله بجبال مترش بود ولایت اند خود و شیرخان میرزا صالح را با فوجی از سپاه فرامان بکنار آب مرغاب فرستاد میرزا عبد اللطیف ازین
 جهت بر افخته بیکت ناکاه بر سر میرزا صالح تاخت و او بیزیت ضمنت شمرده هزار حیل خود را در راه انداخت و میرزا علاءالدوله از وقوع این
 حادثه متخیر گشته جمعی از نوکران میرزا عبد اللطیف را که مقید داشت قبل رسانید و در میان رستان خشان عزیمت بصوب پنج شیرخان مصلوف
 کرد ایند بعد از وصول مجدد و داند خود را بچلی از نزد میرزا الف بیک آمده معروض داشت که اگر از عبد اللطیف حرکتی ناپسند سر بریزد مناسب آن بود
 که فتنه ند ما را اعلام کردی تا بتداکت پرداختی اکنون وظیفه اگر مراجعت نماید و سپاه ما اند ویرانی منع فرماید میرزا علاءالدوله و لایق سخن را
 بسبح قبول عالی داد و روی بصوب بر راه نهاد اما لشکریانش در اند خود و شیرخان غارت عام کردند و در هر جا بر چه یافتند بر بودند و چون
 میرزا علاءالدوله بستر سر بریقبال رسید و فصل رستان سپایان آمد سلطان بیع ضمای بسایق با با نود از بار و ریاضین آراشته کرد ایند میرزا
 رستان بعد از آن صلاهی عیش و عشرت و در داد و کل عبوه کنان بر اورنگ فیروزه رنگ نشسته زکس قبح ندین بر کف نهاد میرزا علاءالدوله
 جهت ملت خشان سپرنیک اختر خویش میرزا ابراهیم سلطان ترتیب با باب طوی شارت نمود و پنج ناغان را که با عتدال بود و بایت فصفا
 و طراوت گلزار و لغزات اشجار شستار دارد جهت نگار عینین فرمود و فرامان عا یکدست و مان سیاحت دلکشانه خیمه و خرگاه با وج مهر
 و ماه بر افراختند و چند سان شیرین کار چار طاهمای پهر ثمانه زین شکفت با بیامد و هیا ساخته پیشه و ران هنرمند بر یکت مناسب
 خویش بقیه در عایت عزیمت بر روی کار آمدند و حکم تر خانی صدور یافته صغیر و کبیر بر نا و پیر بی باط عیش و اجناس میل کردند و میرزا
 مکن آدین علاءالدوله از ابوالسلطنه مجلس نیم و عشرت شریف برد و از دست ساقیان بهر کسین شربی صافی بر آرد و معین در کسید بخت

غم از لوح دل بستر از تاب آفتاب شراب کز عارض ساقی بر آرزو لاله سیراب می نمود و اقراح بلورین از لطافت باد کفکون در نظر بیند گنجه را بقوه
 نابی بود و خفتیان بغمه ساز و سازندگان خوش آواز از الحان و گلشنای و نغمات فرخ افروزی سپهر کبود را بر صحن آوردند و خوان سالاران بارگاه
 سلطنت آشیان با فرغ اطمینان کونان از بر چو در حوصله خیال کعبه افروزن جنتا و آماده کردند و آتش روزگارشان کار حادثت و برین پند خویش ظهور رشتا
 و صبر صفتند در این زمان آمد آسور ایاتم و سرور از انجم و الم تبدیل گردانیدند و ای نسیم لایکنه آله تبر دور دور یکدگر معتر بود که طوی عام و پهنه و کج
 و شریف در آن بگن لب بر لب جام فرخ انجام نهند نهی بیان برق و باد از جانب اند خود رسید و خبر رسانید که میرزا انج بیگت بزم ندم ده
 را که در ده فرسخی بلده مذکور است انجم اقبال گردانیدند ای خاک عالم را انجم سرشته اند و تم ثبات و نسیم بر صحنه جان یکس خوشه اندر راحت و نیایی
 جرات نیست و رفت به خضرانی محافظت بی هیچ کج و مار و کل خار و غم و شادی بهم اند کشتار در میان محاربه میرزا انج بیگت
 و میرزا علاء الدوله در منزل آرتاب و شکست یافتن سپاه خراسان بقدر حضرت مسیبت الاسباب چون هنوز
 عالیشان میرزا انج بیگت کورگان از بنید و سپاه خراسان در ولایت اند خود و شیرخان خبر یافت غم انتقام بزم فرموده بالشکری چون امواج دید
 بی پایان آرتاب مویج بود کرده و قاضی ز بهر کرمایون ساخته روی بصوب سپهره آورد و میرزا علاء الدوله در شامی طوی ازین حال واقف گشته
 بساط بزم در بزم چیده و با جماعت تمام تر زرد و سلاح سپاه بختیبه متوجه میدان ندم کردید و میرزا محمد صوفی ترخان و امیر سلطان ابو سعید و
 حکومت و دار و فکی بهره باز گذاشت و مولانا احمد سیاهل را که از جمله مستشاران بزرگ و صمیمیت اعتبار داشت بطلبه آمد که تخریق غنچه نامه و بود
 ارسال داشت و کونانی حصار اختیار الدین با قاجاری بیگت تفریق فرمود آنگاه بایت خضرت آیت کننا آرتاب مرغاب برافراشت و چون از
 کونان سحاب بگذشت تنهی در خاطرش گذشت که نوبت دیگر انجم بزرگوار طرح مصالحه اندازد و نایره آفتاب در پیش طغی سازد و نایران
 جمعی از خصمان را شهر باز گردانیدند از شیخ بهار الدین عمر القاسم نمایند که قدم بر بجه فرمایند و ز میرزا انج بیگت رفته ابو اسلم و صفی بارکش
 و شیخ این طمس با سمع صفا شود و نوبت فرمود تا قبل از وصول بمقصد میان آن شاه صورت محاربه روی نمود کیفیت حال چنان بود که چون میرزا
 بیگت کورگان از بیرون آمدن میرزا علاء الدوله و توقف یافت نجوم آسایش در حرکت بومی و طی منازل شناخت و مانند برق و باد آرتاب
 گذشته منزل آرتاب را محسوس نظر آرتاب ساخت از آنجا بیگت میرزا علاء الدوله نیز بخدمت اضطرار پیش رفته از بیرون طرف جنوبی صوف و شبیه است
 سیوف قیام نمودند و صحنه و سیره و عقب و جناح آراسته ابواب جنگ و پیکار بر روی روزگار یکدیگر کشیدند و قول لشکر سر قند بر طلعت
 میرزا انج بیگت کورگان آرایش داشت و در جوانی میرزا عبد اللطیف علم حضرت شاعر برافراشت و در بر آنجا علم ندکار میرزا عبد الغفری با وچ
 دو آورید و در عقب چند قشون از مردان دلاور و بهادران رسم اثر شب و مکل کردید که در بیرون بدو احتیاج آمده مسند کوهت باشد و چون
 خراسان را از طرف قول سیم امید بود آنچه اولاد میرزا علاء الدوله روشن بود و بر آنجا از فرسکو میرزا صالح حکم نمود و جوانان از الحان تیغ و شمشیر
 میرزا خلیل آرایش داشت و در عقب چند میر تومان بویون کوهت علم شجاعت برافراشت جبت همه سر در چشم و دل پز یکین با روی مردی
 برافکنده چین و چون آن دو سپاه کینه خواه باین ترتیب آیین بند نگاه رسیدند چنان که ز نای و سوزن و غویو کور که و شیون از دره منزل بهرام
 در کف نمایند جبت چنان آمد بر دو لشکر غویو گران بول دیوانه شده دیو در آنحال میرزا عبد الله شمشیر زنی صف سپاه خراسان ویران
 کرده چنان باد پای تازی بجابت لشکر سر قند انصاف داد و همچنین برجا طر میرزا علاء الدوله گران آمده خراسان و دل کشته گشته مع ذلک
 ثبات قدم نموده با و حمله تشکانه از تیر ساختند و سمرقند یا شمشیرای آیدار انجام انتقام آخته بسیاری را بر خاک پلاکت انداختند
 بسی گشته افتاد بر یکدیگر ز تیغ بلان جلادت اثر میرزا علاء الدوله در آن معرکه بولناکت بقدر حد و ولوازم صبر و کمال مرعی داشت اما
 چون دید که عنایت ربانی شامل میرزا انج بیگت کورگان است علم عزیمت بود ای عزیمت برافراشت و سپاه خراسان ترسان و بهر سان
 از هم فرو گزیدند و چنان اختیار از دست داده بهر یک بطرفی گریختند میرزا علاء الدوله تا مشهد مقدسه و در هیچ مکان توقف ننمود و از آنجا
 اردوی میرزا بابر در حرکت آمده و چو نشان ببارید ملاقات فرمود میرزا ابو القاسم بابر ببارید آرتاب را در غرض شهر بانی کشیده خاطر خوش
 سلطان
 بیگت

جزو تیم از جلد تیم

بمواجهه و پسند نشی داد و اظهار نقد و بگوئی کرده ابواب مطبق بر روی او بگشاد و چون خبر افتاد که تاج دار السلطنت همراه رسیدند علیا که پیش
 آنجا با تعلق برادر خود میر تقی میرزا و خواهر پیر احمد و سلطان ابوسعید در و غیره پیش پیش آن بیکت راه حراق سار دادند و سلطان ابوسعید در
 راه گرفتار گشته دیگران سلامت بیرون فرستند و میرزا الف بیکت کورگان چون صورتش مشاهده فرمود این امر مشاهده نمود لشکر منصور را از قتل
 متوجه فرمود و لشکر غم آنجا بجا آورد و تمام با طرف ممالک خراسان و ماوراءالنهر روان گردانید و با وجود آنکه در آن جنگ میرزا عبد اللطیف تیم
 پروری و بیلوانی بتیم رسانیده بود جلد می قیام و له خورد و تر خورد میرزا عبد العزیز رقم فرمود و بان واسطه جنابها بر عایشه ضمیر شاه را در نشست
 و آنمخی بخرنابان شد که با هر مخالفت پدر بزرگوار کرده که در این جشن میان نسبت القصد میرزا الف بیکت کورگان کلان و کامیاب از منزل تاج
 بجانب دارالملکت خاقان مغفرت تاج در حرکت آمد و در منزل چهل دختران سپاه سمرقند شیخ بهار الدین عمر که خدیو بهتد بساط مصالحه متوجه گشته بود
 رسیدند و هر چه داشت عرضه نمود و تاج کرد و ایندند میرزا الف بیکت بهر آن منزل تا فاتحه کرد و تهنیتی بجناب میرزا بجا آورد و فرمود تا لاطان
 محله جناب را باز دهند و چون بومی نواحی بهر آن از غبار بوی کسب آن شهر باریه عدالت شاعرین بر گشت سادات و قصبات و موالی و ابالی و ابالی بر این
 استقبال نمودند و چنانچه رسم است بلوارم دعا گوئی و ثنا خوانی اقدام فرمودند و میرزا الف بیکت نظر شفقت بر احوال انظاره انداخت و همه را مشمول
 الطاف حسروانه و اعطاف پادشاهانه ساخت معارف آن محال کو تو ال عهده تیره و مخالفه قهر و خایر ارسال بسته اظهار طاعت کرد و ایضا
 آقا حاجی بیکت که در عهده اختیار الدین بود طریق متابعیت تقدیم رسانیده شرایط نیاز و نیاز بجا آورد و میرزا الف بیکت از ظاهر و داخل سلطنت بهر آن
 بار علی له بکنند بن قریبوسف را که در غارتش بود و سلطان ابوسعید در و غم را بند کرده بقلعه نیر و فرستاد آنجا بجهت دفع شوکت میرزا علار الله
 و میرزا ابرخان و غایت بطرف استرآباد اعطاف داد و کشتار در میان توجه میرزا الف بیکت بجانب جرجان و خروج سلطان
 ابوسعید در و غم و میرزا یار علی که کمان چون میرزا علار الله در ولایت خوشان میرزا ابوالقاسم باریه در پوستان اکثر کورگان
 تاج بمانان توجه در طرف تافته از دعای عظیم در پای علم برادران روی نمود و میرزا الف بیکت بخرنابان فرستاد و خواست که سنگ تفرقه در شیشه شفقت این
 اندازد و باریان بدخانبان سفنت فرمود و بعد از وصول بهر آنکه شریک زیارت و طواف روضه نموده و ضریح علی صاحبها کف الصلوة و التیمه
 بجا آورد و حملات و مذورات بجاوردان آن عهده کعبه مرتبه رسانیده از آنجا بیکت را و کان رفته چند روز در جاپان باغ آن مرغزاد و فروریست است
 بر فراشت و در آن منزل علی میرزا با برادر گاه مالپناه رسیده بکف و بدایا کند ایند و بجنوب قطب و سکه نقد اخلاص و متابعت خود را تمام حیار کرد و ایند
 الف بیکت اظهار غایت و شفقت فرموده فرستاد که مشمول انعام و احسان اجازت معاودت داد و متعاقب کوچ کرده تا ولایت سفران بخان کورگان
 بازگشید و مدت بیست روز در ظاهر آن مقصد بمان بخلت و حشمت بر افراخته میرزا عبد اللطیف و میرزا عبد الله شیرازی را با جمعی کثیر از شیران پیشه سرافراز
 بطرف بطام روان ساخت و جنس نفیس تا بل بر شیم رفته بی جرجان مراجعت منقطع گردانید و حال آنکه میرزا علار الله له و میرزا با باریه طبرستان فرار داد
 بودند که هر گاه با بچیرایت میرزا الف بیکت بر تو و حصول برانک بطام اندازد دست از ممالک و مال شش بولایت حراق کرزند و بچرخد و بستر در
 متابعت میرزا سلطان محمد آویند القصد میرزا عبد اللطیف و میرزا عبد الله در سرحد بطام از مراجعت بچل میرزا الف بیکت خبر یافته ایشان نیز بگشتند
 و میرزا عبد اللطیف در آن راه در بعضی شده در مشهد مقدس بویکب بجا یون پوستان و بسبب شیر قیض آن منزل اقدس تحت کامل شامل شهرستان بدین گشته
 خود در غنچه تامت بر بست اما کیفیت خروج میرزا یار علی و سلطان ابوسعید بخان بود که بعد از روزی چند در قلعه نیر و مقصد و بچون سیر بر روی
 از بواداران سلطان ابوسعید بویاتی در میان کوناج بقیه کرده نژاد فرستاد و آن دو عزیز بوسید آن بوجان بند بار اسود و در راه آنهمه جمعی از
 قطره را با خود متوجه ساختند و بعضی از شخصان ناکشته زمره را بطبع و شفا کرد و ایند آنجا سلطان ابوسعید از عهده بیرون رفت و میرزا یار علی بود از طریق
 و ذخایر گشا و ما خار بود و حوادث فرمود و نقد و جنس بسیار بردم کشید لاجرم جمعی کثیر بوی پوستان و میرزا یار علی سلطان آن مردم عازم شهر دار السلطنت
 بهر آنکه گشته از عهده بیرون فرامید و میرزا با باریه پروا بچ که بکلم جناب الف بیکت در برهه حکومت شغلی میباید و اگر کیفیت حادثه آگاهی یافته مسرعی بمحض
 شان بسیار بودی عالی فرستاد و چون میرزا یار علی بولایت کرج در راه امیر باریه بزم مردم او بزم کرده فرزند داد که از ساکنان بهر آنکه کس

تظیف

اظهار

داشته باشد با وی همی نماید و جمعی از دوستان ایشان بر جای بلکند از آن بود انی بمخلاف آن بجایست که رخ رود ان کشند و همی میرزا یار علی را بشان تخت نشانی
 ران زک و تاجیکت را گرفت و پرویان بشهر که بخت میرزا یار علی در مظان آن بلکند منزل کردید و آغاز محاصره کرد و بعد از آنکه مدت هفت روز در محاصره
 و بعضی پرویان لوازم مهم بجای آورد و میرزا علی بیک از جانب شهسود مقدمه بجهت رسید میرزا یار علی بریت را غنیمت دانسته بقیه نیزه توپ
 کردید و میرزا علی بیک در آن محاصره زوال اجلا فرموده میرزا یار علی بعضی رسانید که اگر مردم بیرون شهر یا یار علی موافقت نمی نمودند او را محاصره
 این بلکند تمیز غنیمت و چندان اغوا نمود که با و خیاش آنش خشم جهان سوز اشغال یافت و میرزا علی بیک حکم فرمود که بیرون شهر را غارت کنند و
 لشکریان در او آخر رمضان ۸۵۰ هجری قمری شش روز منتهی و تاریخ اشغال نمود جمیع ساکنان و متوطنان بولکات را برهنه و در میان ساخته بلکه بر چو
 اسم شی بر آن اطلاق توان کرد در بوده بدست پرچمی آتش بیدار فرخواستند کونید که در روز عید فخری که بر چو داشت با و غارت و تاریخ برود
 بود برهنه و کسب پیش پیش سپه میرزا علی بیک میدوید و میگفت ای پادشاه عادل افضل خوش عهدی بپهلوانان دادی خدای پسر تو بگفت کند و
 در خلال این احوال او را توجیه میرزا ابوالقاسم باریا سپاه بر تهر در و دارالتسلطه براه شایع گشت و میرزا علی بیک فرم تو بجهت جانب ما در آن تهر
 جرم کرده حکومت براه را که مشرف زوال و صدمه انتقال بود میرزا عبداللطیف تقویین فرمود و فرمود تا نفس حضرت خاقان سعید را از بیت المنقره کوه
 شاد آفر داشته با و در آن تهر برنده و در دارالملک سمرقند مقبره صاحبقران مخفور بجا کس پرسوند و نفس غنیمت از راه مرورایت نهضت بر افروخت و در
 آب موجود فرموده دست اند لایات خراسان باز داشتند بشهر خود و در شهر با خود با ششم ذکر حضرت میرزا ابوالقاسم باریا
 بجانب دارالتسلطه براه و بیان حال میرزا یار علی و دیگر حالات و حکایات میرزا ابوالقاسم باریا در حدود
 مطام و در مغان شنید که میرزا علی بیک کورگان از سر مل بر ششم همان مراجعت متعطف گردانید و بخیر و لایات خراسان رسید و در کشته لوی توپ
 از عقب تم بزرگوار ترغ ساخت و برست تمام در حرکت آمد و میرزا یار علی که با با فوجی از شیران بشیبه سبب بجانب مرور شاد و تاسر راه سپاه
 گرفته دست بردی نمانید و امیر خلیل بنید که در با فوجی با جمعی دیگر از ساربان خشنوار از روانه دارالتسلطه براه گردانید و نفس غنیمت همان کورگان
 سرخس اعطاف داد و اما امیر بنید که شی بجای آوردی میرزا علی بیک میرزا ابوالقاسم باریا که بر ساقه لشکر بود اسیر گرفت و بصورت آینه بگشت
 و امیر خلیل و با فوجی چون بقیه فوج زوال نمودند میرزا احمد اللطیف بعد از آنکه پاره روز در براه حکومت کرده بود تیم شی برست غنیمت سمرقند
 روی با و در آن تهر آورد و امیر میرزا باریا براه آمد و دست تعظم و بیدار گشت و در آن اثنا میرزا یار علی کشت و دیگر کوس جان گیری کرده بظاہر
 شافت و چون سه روز براه را محاصره نمود زمره از کابرو اعیان که از جور و طغیان با بریان بجان رسیده بودند در کوه مجاز جانب در و از حواق
 یار علی را بشهر آوردند و امیر میرزا باریا در روی صخره پناه بگزار غنیمت آید برده روز دیگر بجهت و چنان بیرون آمدند و بار شب قطعه رفته
 و خزانه را بر گرفته فرار نمودند تا گاه یار علی خود را پادشاهی با استقلال خیال کرده از کمال عقل و دانش بساط نشاء بکسرت و بشرب می کلز نکشای
 او از دوف و خنک اشغال بوده اصلا بکف در و از با و اطراف شهر نبرد ا خت تا بدان چه رسد که از حدود ولایت با جبر باشد
 و چون قریب بیست روز در غایت فعلت بگذرانید در او اخروی بجهت نشانی و غنیمت و تا گاه بیکت ماکه فوجی از سپاه مغربناه میرزا باریا
 از و روانه ملک در شهر غنیمت و جلور زیباغ شهر شافتند یار علی را شوله مست بدست آوردند و در سر کوه چنابان بیابوس میرزا باریا رسانیدند
 و آن پادشاه عالیجاه در باغ سفید زوال اجلا فرموده فرمود تا یار علی را بچهار سوی براه بردند و بر خم تیغ تیر نفس خود او را از لوج زندگانی سرفه
 بخت چنین بود تا کرد و کسپر که با فوجی بمرست و با کینه هر معارف آن حال امیر بنید که از جانب مرور رسید و امیر باریا هم بگویم بود اسپا باریا
 اعلی رسانید و زبان تصریح کشاده خون او را طلبید این القاسم باریا بخت معزونی گشت و میرزا باریا بر سر سلطنت خراسان بگفتن باقیه رایت شوکتش
 از فرق فرودین در کشت خطبه و سکه در جمیع ولایات خراسان با اسم و لقب شرفی سمت زینت گرفت شکر کارتون بر رسم سوره فال بگذام میرزا علی
 صفت تعلق پذیرفت و انجناب بشهر میرزا باریا هم را بد بجانب فرستاده نفس غنیمت در براه توقف نمود و بعد از آن ایام میرزا باریا فوجی طایفه از اهل
 و سعایت میرزا علی را آرد و در اجس فرموده یکی از امیر محمد ابون روانه گردانید تا میرزا باریا هم را گرفته در دارالتسلطه براه رسانید نگاه پاد

پادشاه مجاهد و خواجه طاهر در جماعت نشستند و مجلسی خوش گویا در دست میایقان لاله فدا بستند و صبح و بوقت با یکدیگر اتصال داده از حال هر یک
که در آن حضرت خانی البرز پادشاه را در بلند معذرت از غارتگری و ستم و بی عدالتی نامه و هم در وقتان بلده هراته و توابع را بیان دادند بخلاف سایر
پسندید که از آن بیخوده ناستوده اجتناب نمود و از میرزا بابر اجازت طلبید با امیر برابیم که بگویم و غریب با و حسن فرمود و در سینه بیخ شریف میرزا
با رسید که حاکم سیستان شاه حسین از جاده مستقیمه اطاعت انحراف جنبه ساکت طریق مخالفت گشته است بنابراین اعلام حضرت نشان بخدمت توجیه نکند
بفرود بر فراخت و چون نصیبه بنوار امضرب بنام حسا که نظر شایسته فوجی از امر او سپاه برسم منفی شپروان شدند شاه حسین چون بخبر
شعیب دانست که از عهد معطله و معطله آن سپاه بیرون نمی تواند آمد تضرع نامه با سپاه سر بر علی ارسال داشته زبان احمد را و استغفار بر کشاد و بیخ
و فرج قبول کرده و میرزا بابر تم غنوه و غنای بر جراید جرایش کشیده روی بد از تسلطه هراته آورد در خلال این احوال امیر بنید و که ابواب مخالفت مانده
گشوده امیر برابیم که بگویم و امیر محمد فرستاده خود بطرف بر جان توجه فرمود امیر ابو القاسم بر جان این حادثه و قوف یافت سلطان ابو سعید
و شیخ علی بهادر ابرق او را فرود کرده ایشان در حدود خوشان بنید و که رسیده دست بسیف و سنان و تیر کمان بازید نخست گشت بر جانب بران
اقتاد و سلطان ابو سعید دخت مسمی بیاد فناداد اما اخرا لام امیر بنید که مغلوب گشت و شیخ علی بهادر بدست شجاعت طومار جراتش در نوشت و
بعین سال هجری ۱۰۰۰ که گویا که در مزارم ذات العباد التي لم یخلق مثلها فی البلاد از کمال حصانت آن خبر رسیده بد در تصرف کما شکان میرزا علار آرد
بکن تیر میر محمد صالح که در سلک خدام استان باری نظام داشت متفرق شد و خانرو افرو فرود نامند و بدست میرزا بابر افتاد و اکثر آنها
نادیده با مر او ارکان دولت کشید و معاصران کمال شیخ محافظان میرزا علار آرد و از فرج غنای فاعل گشتند و از مجلس کریمه از راه غور و حسیار به
سیستان رفت و از آنجا بصوب عراق فرستاده و امیر محمد بنید و اما آنجناب بجز ملاقات فرمود و فرمود که باید که آن برادر در مخازن فرود
توقف نماید که مادر وقت غریب مر اسان ایشان ملاقات فرود میگردد آنچه مصلحت دولت باشد بجای خواهد بود و گفتار در میان محافل
میرزا الخ بیک کورکان و میرزا عبد اللطیف با یکدیگر گشته شدن پدر عالی که حکم سپه و ارشون اختر صبی از هراته
علم تخم بعد از آنکه از نظر در زینچه طالع میرزا الخ بیک و میرزا عبد اللطیف حکم کرده بودند که پدر از امر سپه بگری خواهد رسید و چون میرزا الخ بیک
نیز در آن فن مهارت کامل حاصل داشت این را دانسته بود و خضر خان دالی هندوستان که کیفیت تغالی از جوکیان معلوم کرده بود فوجی رسته پیش پادشاه
فرستاده شد این امر بدیع در آن کتابت درج فرمود و مولانا محمد آردستانی که از علم طالع مسلک و درمل و قوفی تمام داشت و پیوسته از رضایای تخمینه
میداد و مجلسی که میرزا الخ بیک بر زبان میرزا عبد اللطیف نامی محاکمت حضرت خاتان سعید را در خبر تخریب خواهد کشید گفت اگر میرزا عبد اللطیف بگذرد
بنابین محدثات میرزا الخ بیک کورکان همواره نسبت میرزا عبد اللطیف طریق بیضیای مسلوک میداشت و نسبت عالی نسبت بر تربیت سپه کورکان
عبد الغریزی کما گشت و از آن جهت میرزا عبد اللطیف کینه بد بر بزرگوار در سینه بجای میداد و بالاخره اظهار مخالفت کرده ابواب تفاوت بر روی
روزگار خویش بر کشاد و در وقتی که میرزا عبد اللطیف از حوالت میرزا بابر از تسلطه هراته باز نگذاشته روی توجه بهر قندهار و بعد از جور آرد تا بسوی
قاصد می زد پدر فرستاده از وصول خویش اعلام داد و میرزا الخ بیک نشانی ارسال داشت همچون آنکه بیخ سوره خالی اوست باید که باز کرد و در بعضی
آن محکمت قیام نماید میرزا عبد اللطیف این معنی را فوری عظیم دانسته معاد دست نمود و در باب ترقی و قس و حمل و عهد امور آتولابیتا بجام فرمود و ظاهر
بر عینا پدر قرار داد و رایت مخالفت بر قطع گردانید و صندوق تخار گشته فرمود تا سادی کردند که مجلس از آنجهت متفرق مردم کرده باعث برین خبر
آن بود که میرزا الخ بیک در باب حصول جوه خاوند که مبالغه بسیار داشت العصبه چون خبر خلاف دشقان میرزا عبد اللطیف بهر قندهار رسید میرزا الخ بیک
تخریب گشت و میرزا عبد الغریزی در آن بلده قایم مقام گشته با سپاه فرودان کینا چون شافت و میرزا عبد اللطیف نیز از آن جانب فرامیسه آنها بابر
دخورد باغ آه و چه و سپه در برابر یکدیگر نشستند خیزت از بالا آب و پایان آب سبک گران گشته و با شغال نازیه قتال اشغال نمود و اکثر آنها
سپاه میرزا عبد اللطیف غالب می گشتند و در یکی از آن محاربات میرزا عبد القدر شیرازی که قهار شد و میرزا عبد اللطیف او را بجان مان داد و در خلال
این احوال از سمر قندهار روی میرزا الخ بیک خبر آمد که میرزا عبد الغریزی کما بامور نالایق میشود و دست تصرف بعیال و اطحال امر او را دراز
سکند

و میرزا الخ بیگ این سخن شنیده بتندی نامها پسر فرستاد و آنچه فایده نداد و امر آقا بیگانه گری کرده نزدیکت بآن رسید که میرزا الخ بیگ را بگویم میرزا
عبد اللطیف سپارند در این اثنا ازین پرده غیب صورتی روی نمود که بر صحنه خیال حکیم مستور گشته بود شرح و احوال آنکه میرزا سلطان ابو سعید بن میرزا سلطان
بن میرزا امیر شاه بن امیر تیمور کورگان که همواره در ملازمت میرزا الخ بیگ روزگاری میگذرانید و کوشش ابلیت و کوششانی بر لوح صغیر و صحنه صغیر در مشغول
میکرد اینده و آن اوقات که پسر و پدر در برابر یکدیگر نشسته بودند حضرت غنیمت بفرموده ایل از خون را با خود متعلق ساخت و درایت کوششانی و جهاد را در
بجانب سمرقند فرودس مانند بر افراخت میرزا عبد العزیز را چون طاقت جنگ نداشت و در روزان شهر مضبوط ساخته گشتن نمود میرزا الخ بیگ پس از آنکه
این غیر محبت از شنیده مضطر شده عنان کیران بطرف دارالملک گردانید میرزا سلطان ابو سعید در ظاهر سمرقند بر قرب وصول آنجناب اطلاع یافت
ترک محاصره کرده بمیان ایل از خون شافت و میرزا عبد اللطیف هم در آن ایام از آب گذشته بصوب سمرقند توجه فرمود و میرزا الخ بیگ روی سوس
پس از دره در قریه شمش طای فریقین روی نمود و میرزا الخ بیگ بر فرزندش قرار گرفته آن دو لشکر خون بر روان دو طایفه غنیمت انگیزانار و در غیر ظاهر
و بیخ و بنود سنان شمشیر بر فرق سر یکدیگر گرفته طایفه را بر خاک خاک انداختند و بنور باطله و معطله مشغول بودند که قاید تقدیر ملک قدیر خان
که میرزا الخ بیگ را گرفته با نظر بسته پایان بردوان پادشاه عالیجاه روی بجانب سمرقند آورد و دستهاست میوز و چون بدو از شهر رسید میرزا
تو چنین که گاشته آنجناب بود در دو ب قلع مسدود ساخته از دخول مانع گردید و میرزا الخ بیگ چندی بر دم و دی بر هم باقیان میرزا عبد العزیز و مسدود
از مخصوصان بطرف شام بر حیره رفت تا روزی چند در آن حصین قامت فرماید و از عقب دوران و تحت روزگار بسیاران بر آساید بعد از وصول
کو تو ایل آنحصار بر اسیم پولاد که ملک آنجناب بود از فایت تفاوت صدوی صحت کرد و میرزا الخ بیگ برین حال اطلاع یافته مانند صیدی که با
حوش بدام صیاد در روز میرزا عبد اللطیف رفت و او در آن زمان در سمرقند تحت سلطنت نشسته در میان پدر و پسر طاقت واقع شده میرزا عبد
از کمال شادان قلب و قلت حیا از روی خجرت و استهزا بواسطه بواسطه تخمین خوش بهیچ پدید رسانید و در آن ایام آن ماجرا و تملید
حضرت صاحبقران که در مغلوی از اولاد چنگیز خان بر زمیند خانی نشاند و عباس نامی را که پدر او حکم میرزا الخ بیگ گشته شده بود فرمود تا پیش خان
زده گفت میرزا الخ بیگ پدر را بغیر حق گشته است خان حکم فرمود که بر هر چه مقتضای شرح باشد بجهت رساند همچنین مقتضای سمرقند فتوی نوشتند که میرزا الخ
بیگ را قصاص کنند مگر قاضی مسکین رحمة الله که آن امر بدستان نشد بعد از آن میرزا عبد اللطیف جناب الخ بیگ با میرزا حاجی محمد حسن و سپردگی که بر سر
معه می مروی در وقت الصفا از میرزا ایل نقل نموده اند که گفت هنگام شام در کباب میرزا الخ بیگ از سمرقند روان شدیم و آنجناب هیچ وسر
اسپه میرانده و از بر باب حکایات با من میگفت چون اندک مسافری مسوی گشت تا که شخصی از سمرقند رسیده دست مرا کشید باز پس گریتم که از قوم
سله و زاده یدم که پیش میرزا عبد اللطیف را سخن داشت که هم خیر است گفت آری حکم خان چنانست که میرزا الخ بیگ در محلی که آبادانی باشد فرود آیند
و چندان توقف نمایند که راق ایشان کرده شود میرزا الخ بیگ چون اخیر شنیدند زبانش از کفشار بازمانده آثار طالع بر پیشه بجایوش ظاهر گشته
در قریه که در آن نزدیکی بود فرود آیدیم و میرزا الخ بیگ بنا بر رودت هو افرومود تا در پیش او آتش افروخته کباب کنند بعضی از طاران بموجب
فرموده علموده ناکاه شراره آتش بر روی پادشاه رسید دانه کی از آن سوخت میرزا الخ بیگ بدست خویش آتش را منظمی ساخته بر زبان براند که کن
هم پل نیگت یعنی تو هم دانستی که حال چیست در آن اثنا عباس نام شخصی دیگر بآن خانه آمد چون چشم آنجناب بر ایشان افتاد و آن از جای جریست
و شتی بر سینه عباس زد و آن شخص که همراه عباس بود پوتین السانی جناب پادشاهی از دوش او برداشت و عباس چنانچه آوردن ریمان از خانه بیرون رفته
من در راهم تا میرزا الخ بیگ غسل فرمود و ناکاه عباس مانگشته پادشاه را بد برود و قریب بمشلی که میسخت نشاند و حضرت شمشیر آبدار شمشیرش را
انطفا داد و میرزا عبد اللطیف پیش این واقعه بدو رسد و ز برادر خود میرزا عبد العزیز گفته بود و آن شاه زاده بجایست بجهت محبت سلطنت
بدریرا که در فضایل صفاتی نظیر داشت و برادر می را که در خون آن ایام شباب و جوانی مثل نموده است سلطنتش با دانه شمشیر آبدار شمشیرش را
و الاخرة ذلکست بوالحسن ان البین کی از فضلاء این عصره و تاریخ شهادت میرزا الخ بیگ گوید قطعه الخ بیگ آن شاه جماعتی که دین نبی را زنده
بودیست ز عباس شده شهادت چید شدش سال تاریخ عباس گشت ذکر فضلاء از زمان میرزا الخ بیگ کورگان چون پادشاه

عالمی که میرزا فتح بیک بود و علم و فضل از سایر اولاد اجداد حضرت صاحبزادان میر تقی میرزا که در آن زمان در میان عالمان و اعیان دولت و اقبال در غایت فراغت و رفاهیت می
خویدند و از آن جمله کی مولانا عیاش الدین حبیبی است که در علم بیادت و ریاضی و فن نجوم عدیل و نظیر نداشت و در وقتی که میرزا فتح بیک در صدر میاست
انتخاب با اتفاق مولانا حسین الدین الکاشی و مولانا صلاح الدین موسی که مشهور است به بعضی نادره روحی تمثیلتان هم میرزا فتح بیک مولانا علاء الدین شای دیکن
اعظم دانشمندان سمرقند عظم بود و کابلی کفین بشهر و متخایل می نمود مولانا طغی غیبی اضل اخبار آن زمان بود و در محاط مرضی مسلمانان غایب ظاهر
می نمود و در جمله نوکات انتخاب شرح موجود شرح اسباب و علامات مشهور است و در پانچ شرح اسباب و علامات مدح و ثناء میرزا فتح بیک
مستور مولانا محمد عالم در سلک علماء سمرقند عظم بود و با میرزا فتح بیک کورگان همی می نمود در مجالس الغایب مذکور است که مولانا محمد عالم
بواسطه لطف طبع و حدت ذهن با میرزا فتح بیک بغایت کستما خانه بحث میکرد و رعایت آداب مرتبه پادشاهی بجای می آورد و بنا بر آن میرزا
فتح بیک انتخاب را از سمرقند اخراج فرمود و او بدار السلطنه برآه آمده در آن بلده ساکن گشت تا وقتی که در گذشت این مطلع اینستومات است
که بخت مایه بختیم و بد روزیم و آخر نوشته شمع معصودی بدست خود بی نقره خسته خواججهصام الدین به فرید جا و جلال و علم و کمال از سایر
علماء و اولاد الهذقیار تمام داشت مدتی مدید در اولایات منجیب شیخ الاسلامی سمرقند بوده و بخت بر تقویت ارکان شریعت می گاشت
خواججه فضل الدین کشتی از جمله دانشمندان سمرقند بود و پیوسته بلو از مآذره قیام می نمود سید عاشق بصفت زهد و دینداری و علم و تجربه
کاری موصوف بود و در باب امر معروف و نهی منکر سابق تمام می نمود و بنا بر آن میرزا فتح بیک منصب احتسابی را بدو انتخابت کرد و بدست
کهایینه تمثیلتان امر لوزم امانت و دیانت بجای آورد و در شقات اشاع افشا که در وقتی که میرزا فتح بیک جهت سنت ختان میرزا عبد الغفر در کنگ
کل طوی فرمود مردم را ترخان ساخته بود و خاص و عام بشری بدم مشغول گشته بر علاینه ظروف شراب بهر سوی بردند و روزیکه کار و اجاره
سمرقند در مجلس پادشاه نشسته بودند سید عاشق در غایت عظمت آن مجلس در آمد و روی میرزا فتح بیک آورده گفت دین محمدی را بر انداختی و سخا
کفار ظالم را ساختی جناب فتح بیک ازین خطاب بغایت متعجب گشت و بعد از آن جواب داد که تو بشری سیادت و دانش اقصاف داری و بکبر
رسیده ظاهر آنچه ای که بغیر شهادت خایر شوی بنا بر آن امثال این بخنان درشت بعضی سر بسازی و حال آنکه من تو را باین مظلوم نخواهم رسانید و بعد از
چند روز ازین قبل و حال تمامی که خواججهصام الدین در سمرقند طرح انداخته بود با تمام رسید و در بی که آن حمام را گردان می ساختند زمان بخینند
بهر حمام رفته در میان مردان نشسته و آفاقی می کردند و سید عاشق بر اینصورت مطلع شده ز خواججهصام الدین رفت و گفتند شیخ الاسلام
بی اسلام بگدام مذمب جایز است که زنان و مردان در یک مجلس نشسته سرود گویند خواججهصام الدین از شنیدن این سخن با شفته روز دیگر نزد
میرزا فتح بیک رفت و بزبان داد و جوابی آنچه سید عاشق گفته بود معروف داشت چون میرزا فتح بیک بواسطه اشباع سخنان کان کل از سید آمده
ولی بود فرمود که در اقصانه علماء جمع شوند تا پرسش این قضیه نمایند سید عاشق را محرم ساخته تا ویب فرمایم و روز دیگر آن زمره عظیم ایشان بر
استان خلافت ایشان مجمع گشته استغفار پرور آمدن پادشاه میکشیدند که ناگاه مولانا ابو الفتح زده که مردی ابدالوش وقتی بود و میرزا فتح بیک
او را اجازت داده بود که برگاه خواججهصام الدین را بر سر آن در آید و بر سخن دشته باشد بواسطه بعضی رساننده بدار السلطنه در آمد و پیش از کار بر ز میرزا
فتح بیک رفت و از سبب اشباع انظار غیر رسیده پادشاه جواب داد که مدتی شد که سید عاشق باپی از عدد و خرازمی نهد چنانچه در روز طوی کان کل
مارا گفت که احکام شریعی نبوی را بر انداختی و مشارک فاد ظالم را ساختی و در روز خواججهصام الدین با که بصفت علم و دانش و تقوی سر آمد شرف
علماء شیخ الاسلام بی اسلام گفته است بنا بر آن قضانه و فضیله طلبیده ایم اما در این قضایا نامایم و آنچه بحسب شرح متوجه او شود بجای آورد
موفقا ابو الفتح فرمود که سید نیک نکرده که نسبت بشما شیخ الاسلام این نوع سخنان بزبان آورده زیرا که شما در کمال عدالت و رعیت پروری
سلوک می یابید و در تقویت ارکان شریعت استقام تمام می فرمایید و شیخ الاسلام نیز بصفت علم و عمل اقصاف دارد و در اثنای این قبل و حال پانچ
تا فرزند فرزند داشت که بر او م فوت شده و از روی دو فرزند ماند که کویا هم که زن برادر در کمال کج خویش در آورم تا بر او زاده ای من

ساخت

صالح نشوند تا آن زن بخواهد که بعد از انقضای عدت بکلی برآزنی در آید و در وی فتنه می ستاند میرزا الخ بیگت بسیار بی با فرمود که برود آن شخصه را بکلی
که بکلی برادر شوهر خود رضا دهد و برآند از عقد و منع کن مولانا ابو الفتح بنی اسحاق این حکم روی میرزا الخ بیگت آورده گفت آنچه تبه عاشق نسبت بشما گفت
بود و آن کار نیست پادشاه پرسید که چون گفت بجهت آنکه زنی که حاضر و بالغ باشد شرعا اختیار دارد که عقیده بر کس خواهد و در تبه شما کدام مذنب بود
کلیف چنانکه که زن برآزنی شود و بمناسبت این محول رضا دهد آن پادشاه حضرت پناه ازین سخن بغایت متازگشت و بسیار دل بازانان کلمه منع آمد و فرمود
که کار و اشرف را اجازت دهید که بمباری خود رود زیرا که نزد ما بوضوح پوست که تبه عاشق در آنچه میگفته حق بوده لا بوم آنچه گفته ما یوس ما یوس
و بسیار مناعت جناب سادات تاب ده نوشته شد مولانا محمد اردستانی اجمیر زمان و نادره دوران بود در علم مرسل و طالع مسلط چنان
کامل حاصل کرده و احکامش اصلا مختلف نمی نمود دوران باب از جناب حکایات بسیار متولست و بقول این حکایت که از مولانا علار آتین علی قوی فرمود
از مطالع کنندگان این اوراق بمول حضرت محدومی مرحومی در وقت الصفا آورده که مولانا علی قوی فرمود که روزی در مجلس با یون میرزا الخ بیگت
نشسته که مولانا محمد در آن جناب الخ بیگت را گفت روی بکش از آنچه در مجلس منست اعلام نمایی مولانا ملاحظه طالع وقت نموده و روی کشیده گفت
سوال از حرم است و خاموش کرد پادشاه فرمود که علی قوی محرم است آنچه که بجا فرموده بلی تماشایی بگویی مولانا گفت که پادشاه از دو خاتون که در حرم
کاخ دارد یکی را میکشد و دیگری را که دختر خاست طلاق میدهد میرزا الخ بیگت از تعلق دختر خان که بصفت زید و عفت آمده بود و او را بسیار دوست
میداشت استبعا نموده پسران چند روز خاتونی را که مولانا محمد کشتن او حکم کرده بجا آمد آخرت فرزند دختر خان از وقوع اینجا شده شادمان شده چند
فرمود که میرزا الخ بیگت در غضب رفته و اطلاق داد قاضی محمد مسکین قلم و تقوی و شریعت پروری موصوف بود و مدتی در کمال اقیانیت
بودم منصب تصفا بر قندهار میفرمود از جناب شیخ الاسلامی مولانا سیف الدین احمد القناری استماع افشا که میرزا الخ بیگت کورگان در ایام
سلطنت و کارانی مبلغی که از بیجا استلیم نمود ما خرید و فروخت کرده مرابجه آنرا بخواند طاهره رساند بعد از چند کاه خفته حیات آن تا بر طرفی بحر
فتاننده جناب الخ بیگت در تروکاتش طمع فرمود و فرمود که از نماینده خزانة المالی کران به پیش آن باندگان بوده و موافق مدعا که بان آمده و حیات است
و چون فانی انصیری صاحب تاج و سر و بیع شریف قاضی شمس الدین محمد مسکین رسیدگی از نواب در کاره در طلبیده پادشاه پنجم فرمود که مرا خضر و کندانند
گو آه قضیه چندان فتنی بشما میرساند زیرا که حقیقت حال برین ظاهر است و اگر چنانچه بخوانید که برین مدعی شما حکم کنم در بوقت که بود در غایت بروست
مراد است و پای بسته در آب سرد چند آن فوطه دهید که بیطاعت کشته اشارت نمایم که جهات باندگان را در عرض لعل معدوم بشما باند آن نایب
این بخنان بر عرض میرزا الخ بیگت کورگان رسانیده پادشاه بادرین و داد وقت فرمود و در کمال داینت جناب قضوی آفرین کرده از سران دعوی در کمال
و همچنین در آنوقت که میرزا عبد اللطیف بخیا لقل بد دعوی نوشت که بر کس با حق مسلمانی را بکشد خصاص بروی و حجت قاضی محمد مسکین آن دعوی را جواب
کرد و فرمود که عرض میرزا عبد اللطیف ازین دعوی بخانه کشتن میرزا الخ بیگت و حال آنکه اگر پادشاه بجهت ملکات یکی از احوال الناس باقتبل رساند بر
خصاص نسبت و هر چند میرزا عبد اللطیف بوده و وجهه و تحریف و تهدید خواست که جناب قنویرا از آن مناقشه در کند تا بر آن دعوی خط بند بگانی
زید و التوفیق والتأیید من الله الحمید حمید خواجہ فضل الله ابو اللیثی از اولاد فقیه ابو اللیث بود که کتاب بوستان تصنیف او دست و جان حال
خواجہ فضل الله بصفت فضل و کمال آرایش داشت و همواره اوقات شریف را بدین و افاد و صرف میکرد و کابری شعر و شایسته شوی میفرمود این مطلع
منظومات او دست بلیت مد چون سرو تو جانست مرا بگردان سویم ایسر و روان شو که خدا سازم مولانا علار آتین قوی قاضی اعلم علماء
زمان و فضل علماء دوران بود و او در صنوبر منظر نظر شفقت میرزا الخ بیگت شد همین ترتیب آن پادشاه عالیجاه در علم بده جات علیه تصاد نمود
و میرزا الخ بیگت او را فرزند بخواند و جهت کمال خصوصیت کابری با نور بر پیشانی نشانید بار آن بخواهی مشتهار یافت از تعلیقات مولانا علی شرح
بخرید خواجہ نصیر الدین طوشتی است که سخن طباع محبوب هم از نزدیک دور مولانا علی را و آخرتایم حیات بدیار و ماماشا و دوران ملکیت بر عرض
سوت گرفتار شده رخت بجا با دفن داد خواجہ عبد المؤمن ندیم مجلس خاص امین بنم خصاص میرزا الخ بیگت بود و بطبع طب و حدت
دین از طرف او و فضلاء بر قندهار کشتی میوزار ثقات استماع افشاده که در زمان حیات نشان آن پادشاه عالیشان قاضی شریکی از قضا و شریعه طریقه

شایسته
شمس الدین

طریق در این بجای آورده این معنی بر غیر نور میرزا علی بیگت ظاهر گشت حکم فرمود که در این قاضی از ایشیده تمیز گشته و قاضی برین بجای از عبدالمؤمن کرد
 جناب در پایه سرسلطنت انساب زبان شفاعت بکشاید بعد از قتل خان مغرور شده که قاضی بیست سر اسب تسلیم نماید تا دست از پیش او باز دارند
 آنگاه قاضی خلاص شده اسپان از جو جو عبدالمؤمن سپرد و خواجگانها را بجز خود فرستاد آنجا بعد از چند گاه اندیشید که اگر این حیانت ظاهر کرد و چنانچه
 شاید که پادشاه بر غضب نماید بر آن روزی قاضی را فرمود که مناسب است که تو فردا از دور خود را بجزرت میرزا غالی تا اگر از قرآن هم بخاری
 بر خاطرش مانده باشد ترض سازم روز دیگر قاضی بویج سپسیده عمل نموده چون چشم میرزا علی بیگت بر روی افتاد خواج عبدالمؤمن را طلبیده گفت
 که بیست سر اسب که قاضی قبول کرده بود چه استلیم میرزا خود از منی نماید خواج عبدالمؤمن جواب داد که قاضی از سر انجام اسپان عاجز گشته است و حال آنکه
 که پیش او تراشیده تمیز گشته میرزا علی بیگت از شنیدن این سخن در خنده افتاده دیگر متعرض قاضی نشد مولانا حیالی در سکت شکر از بیچارگی
 بود و نسبت به خواجسته افتد در طریق تکرار سلوک نمود این در ولایت از اشعار او بخاطر بود ولایت افتاد نظم ای بیز غمت را دل عشاق نشانه خلقی بود
 و تو غایب میماند که مشکف دروم که ساکن مسجد یعنی که تو ای عظیم غایب نماز مولانا با بد خشی در زمان میرزا علی بیگت سر آمد شکر آمد بود
 این مطلع از جمله منظومات اوست بیت از لفظ شب مثال برادر بر آفتاب از شب که دیده سایه که افتد بر آفتاب ذکر میرزا سلطان
 محمد بن میرزا بالینقر میرزا سلطان محمد حسروی بود کمال عقل و کجاست معروف و بوفور علم و مروت موصوف از غایت شجاعت و شوره روز
 معارک بولنگ نغز نغزین معاشر ام قتل کردیدی و هر چند لشکر خشم بقوت و شوکت بودی اصلا از آن نمیدیشیدی در جود سخاوت بطریق
 اعتدال سلوک نمودی و از مساکت و اسراف اجتناب فرمودی فوجی یکی از خصوصیات تیرگی کثرت بخشش میرزا با برابری بر عرض رسانید و پرسید که چون است
 که شما درین امر تعلیه اجتناب نمایی غایب میرزا محمد و جواب این طبع خواند که نسبت میان عالم و جاهل همین قدر فرست که او کشیده همان باشد این
 هماره و میرزا سلطان محمد در زمان حیات خاقان جنبه صفات عدت پنجبال در حکمت عراق به دولت و اجبال گذایند و در آنوقت که آنحضرت
 در ولایت رمی حازم سفر آخرت کردید آن شاه زاده صاحب تائید از خرم آباد لرستان بری شافت و در پورت قدیم کور فرود آمده
 از آنجا به عثمان رفت و بعد از ضبط آن بلده جهت نشان همان بکران بجز میرزا یافت و میرزا عبده الله مقدم متعاقب و متعاقب از دارالملک تان
 بیرون آمد و بن الجابین جری در غایت مصوبت دست داد و میرزا عبده الله گشت یافته پناه بطلعه صخره و لشکر عراق اموال سپاه فارس را بخت
 گرفته میرزا سلطان محمد مقرون بفرود از شیراز در آمد و از اشرف انولایت حید نظام الدین احمد را بنا بر استقامت میرزا عبده الله با طر فرستاد و جناب
 مرتضوی بعد از وصول بمقصده خاطر شاه زاده را از جانب میرزا سلطان محمد مطمئن گردانید تا از طعم بیرون آمد بخدمت شافت و میرزا سلطان محمد
 او را بطور نظر رحمت ساخته فرمود در هر شهر از بلاد عراق که خواهد فوجی نماید و اگر خواجگان اسان رود و میرزا عبده الله با میجا برت میرزا علی بیگت
 سفر خراسان اختیار کرده چون براه رسید چند روز در ظل عاطفت میرزا علای را آلوده که گزاینده آقا در روز واقعه ترناب چنانچه سخن ذکر یافت معنی
 سپاه خراسان ویران کرده روی بجانب میرزا علی بیگت آورد و میرزا سلطان محمد در فارس و عراق کلنگ گشته که در کشتان آفاق سرطاعت بر خطه
 او نهادند مگر میرزا جهان شاه بن امیر قزاقیوسف که اظهار خلاف کرده سلطانیه و قزوین را تحت تصرف در آورد و میرزا سلطان محمد از طعیان
 بر کمان خبر یافته با سواد سپاه مشول گشت و نشان بجایون بویون حضرت خاقان سعید نام میرزا جهان شاه در علم آورد و در تنخوال که شهر یاب عظیم میر
 جهان شاه بنسایت پادشاهانه مخصوص گشته بدانکه چنان اشاع افشا که کما شکان و بخلاف حکم بجایون در سلطانیه و قزوین مدخل نموده اند این
 صورت بیجا شده و واقع شده بیجا بیک آن ولایات را بنواب دیوان اعلی باز گذارد و بملکنتی که حضرت خاقان سعید حضور جبهه او بعین فرموده قناعت
 نماید و الا بعد از آن قتال ثانی بجهت قنای ایزد تعالی بطور آید و هر بر روی نشان زده در جهت قاصدی بخدمت ان ارسال نمود و بقیل غنین بالکری
 بیعیاس و معتبای می رواند چون میرزا جهان شاه را چشم بران نشان افشا و بضمونش معلوم فرمود بجهت گشته گفت این شخص در کمال خوره شجاعت یازد
 نشان جنون بهره تمام دارد که پیش من پادشاهی این نوع نشان می نویسد و با سپاه فروان روی بطرف فارس و عراق آورد و چون بنظر حقین
 نزدیک شد رسل مسایل از طرفین در میان افتادند و مناظرهت و مخالفت را بصالحیت موانعت تبدیل دادند و میرزا سلطان محمد شیراز را گشت

امیرجان شاه خان برف آذربایجان محطوف ساخت و آن شاه نامه بعد از فوت جد بزرگوار بختیال دیگر سلطنت و استقلال بر سر برد و در سن پنجاه و نه سالگی در جنگ چالان بدست میرزا بابر گرفتار گشت و تقدیر هاکم الملک قدر مباح زندگانی او در نوشتن چنانچه مغرب است تفسیر خواهد یافت و در تمام بتفصیل آنجا خواهد یافت که شمار در بیان لشکر کشیدن میرزا سلطان محمد کجانب دار السلطنه همراه و مراجعت فرمودن بصوب عراق بعد از وقوع محاربات چون میرزا سلطان محمد بن میرزا بختیالک فخر عراق را مضبوط گردانید و شنید که تمام میرزا انجلیک بکجا میاید از غایت حکومت کند از پیشه بختیالک خراسان بکنند و بالشکری مانند حرکات افلاک نامحدود و بدینجا بکجا میاید و میرزا بابر نیز جزو نامحدود و مجتمع ساخته از دار السلطنه همراه با بختیال برادر حضرت خود در نواحی جام آن پادشاه بهرام انجام بگیرد میزند و کردا بر دو کشور و مردان مرد و لشکر در هم آورده نهایت مردانگی و جلالت ظهور رسانیدند از آنرا مریم حضرت و فیروزی بر پرچم علم میرزا سلطان محمد دیده گرفت و میرزا بابر شکستی فاحش یافته و اعیان اسعادت استیلا پذیرفت و میرزا بابر با بیعت نغز ایل هورجان از آن عرقاب ساحل کجانب کشیده خود را بقلعه گادرسایند و میرزا سلطان محمد در غایت محنت بدار السلطنه همراه خرامیده را بیت محنت مرتفع گردانید بعد از تقسیم امور دولت و تسویه مباحی سلطنت روزی چند بسط بساط عیش و عشرت پرداخت و میرزا بابر سیم را از قید میرزا بابر اطلاق فرموده میرزا علاء الدوله که مصوب خورشید آورده بود روان ساخت در آن رستان در بلده فخره همراه قحط و غلای عظیم بوقوع انجا میاید چنانچه بهای بیکت خوار کند مصلح چهار صند و کسکی رسید و امیر حاجی محمد فنا شیرین که در زمان خاقان فردوس مکان دار و خرد گران بود در آن اوان از سایر امراد میرزا سلطان محمد بفرموده اقدام و اجتناب میزند و کشتی می نمود از فخره و عظمی کرده خاطر ترک و تاجیک را مضبوط و مطالبه بسیار از دین چندی خواجیهات آله بن پیر احمد خوانی که در دیوان میرزا محمد در جرجان امراء عظام هر میرزا جناب امارت مآب زانده اشغال نماید و جو و بسید جمع فرمود بکجانبی برسد لاجرم اختلال باحوال ملک و مال مایه یافت و هر کس توانست از دار السلطنه همراه که بکجانب غنای غنیمت بصوب طارقت میرزا ابوالقاسم با بر تافت و چون میرزا بابر چند روز در قلعه گادرسایند و بتور سابق آنخوار را با میرزا جمیع سپرده از راه ابورد روی توجه با ستر با آورد و کاشکان میرزا محمد را از آن ولایت پیروان کرده بار دیگر لوار سلطنت مرتفع ساخت و چون بختیال میرزا سلطان محمد رسید بختیال میرزا بابر را بطلع نظر تمت گردانید میرزا علاء الدوله را بکجانب که میرزا بابر کرد و با سپاه غضب فرمود متوجه استرا با دگشت و امیر حاجی محمد فنا شیرین با سایر امراد جلالت قرین برسم سخالی پیشتر روان ساخت و میرزا بابر نماند شیرینان از جنگل جرجان بیرون خرامیده در مشهد کجا مرعوق رسید و از جانبین طالبان نام و شکست در میدان جنگ چنانچه قبیح خون افشان و بیم زمین زانک لعل خشان دادند و به نیزه شعبان نشان روز نهاد در سینه بیکدیگر کشانند درین نوبت عنایت الهی شامال میرزا بابر گشت و سپاه اراک انهم یافته دست خصما طواریات امیر حاجی محمد فنا شیرین و فرجی دیگر از امراد و نوینیان را در نوشت از انجانب میرزا سلطان محمد چون فوت امیر حاجی محمد شود در ولایت طوس صند آغوق را جده خواجیه پیر احمد خوانی گذاشته از عجب امرای طغافر خود و در شمارا بکر بکجانب مریدان رسیده صورت عاوضه داشتند و آنس خشم شهر باری مشعل شده مانند باد صرد حرکت مساحت کرد چنانچه زیاده از سصد سوار در موکب بایون ماند چون بار دوی میرزا بابر زدیکت رسید لشکر باین جرجان برانگنده گشتند و میرزا بابر بار دیگر بکجانب حاد رفت و میرزا محمد بصوب کجانب شاید مخالفان کید می اندیشیده باشند بجان شب غنای مراجعت بطرف طوس منتصف گردانید و در راه خبر یافت که آغوق ویران شده و مردم هم خویش گرفته اند و راه کریر پیش و کجانب انجبال چنان بود که بعد از طغافر میرزا سلطان محمد خبر قتل امرادار دوی بجا یون مشهور شد و شورشی در میان لشکر باین افتاد و هر چند که خواجیهات آله بن پیر احمد سعی نمود بکجانبی نتوانست داشت و میرزا سلطان محمد مسکرت حضرت ارشاد عالی دید بکجانب و بیکد روز توقف فرموده در آن اثنا تحقیق پیوست که میرزا علاء الدوله همراه شافنده و کاشکان آنجناب را از شهر هور خواسته و بر مسند فرماندهی نشستند

ابو القاسم

از عراق

ابو القاسم

از کرمیر

قلعه اختیارالدین را بمولانا احمد یساول سپرد و روی بجانب قبه الاسلام آورد و میرزا بابر بداد سلطنته براه درآمده تبت برانخاص قلعه اختیارالدین محصور
 گردانید و مدت چهل روز آن حصن حصین را محاصره کرده محورت فتح و نصرت روی نمود آنگاه مولانا احمد سیال بنجام فرستاد که اگر خاطر خطیر حضرت سهروردی
 متوجه است که بنده ازین قلعه بیرون آیم باید که در حضور شیخ بهارالدین عمرو امیر صرا الدین فریش سوگند خورد که هیچ وجه مسترض متوطنان محصار نشوند و کسی دیگر
 نیز نگذارد که قصدی نداشته و میرزا بابر بر بنویسب تقصیر رسانیده مولانا احمد باستانان انحصار بیرون فرامید و میرزا بابر بعد خود و خانواده بکلیس را
 متراض رسانیده ذکر سلطنت میرزا عبد اللطیف در محکمت سمرقند و کشته شدن او بتقدیر مالک الملک بی مانند
 میرزا عبد اللطیف پادشاهی بود بطبع طبع و عدت ذمین موصوف بکثرت فضایل نفسانی و کمالات انسانی معروف صحبت درویشان و گوشه
 نشینان میل فراوان داشت و در مجلس مشایخ و علماء بدو نالومی ادب نشسته تبت بر عایت ایشان میگاشت اما سودائی مزاج و تند خوی و درشت
 کوی بود و بکنایه اندک عقوبت بسیار میفرمود و از بدایت ایام صبی در ظل تربیت و شفقت حضرت خاقان معبد روزگار میگذرانید و آنحضرت
 با شاهزاده انعقد محبت بود که موجب رشک سایر اولاد عظام میگردد و چون میرزا عبد اللطیف بر وجهی که بن ذکر یافت والد ماجد خود را شتر
 شاد است چنانچه بر باغی شست فرستاد و در سمرقند پای برنده استقلال بناده رایت دولت و اقبال ارتقا داد و تعلقه خلفا کرده در ایام جمعی
 بنفس نفس نیش بقرار است خطبه و امر پیش نمازی پرداخت و در رعایت رعیت مشرط ایتمام مرعی در شسته بساط عدل و انصاف عمده ساخت اما
 جمعی از برلاسیان و ترخانان بر مثل امیر محمود و یاقوق و سلطان جنید و سلطان یوسف و امیر حسین صوفی ترخان را که در طاعت او جان سپارده
 کرده بودند در مجلس خاص طلبیده بقتل رسانید زیرا که در روز فرار میرزا انجلیک است امیر سلطان شاه برلاس و پسرش امیر جلال الدین محمد که جلالت
 میرزا عبد اللطیف می آید کشته بودند انعقد بنا بر قتل امرا برلاس و ترخان سایر نوینیان از طاعت میرزا عبد اللطیف متنفر شدند و در آن ایام در کنگ
 میرزا انجلیک و میرزا عبد الغفور در باکبیت بمقتضای نبال اقبال او با یکدیگر نماندند و در میان آوردند و بجهت هر چه تا مترجم قتلش کردند و در شب جمعه
 بیست و ششم ربیع الاول سنه اربع و خمین و ثمانه که سنه یکصد و شصت و دو قتی که کن شهریار دیوانه سار از چهار طرف شهری آمد بتری بودی او آن
 و آن تبر بر بدی مقصود خود ده میرزا عبد اللطیف دست در بال اسپه زده فریاد بر آورد که تیر رسید باجر جمعی که ملازم راه سلطنت تا پیش
 متفرق گشتند و دشمنان خود را باور رسانیده سرش از بدن جدا کردند و پیش طاق مدرسه میرزا انجلیک او بختند تا یا شاهی میرزا عبد اللطیف
 ششما بود و او بعد از قتل بد پر پوخته این بیت را تکرار می نمود بیت بدکش پادشاهی را نشاید در کشاید بجزش من نیاید از غایب اتفاق آنکه میرزا
 عبد اللطیف بردست بابا حسین نامی کشته شد و بر طبق تاریخ قتل پدرش ملک قضا تاریخ کشتنش بابا حسین کشت بیت بابا حسین کشت ششما
 اش تیغ تاریخ قتل او است که بابا حسین کشت چون میرزا عبد اللطیف بقتل رسید بوجب اتفاق امرا و اکابر میرزا عبد الله شیرازی هم سلطنت
 مجازی مرتفع گردانید ذکر توجه میرزا ابوالقاسم بابر بجانب بلخ و بدخشان و بیان اخصیما از راه پس بیکت بداد
 خراسان سابقا خانه شکن شماره پنجم شام جان مطلقه کنندگان رسانید که میرزا علاء الله و چون خبر توجه میرزا بابر شنیدند
 بهرات باز گذاشته علم غنیمت بطرف بلخ برافراشت بعد از وصول بمقصدی بلخ مردمی در ظل رایش جمع آمدند و میرزا بابر انجلیک استماع نمود و با لشکر
 جلالت اثر عازم بمیشال برادر کشت و میرزا علاء الله از مقابل و متعاده پهلوتی کرده روی بکوبستان بدخشان آورد و میرزا ابوالقاسم بابر
 پس از آنکه عقبه الاسلام بلخ رسید با وجود شدت برودت هوا و کثرت بارندگی از عقب میرزا علاء الله در انصنت فرمود و اسباب صحبت
 او را از بنیاد برانداخته بلخ مراجعت نمود آنگاه حکومت بلخ و خندز و بقلان را با میرزا پدید و پیش میرزا پسی و برادرش امیر علی که بصفت نصف و نجات
 و بیاعت موصوف و معروف بودند اندانی داشت و رایت نصرت آیت بصوب دار السلطنته همراه برافراشت چون بیعت و اقبال در سمرقند
 عزت و جلال نزول نمود دید که در غنیمت مویکب جایون همورنی در فایت فراغت دست داده و دست قضا ابواب شاد و فضا بجز روی میرزا
 کشته شرح این حال بدینین این مقال آنکه میرزا ابوالقاسم بابر در وقت احتضار مغرب قلعه اختیارالدین با او پس بیکت سپرد و او پس چند روزی
 با او کوتالی پرداخته شربت حکومت مذاق جان او را شیرین نمود و بخار مگر کشتی و غرور بکنایه و باغ ماه داده بخیال استقلال اسباب حصار داری مرتب

روزگار

ساخته و بدست بی شهری علم فن و فنای و علم و فنای بر فراخت کاهی از قلعه پان آمده بعلت تمام برد و حصار می نشسته و شراب می خورد و بعضی از راه های حسن و حکما
 ماز بود و تکلیف از میان بازا کشیده بکجا میبرد و با آنکه میرزا ابوالقاسم با نظر و مضمون از نورش بیخ بازگشته در باغ سفید نزل اجلال فرموده او و بعضی
 در مقام حصیان و طغیان بود و اصلا از مرتبه تخت و سرکشی تزلزل نمود و چون آنحصار در مناسبت با قلعه سپهر و در لاف همسری نیزند و در آن وقت به
 و خایر بسیار و اسلحه بسیار شون بود میرزا بامید استخوانی کجا صره و کجا به مناسبت نمود و در ای جهان کشای بر جل آنوقت شکل گنجاشته کی از حرمین ماز و اول
 فرستاد و پیغام داد که تو هم از حصار بیرون منسکه من بدانجا خودم آمد نگاه آن پادشاه مجاهد شی بهر شریف آورد و بعضی از اهل سازه او از ما قلعه فرستاد
 فرمود که با نیزه شتاب میرسیم و طایفه از صاحب جلادت را نیزه عقب روان ساخت و غلظت در قلعه افتاد که حضرت میرزا او پس تا بدین حصار با
 آمده از بهادران با بری شیخ منصور نامی در مدتی او نیت و او پس به یکت بیگت نیم خیزد و بلاک ساخته دلاوران دیگر خود را با او پس رسانیدند و بعضی
 بی در پی روح خشمش را بد فرج روان گردانیدند بعد از دو روز بر او او پس بوسف شاه و مراد ترکمان که معرب او بود و بعضی صفا را از حصار افتاد
 آفرین بیرون آمدند و مقابل قلعه خواب در گاه یا شاه و الا جناب سپرده ایشان نیز خست جهان آخرت بردند و درین اثنا یکی از مضمونان میرزا
 علامه و در پیش میرزا با آمده عرض کرد که جناب شهرای می نیز دیکت شهر رسیده و در دامن کوه کازرگاه از نظر من غیب شدیمی از ملازمان آن مکان
 سلطنت آستان فی الحال تمجس شون گشتند و میرزا علامه در از و ثاق اسکندر بیک بیرون کشیده حسب کم بعضی از اهل حصار سپردند و در پیش
 میرزا ابوالقاسم بار بار در قلعه که از طرف میرزا سلطان محمد داشت بجزم قتلان استر با درایت و نیت برداشت و چون سلطان سید جهان
 گیت جهان نوزد بصوب بطام مخطوف ساخت و روزی چند در آن مقام محل اقامت انداخت کشتار و در میان حصار به میرزا سلطان
 محمد و میرزا ابوالقاسم با بر در منزل چهار ان کرت ثانی و از نای دور آمدن آن سرود یا ض ک امرانی بصبر صفا
 قدر جناب سجانی در شهر رسیده حسن و حسین و تانمانه میرزا سلطان محمد بن میرزا با نیزه کرت لشکری پر تور از ولایات فارس و عراق فرادیم کشیده
 بجزم تخیر خراسان و رزم بر او در حالیشان نشان بگرا من مخطف گردانید و میرزا ابوالقاسم با بر در ولایت بطام آنچه بر خوده جناب شیخ الاسلام خواجوه
 که در آنوقت ابوالقاسم استیلا میرزا سلطان ابوسعید از ما و او از شهر آمده بود برسم رسالت نزد میرزا محمد فرستاد و التماس صلح نمود و آنجناب بدرگاه
 سلطنت تاب نشافته و مشایخ معارف بجای آورده و حاجت بنابر در خور حاج و مبالغه خواجوه مولانا سر رضا جنبانید و هم بر بنیوجب قرار یافت
 که محمد ولایتی از مملکت خراسان در خل دیوان عراق باشد و در تمامی ظر و میرزا با بر خطبه و سکه بنام و لقب میرزا محمد شوح و برین کرد و میرزا با بر پس از
 مراجعت خواجوه مولانا اتفاق در صلح کرده از بطام باز نذران رفت و طرح قتلان انداخت در خلال آن احوال خبر ستار گشت که میرزا سلطان محمد در
 عهد و بجان زب طلاق میان نهاد و از بطام و دامغان گذشته بیکجا سفرین در آن میرزا با بر نشیندن این سخن بر افشفت و مانند شیر و یار نماندند
 سوز سیدان تجالی گشت میرزا سلطان محمد چون از تور بر او خبر یافت اند ولایت اسفراخ نشان بگرا آنجناب استر با در یافت و در موضع چهار
 دو سپاه شوکت و سگانه مانند بار بهاران جوشان و خروشان بهم رسیدند و بصبر صر حله نیزان مصاف نیز گردند و میرزا سلطان محمد در آن روز شیخ
 جلادت آخته و غلبه نفس بر سپاه خراسان آخته بیت بهر سو که تیغ و نمان بر فراخت سر و عینه خصم نورد ساخت و میرزا ابوالقاسم با بر بیکجا
 کبر و در هر که کازر از انداخته حبت بهر تیر و کمان و شبشیر نیز بر او مداز دشمنان بستنجز و در آن اثنا امیر ابوسعید میرزا میرزا سلطان
 که پیشه نزد میرزا ابوالقاسم با بر رفت و گفت که میرزا سلطان محمد قصد قول بزرگ دارد و مناسب آنکه لشکریان کوچ باز و بند تا او بسپان مخطوف
 ذابید تا کما مذ اطراف و جوارش در آمده نگذازند که بیرون رود مقارن آنحال آن شهر را به شجاعت شکار بر قلب لشکر خراسان حمله آورده گفت نیم
 محمد بن بایقرو سپاه میرزا با بر بوجوب تسلیم امیر ابوسعید کار بند شده و آنجناب را در میان گرفتند و کذا شدند که واقیان بوکتبایون بپونیدند
 و زمان کشت و کوشش امتداد یافته آخر الام نسیم فتح و غلظت از جانب میرزا با بر و در اهتر از آمد و چون در عراق روی بگریز آورده میرزا سلطان محمد در
 تقدیر سیر و دستگیر گشت و هنوز فرمان فرمای خراسان سواره ایستاده بود که او را پیش بردند و میرزا با بر نیز که در مخاطب ساخته بزبان میرزا سلطان
 که اند جانبدار و واقع شده بود که فاصد خون و مال مسلمانان گشته و دو نوبت لشکر خراسان کشیدی و خود را با این روزگار کارگردانیدند

جلال

میرزا سلطان محمد شوح از نزل آن امیر سپارنده

میرزا سلطان محمد جو ابداد که بموده قدسیت امور مملکت امثال بن قضا با روی می نمود و میرزا با برخواهی بعضی از مردم که تازان پیش منقش بر روی چنان کرد
 شجاعت و مروت و انسانیت مانند او فرزند می از مادر کیستی در وجود نیاده بود اشارت فرمود و موکلان انتخاب را مورد ساخته بطرفی روان
 شدند تا حسب حکم تقدیم رسانند در اثناء راه میرزا سلطان محمد روانی طلبید که زخمی را که پیش رسیده بود به بند و موکلان گفتند هم این در که نشسته
 انتخاب فرمود که با مروت کرد جو ابداد کی گفت پس مرا که میسرید و با جان فزود آمد و سر تسلیم در پیش گذاخت و یکی از سزویگان میرزا با بر یکضرب
 شمشیر کاران شهریه عالی معذبه آخر ساخت را با می در داد که اساس خرج را نیست قرار از دایره زمانه دور دست مدار زنها را مان زد و هر
 امید مدار که تیغ ستم کسی نیاید زنها و چون میرزا با بر بدیدین بیکر تیغ و ظفر سرافراز گشت شکر نعم الهی بجای آورد و تیغ ناچار با طرفت ممالک خود
 فرستاد و فرمان داد تا نفس بر آورد عالی که پلور ابدار التسلطه بر آه برده نزد یک پدرش میرزا با بر دستور فرمود و بعد از آنکه خاطر از هم یکت بر او جمع
 ساخت بجان زد و بعضی کار بر آورد و دیگر پرداخت و حکم فرمود که جهان بین میرزا علاء الدوله را به میل آتشین از خلیه و شیت جاری کرد و تازان انتخابی که
 میباشند این فصل شلیخ بود در انتخاب رحم کرد که گفت که آب چشم او در و میل با بر وجهی در یکجا میش گشت که بر دکت دیدن اش اسپر رسید بر چند نیت
 مکارم اخلاق و محاسن آداب و مروت غریزی میرزا ابوالقاسم با بر آن بود که جو ابداد حرام برادران را بر قم لا شرب علیکم الیوم موشح کرد
 و از ایشان معفو فرمود و مضمون کلمه المعفون لاقه از من عفو الا قد اظهور رسائیدی آنها چون سر رشته اختیار در قضیه حضرت کار فرمای قدر است
 و وقوع خیر و شر بعضی تقدیر با کت الملک اکبر بر تو توفیق از لی بر حال روزگارش یافت و امثال آن افعال ناپسند از آن پادشاه خردمند صدق
 یافت و ذکرت تقدیر لغزیر تعلیم کفار و در بیان رفتن میرزا ابوالقاسم با بر بدار الملک شیراز و مراجعت فرمودن
 بر مسیقت همین کار ساز چون بساعت دولت و اقبال میرزا با بر از جانب برادران فراغ اقبال حاصل کرد روی توجه بکلیت عاریت
 عراق آورد و بنابر آنکه بسبب جور سپاه میرزا سلطان محمد نقصان تمام بغلات مملکت ری راه یافته بود و آیات حضرت آیات از راه ترشیر نصیب
 بر فلوچه فرمود و بعد از نزول در حدود آنولایت از راه میرزا سلطان محمد امیر نظام الدین احمد و امیر غیاث الدین سلطان حسین ابن امیر فرزند
 سعادت زمین بون استعدا یافتند و با مارت دیوان اعلی تعیین شدند همچنین خواججه پیر محمد خوانی بدرگاه عالمپناه رسیده منظور نظر شغفت کرد
 و موکب ظفر قرین از دارالعبادت فرستاد و سرافراز شهر شهره شیراز فرامیده پادشاه دوست نواز نوازی چنگل پیش و عشرت ساز داد و با جرات
 ساده هزار و صد پیکران با سید حسام بروج با ده خوشگوار اختیار کرده چند فر قدم از بزم ابنساط با رگاه سلطنت نهاد در آن اثناء جز سلیمان سپاه
 ترکمان بر بلده ساوه هشتاد یافت و میرزا با بر با بزم در نور دیده عثمان غریمت بصوب سو که ندم یافت کیفیت ایواقه چنان بود که بعد از
 فتح چنان میرزا با بر بر یکت از ولایات فارس و عراق را نامزد یکی از امکان دولت فرمود و آنجا حکومت ساوه را با میر شیخ علی بهادر و ایالت
 قم تا با میر درویش علی تقوی فرمود و ایشان از راه ری بیلاذ که کوز میزند و از راه با مطالبات کرده و توطنان آنولایت را در مصادره و محروم
 کشیدند و چون میر شیخ علی در شتغال از بزم پیشتر سیکو شید طایفه از میان ساوه مجبب از آنکه که در آن حدود بودند با هم نمودند و ترکمانان با یکدیگر
 بر سر میر شیخ علی بختی و او را گرفته پیش امیر جهان شاه فرستادند و شهر ساوه که بحقیقت کلید مملکت عراق است را بجان بخت تصرف امیر جهان شاه
 ترکمان در راه لاجرم طمع در دیگر بلدان کرده طایفه از سپاه آذربایجان را بجانب قم روان ساخت و امیر درویش علی بروج و باره شهر را محصور ساخت
 مختص شده و بعد از آنکه چهار ماه که میرزا با بر در شیراز حبس و عشرت گذراند این اخبار شنیده ایالت فارس را میرزا محمد الدین بخرمغوش دست
 و نفس بجا یون بایت غریمت بصوب جهان بر فراشت در اثناء راه ایلی از جانب خراسان با روی حضرت نشان رسیده بود و عرض رسانید که میرزا
 علاء الدوله در خراسان خروج کرده است و خلق بسیار در ظل آتش جمع آمده اند بنابر آن میرزا با بر توقف در مملکت عراق مصلحت ندیده و در پیش
 سازیدیم جب شمس چنین و ثمانه از گوشک زرد همان کیست کسی نور بصوب داد التسلطه بر آه منقطع گردانید و در مسیبت و دوام ماه
 یزد رسید و حکومت آنولایت را میرزا حلیل سلطان بن میرزا محمد جانگیر ازانی داشت و از آنجا براه نون بایت غریمت افراشته بعد از وصول بدین
 سزویگان امیر سلطان حسین را حکومت منصب نمود و موکب با یون از نون بصوب هرات در حرکت آمده و در نیم شعبان سعادت و اقبال در خراسان

بجز

و آنرا از اولاد جلالت فرموده بوضع پوستان که تمام میرزا علار آله و له بنی بجایست امیر سردر ویش نیز بر اسی فضل یافته و انتخاب از راه سیستان بطن فری
 ستافته چنانچه مشروح میگردد کیفیت این جهان تحصیل می پویند و ذکر خروج میرزا علار آله و له با داد و قوم ارلات و بیان بعضی از
 وقایع و حالات در آن اوان که دیده شده میرزا علار آله و له از نسل آتشین محفوظ مانده بطایفه الحیل از راه دوی میرزا با بر خود را بمشقه مدتر
 رسانید و از راه ممینیه و خاریا پیش گرفت بعد از وصول بدان ولایت میر سلطان محمود بن امیر و کار شاه ارلات که خواهر او در حرم آن پادشا
 عالی کور میر میرد با سایر ارلاتیان که در آنکند و در توطن داشتند بکسب ای پوستان و بر سلطنت آنجناب اتفاق کرده که خدمتکاری بر میان جان بستند و میرزا
 علار آله و له با داد بجایست مشرق گشته با سپاهی آراسته متوجه بیخ شد و امیر سردر ویش و امیر علی باشکر طارستان در برابر ارلاتیان آمدن این بجانب
 دست داد و امیر سلطان محمود زخم تیری از پای در افتاد و میرزا علار آله و له با سایر اتباع روی بزمیت نهادند از راه لشکر متوجه غنایه متوجه و دست
 بر آتش خنجر زنده آشوب در بلده و بلوکات ارتفاع یافت و امیر میرزا با بر از بلاد خراسان عازم دفع میرزا علار آله و له شد پیش از نیمه امیر سردر
 در فوجی برات رود بان شهر مایه بطایف رسیده و بیکت حمله سگت محبتش استغرق گردانید و میرزا علار آله و له از برات و سیستان که کجاست از آنجا بری
 شافت و با میرزا جهان شاه ملاقات کرده بر تو انقعات پادشاه ترکان بروجات حوالش یافت و چون میرزا با بر بدار السلطنت گزیده داشت
 که حال میرزا علار آله و له یکی انجا میدید نوشت دیگر از روی فراغت مجلس عشرت آراسته گردانید و دست سابقان زهره چین و مده بکیران
 خورشید قرین همای راج ریگانی و اقداح شراب از خوانی بیاشامید اما شهر یار آفرید با بجان امیر جهان شاه ترکان چون اندر اجبست میرزا ابوالقاسم با
 خبر یافت غمان با بر کبر متصبوبت خیر ولایات عراق و فارس یافت و حکام و کما شکان با بری از مقاومت آن پادشاه و آخرت ها خنجر گشته روی بطن
 خراسان آوردند و در شهر مشهد میرزا سمرالدین بجزو میرزا حلیل سلطان با بر داد و خکان آن بلدان سپاه امیر علی رسید کیفیت حال عرض کرد
 و بعد برین سال میرزا با بر خواهر میر محمد خوانی را با بر بختی که از روی در خاطر داشت مواخذ گردانید و بجزو و تغزیر مسیح دوست توان یکی آرد
 گرفته دیگر چیزی مطالبید تا آنجناب بواسطه عرض غفائی و دیگر اسباب نا توانی جان فانی زاید رود که روی غیرتات آنجناب آورد و در
 حالت سمر خورشید زین آله بن خوانی که بنا کرده معمارتیش بوده مد فون گشت کل شیئی با لکت الا وجهه له حکم الیه رجوعن ذکر پادشاه حساب
 مانید میرزا سلطان ابوسعید میرزا سلطان ابوسعید بقوه بت و تمنونزلت و کمال عقل و فراست و دود فرغم و کیاست سر آمد سلطان
 و در دمان صاحبقران مغزرت قرین بود و در متهید بساط نضت و رحمت پروری و تشیید اساس عدلت و رحمت کسری نفعه سانه معز نمود که
 بیکشتن آن مرتبه تصور نمینمود فروغ رای جهانگشای ساحت ملک و ملت را ستود داشت و ما بچه چیز کردن سایش نود ماه و خورشید رفعت
 و نا بودینداشت و فضل قضایا از جاده شهرت بوی بر مرکز با وزنی کرد و در تربیت سادات و علماء و مشایخ و فضلا همواره لوازم مسی و ایهام کما
 می آورد و آیام دولتش ولایات ترکستان و ماداره التهر و بدستان و طارستان و زابلستان و سیستان و خراسان و مانندان کمال محمودی
 ریب و از حسن محدثش خطلهای چندین ساله تدارکت یافته جناح امن و امان و لوازمی انعام و احسان بر خادق متوطنان بلدان آن ملک جنت نشانی
 محدود و مبوط کرده تقم محدثش بست به نیروی خویش کردن ده کرکت بیکت عمومی پس تا در حدش بجهان بر کشاد سید طرز بدین طوفان
 میرزا سلطان ابوسعید ولد میرزا سلطان محمد بن میرزا امیر شاه بن امیر تیمور کورکان بود و در بدایت حال ملازمت پادشاه سلطنت میرزا
 الخ بیکت کورکان مسیمه و بواسطه رفتت بت از ابتدای وزیدن صبا و صبی و اقتضای شتعال باره نشود تا پوستانه تعلم از دینش جان گیری بر حقیقت
 صغیر کجاست و شهرت دست بوده خود در اندازان زمان کجک امر کوشستانی سزاوار می پنداشت همواره از خاطر فیض بخش و همیشگی شایب خوش صحبت
 و انقباه استمداد بت می نمود و بزبان حال لسان حال سعادت سلطنت و اقبال مانده باطن فرخنده میامین ایشان راسته ما میفرمود و چنانچه
 مذکور میشد در شهرت و عینین و تا گانه که میرزا الخ بیکت کورکان و میرزا عبد الطیف که گنا با پوستانه بجهت جان یکدیگر عنیه قامت بر آورده
 بودند آنحضرت با سخنانا خوینان خروج کرده بمر قندرها محاصره نمود و چون میرزا الخ بیکت خنجر کشود از راه سپهر خواسته روی بفرستد آورد
 و میرزا سلطان ابوسعید از طاب بر آن شهر نمازل مل المون رفت و روزی چند بی در دمان کجیبانی بجهت پادشاه الطیف عنی مشکبید و پس از آنکه

میرزا عبد اللطیف پدید آید که بر سر ریاد شاهی نشست کس فرستاده بجانب بصره رفتند برده حبس کرد و میرزا سلطان ابو سعید از حبس کرگشته بخارا شتافت و بحسب
اتفاق در همان شب که میرزا عبد اللطیف در بصره مقیم بود و میرزا عبد الله نیز از بی پادشاه گردید میرزا سلطان ابو سعید که بعد از این اگر اوقات در
سلطان سعید بصره کرده خواهد شد در بخارا خروج نموده در وقت بخارا آنحضرت را گرفته در مصیبتی ننگر از حوصله بخندان باز داشت و روز دیگر قتل میرزا
عبد اللطیف بان و یار رسید و امر او اعیان بخارا بقدم احمد زاده سلطان سعید رفتند و زبان بستند و کشته شدند آنحضرت را از مجلس سرون آوردند
و بر منته سلطنت نشاندند و خدا خلاص و نیاز بر رسم شارب افشاندند بستی عزیز صبر برغم برادران عزیز زهر چاه برآید با وج ماه رسید و از آنجا که اهل بیت
آنحضرت عالی مرتبت بود با وجود بایست ایام کامکاری و افتتاح بنکام شهر یاری سلطنت و ولایت بخارا افتاعت نمود و کنگر بخت برکنگره شکر
انگند و میرزا عبد الله در خیال استقلال آن نقطه دایره مرکز جاه و جلال آگاه شد بر اسم استقبال استقبال نمود و بعد از وقوع قتال اجدال لشکر سمرقند
کشته سلطان سعید عثمان انهرام بصوب ترکستان منقطع گردانید و شهر سیبک را بخت تصرف در آورده روزی چند در آن طبله به فراغت بگذرانید
میرزا عبد الله چون برین حال توقف یافت سپاهی یراق کرده بر بعضی امرای شجاعت پناه بد بخانب فرستاد و آنکس را در عقب ترکستان خادم بسی کشته
سلطان سعید در شهر محقق گردید و امر او افکار محاصره و محاربه کرده در آن شاه سلطان سعید فوجی از محمدان خود را بطریق بنانی از شهر سرون فرستاد
تا از دور سپاهی بخارا نماند و آوازه در انداختند که لشکر او بکشت رسید و در شهر نهاره شادمانه زده بخارا آن ترزل با کمان شات و قرار لشکر
میرزا عبد الله راه یافته سرخوش گرفتند و طریق سمرقند پیش و بهادران سپاه سلطان سعید دشمنان را تعاقب نموده بسیاری از احوال و افعال در خیال
و بحال ایشان غنیمت گرفته و چون کرنگیان بد را تسلطه سمرقند ربه نه میرزا عبد الله ابو سعید ازین کشاده زرد و افرغ بشکرمان داد و خودم زردم
بترقیب سبب مقابله و تکمیل آلات متعارف ساختند و در آنجا سبب سلطان سعید محمدی نزد ابو انحرخان که در آن زمان پادشاه لوس جرجی حاکم
بود فرستاده در طلبید و ابو انحرخان آن تمسک بفرمود اقران داده با سپاه فراوان در نواحی بنی سلطان ابو سعید پوست و آن دو پادشاه حساب
تا سید جنایت ملک ملک بخش تعالی شانه و اثنی بوده روی بد را تسلطه سمرقند نهادند و میرزا عبد الله از اتفاق اهدا آگاه شد با لشکری بعد
ظفر تا مطار از شهر سرون آمد و چون از آب کو بکشت سپاهی سپاه ابو انحرخان و سلطان سعید ظاهر گشت و آن دو پادشاه عالی کبر خصوص
قتال را ساخته از طرفین مردان دلاور مانند امواج بحر انحر در یکدیگر افشاندند و تا نم قوت در هر کوه توانائی داشتند و در پرولی و پهلوانی دادند
از خون کشتگان زکات تقوی گرفت و فضا بود از حضور و جبار معرکه بجا سمت تقییس بد بخت احوال امر تا سید ملک سعید شاطحال سلطان سعید
و میرزا عبد الله عثمان بصوب فرار منقطع گردانید در نهار راه بار کبر او در لای فرورفت و شاه زاده اسپر سیر سیر تقدیر گشته در شب دو شب
عبست و دوم مجادی لاولی کشته شدند و ثمانه حکم میرزا سلطان ابو سعید جام شهادت در کشید و سلطان سعید بر وقوع این فوج تا خار بلواری
محمد حضرت پروردگار پر داخته لوائی شت و عظمت برافراخت و بنا بر آنکه میدانست که اگر اوزبکان بصره قند در این ابواب ظلم و بیدار بروی فرق
هما خواهد گشت و وضع ایشان پیش نهاد بخت ساخت و چون نزدیک شهر رسید امر ابو انحرخان را که مصوب موکب اعلی بودند فاعل گردانید
یکسوره در روزه ناخت و سخنان را پیش طلبید گفت منم سلطان ابو سعید در روزه بکشاید تا از تعرض اوزبکان سالم مانید آن مردم علی الفور
بر موجب فرموده عمل نمودند و سلطان سعید بصره قند در آمد و بخت جهان بنانی ممکن گشت و بروج و بار باد شهر را بجنوب کرد اینده بترکات لایق و غنوقا
را یقه نزد ابو انحرخان و امر او مقربان او فرستاد و پیغام داد که چون بمن آمد حضرت دار السلطه آباد اجد و بخت تصرف بخانب در آمد مساب
چنانست که طارمان موکب خاقانی بخانب منازل خویش مراجعت نمایند و دیگر درین بازار قامت فرمایند که فایده بران سرب نخواهد یافت و بخارا
چون میدانست که چاره مختصر در قبول آن الماس است بدست منظور عثمان مراجعت اصناف داده بدشت بجا شتافت و سلطان سعید از در
استقلال منصب امور ملک و مال پر داخته کما فی سبغ قدالی و اصناف و فصل ابنیه جوهر و عساف قیام نمود و در قاصب نو صی و ادانی و اقصی را
در بقا طاعت کشید و قاطان میرزا عبد اللطیف را میاست فرمود بعد از آنکه مدت بخت مهال پر تو انوار معدلتش را اطراف دیار ماوراء النهر
بخانب خراسان شتافت تا سر حد عراق در بخت تصرف طارمان آستان محدلت ایشانش قرار یافت و باز ده سال دیگر از اقصی ترکستان تا حد و اوزبکان

در خراسان پادشاه سعادت نشان بود و در آن مدت محمودی غولایات بجائی رسید که زیاده بر آن صورت خوان نمود و چون آفتاب قبائل سپهر خدای
انتقال کرد و اوایل شعبان سنه اثنی و بیست و نهم و ثمانه روی کجانب عراق و آذربایجان آورد و در حدود قراباغ آران و بران شده در ماه رجب سنه ثمانه
و بیست و نهم و ثمانه امیر میرزا محمد تقی کشت و دو سه روزی معتقد بوده دست با ستامیر حسن بیکت با صاحبانش در نوشت چنانچه تقصیل انجکایات
غضیب بخت کورتر خواهد گرفت و کجای حالات آن سلطان صاحب معادلات در ضمن دستا نهائی آینه صفت و صوغ خواهد پذیرفت و خواجگوش
الدرین محله بن خواجگوش محمدی احمد و خواجگوش قطب الدین طلاس سمنانی و خواجگوش امیرالدین فرجی و مولانا امیر سمرقندی و خواجگوش محمدی
احمد و مسکن و زاده سلطان سعید نظام داشتند و در ایام دولت آن پادشاه عالی مقام مولانا فتح الله تبریزی و مولانا محمد الکریم سمرقندی
و شرف جهان میرک عبد الرحیم بایت صدرت می فراشتند که شمار و در بیان قشلاق فرمودن میرزا ابوالقاسم بابر بجا آورد و در اول
جرجان و مراجعت نمودن از جهت آمدن سلطان سعید بجه و در مملکت خراسان پادشاه بهرام تور میرزا ابوالقاسم بابر
او اسطه سیح و خمیس و ثمانه نوبت دیگر خیال تیغ فارس و عراق فرموده بایت آفتاب اشراق بر فراخت و در روز و شب ۲۳ رجب از اول تسلط
هراة در حرکت تبعه از قطع منازل مراحل تیغ تیغ جنوبشان را محسوس گویان ساخت و در آن منزل کی از جوان میرزا حلیل سلطان بن میرزا محمد بابر بیکت
جلال ساینده که شاه زاده با فوجی از بیدای نشان اتفاق کرده قصد هدری دارد و فرمان واجب الاذعان تحقیق آن قضیه شرف نفاذ یافته امر اعظام
مجلس تعیین قیام نمود و چون صدق سخن شخص بوضوح انجامید بدستوران میرزا حلیل سلطان بپاساریدند و شاه زاده چند روزی معتقد بوده در ۲۳
ماه رمضان حج او نیز سومی ملک عدم گشت روان و میرزا ابوالقاسم بابر در آن مقام با ادب عیسیام قیام نموده و اوایل شوال عبادت و احوال
و نیت قشلاق جرجان فرمود و در پاره بیم و نیت سلطان آباد استرآباد ازین مقدم حسرو باوین و در اذیت ساحت ابوان حج شد و گشت و آن
درستان در آن مکان توقف افتاده چون فصل شتابا خرابانید و سپاه سبزه و در یامین بزم ترین باغ و بیاتین در بساط بسط زمین ششگر و دید پادشاه
قرین از یورت قشلاق به نیت امضاء یورش عراق در حرکت آمدن آسانه جانب پنج ایلی رسید بوقت عرض رسانید که میرزا سلطان ابوسعید
تخریب ولایات خراسان از آب آمویه بمرعت برق و باد عبور نمود و امیر سردر ویش و امیر علی اقطاع جلالت کرده تا اند خود پیش رفتند و بعد از مقادیر
برادر بزم تیغ زمره دیگر از پای درآمدند و حالانده و بدیشان تا گناتاب مرغاب در جبهه تصرف آن ششریار کامیاست و خجارتند و آشوب
در تمام ولایات خراسان سمت ارتفاع یافته میرزا ابوالقاسم بابر چون تیغ تیغ نمود و وضع آنجا در راه تیغ عراق و طلس اولی و اہم ساخت و همان
مراجعت انطاف داده فتح ماوراء النہر پیش نهادت عالی نعمت ساخت و در طی مسافت فرمود پس از آنکه موکب حضور از آب مرغاب
عبور نمود از طرف پنج جز آمد که سلطان سعید لعل احمد خوانده بهاد الملکت خود ببارگشت و مملکت طخارستان با نگذاشته از آب آمویه بگذشت تا
میرزا ابوالقاسم بابر بدست محمود و در مرعت بمرسم با نوبت بجای آورد و در فرہ ماه رمضان ششہ از جمر قند و بقلان عبور کرد و روزی چند در اینک
لشکر قاتل شتاد امر اعظام بجمع آوردن کشتیها نامور ساخت ذکر رفتن میرزا ابوالقاسم بابر بطا بمر در السلطنت سمرقند
و مصالحه کردن با سلطان عالی شان سعادت مند چون امر بفرینک بوجب اشارت حسرو و فرزند خنک چند کشتی در بحر بربنک
جمع آوردند و در آن کشتی سده پاکت دین و امر اولشکرمان زمره بسیار طایفه کشتی آداب که ششہ چند روزی برای عمل نصب اعلام کشور کشتی
انگاه شاه و سپاه آداب و خنک عبور فرموده بولایت حصار شادمان شافتند و از آنجا بوزناک رفتند و نیت شد و لشکر تیغ فرمود کی بپای
طی تابود کی و در تونداک خواج نظام آدین بود و که از اولاد صاحب هدایت بود و مولانا فتح الله تبریزی برسم رسالت از نزد سلطان سعید
بدرگاه پادشاه صاحب تانید رسیدند با امر او ارکان دولت در باب سبب صلح و مصالحتی گفته جوامعی در شت ششہ نند و در آخر مولانا فتح الله
گفت و ما علی الرسول الا البلاغ کیسین فاضل و ما سو کند داده اند که بعضی رسام رسیدند که آن که است گفت میرزا سلطان ابوسعید بیکت که
این ولایت را کینک پوش کرده ام آسان آسان بارتخا ہم گذاشت و از هر چیزی نخواهم رسید و تا تو انم با می شبات و قرار استوار خود بپیم امر از شت
این سخن نزد خونی و در شت کوی بیشتر پیشیر مبالغه نمودند و اطمینان بحدی رسید که کوچ فرمودند و در سلخ ماه مبارک رمضان میرزا ابوالقاسم بابر عرض سپاه

و نیت

سلطان سعید

سپاه و ملاحظه یراق اعراض علیجا به پره اخته و دیگر شرایط آداب عهد صیام تقدیم رسانید نگاه کوچ بر کوچ متوجه دارالتسلطه سمرقند کردید و در روز چهارشنبه شوال سعادت و اقبال در بیکت فرخی بلده مذکور نزول اجمالی فرموده قبه سمرقند بارگاه باج مهر و ماه برافراخت از آنجا سب میرزا سلطان ابو سعید بنابر استصواب حضرت ولایت پناه خواجده ناصرالدین همیشه پند و سایر رعایان و اشراف سمرقند خاطر بخشن قرار داد و رعیت بیرون شهر را در آورده برج و باره را بر تخته محکم ساخت که شرح آن کفین و نوشتن است نیاید و چون میرزا ابو القاسم با بر در قریه مشرف منزل کردید از ایران سپاه خراسان امیر خلیل و مولانا احمد سیاه اول سید پیاده و قدم کاغذی و ملک محمد امان تیغ جلادت آخته و اسباب محاربت همیا ساخته بطرف دروازه ناخستند و سوزانند خستند و از لشکر بهرام قهر ماوراء النهر طایفه از شهر بیرون آمدند با شغال آتش قتال برداشتند و خراسانیان کشت با قبه سمرقند و مولانا احمد سیاه اول را جمعی کشیدند و جمع عرصه تیغ و تیر کشند و چون سمرقند یان امیر از نزد سلطان سعید بردند آنجا با امیر خلیل و مولانا احمد را پیش طلبیده نماند و غنایب نیز بر زبان گذاید مولانا احمد سیاه اول گفت امید است که بواسطه گرفتاران میان شما برادران صلح واقع شود و این موافق مزاج پادشاه افشاده بجا خفت و رعایت ایشان فرماید و در روز دیگر میرزا ابو القاسم مانند شیر خشمناک با بهادران بیایک روی شمشیر آورد و از لشکر سلطان سعید فوجی از مردان گاه و ولیران روز دیگر قدم اندر دانه بیرون نهاد و دست بانداختن تیر و رانه تیغ دراز کرد و در روز فردا از امیر باری پهلوان حسین دیوانه غایت مردانکی ظهور رسانید و طغی از نمرقند یان را بر خاک هلاک انداخت و چون سلطان کوکب از نظر آن سحر که بولناک طول کشته حصار مغرب را منزل ساخت از طریق عثمان باز کشید و نیز لکه خویش شافتند و برین میانس و تب چهل روز در ظاهر سمرقند هر روز مایه قتال التباب جیافت و شتر قتل و اسیر صفحات رضای مردم اندردن و بیرون عیافت و در آن ایام از امیر سلطان سعید امیر عبدالعلی ترخان و امیر احمد فضل با جمعی دیگر از سرداران در دست با بر یان گرفتار شدند و معتقد و محبوس گشتند بعد از آن لشکر دو سر راه بر آورده دست بردی نمود که احضا و جوارح سپاه میان را با مای حرکت نمود و از بر دو جانب مایل بصلح و صفا گشته متوجهان آغاز گفت و شنید کردند و هم بر آن قرار یافت که هر دو پادشاه علیجا به امیران را بگذاردند و سلطان سعید بملکیت ماوراء النهر قناعت نموده دیگر مسترض ولایات خراسان گردد و بر آنچه عهد و پیمان در میان آمده میرزا سلطان ابو سعید امیر خلیل و مولانا احمد سیاه اول سایر گرفتاران را خلع فاخره پوشانیدند و او و میرزا ابو القاسم با بر نیز خواجده نظام الدین بود و مولانا فتح الله تبریزی و امیر سمرقند را با سهای پادشاهان غایت کرده بشرف رساندند و ایات حضرت آیات بکاتب دارالتسلطه هرات در حرکت آمده در اوایل ذی القعدة مذکور با تمام لشکر از جبرک کی سلامت مجبور نمود و میرزا با جمعی را که در ظاهر سمرقند آثار شجاعت تقدیم رسانیده بودند منظور محبت ساخته مناصب ارجمند غنایت فرموده و ایالت قبه الاسلام گنج با میر شیخ حاجی تقوی بیضاخت و امیر علی فارسی بر لاس گلومت ولایت کاشان و جاریت شافت و خطه اند خود با میر شیخ ذوالنون و برادرش امیر احمد مشتاق خلق گرفت و در شیرخان لوارد دولت امیر بابا کوکب شاست سمت ارتقا پذیرفت و پادشاه ملک بخش قند و بقلان با امیر سلطان بر لاس دود و کوکب همایون روی توجه به دارالملک خراسان نهاد و در چهارم محرم منور و کرم ببلده فاخره برده رسید و زبان حال قال متوجهان اند با همیون تمثال کو یا کردید جیت بزرگش که بار دیگر بصد اقبال رسید رایت شاهی بفرجهال ذکر فتح مملکت سیستان و غنمت ماندند ایشان در قلعه عماد و بیان بعضی دیگر از وقایح که در اواخر ایام حیات میرزا با بر دست داد در اوایل سنه فتح و عین و نامان به بر من میرزا ابو القاسم با بر رسید که الی سیستان شاه حسین و له ملک علی بنیبت بخت آمستان بهر احتشام لو از تم تقسیم و احترام کجایی مرغی ننیدند و بخلاف آباء اجداد خود در طریق کبر و نخوت سلوک نموده نفس استقلال را صحنه صمیمی کار و بنا بر آن پادشاه عالی مکان امیر خلیل بنید و که با طایفه از ترک بیایک فتح سیستان تا فر فرموده امیر خلیل بیایستایی و اثنی بوده و بر قوت دولت پادشاهی اعتماد کرده بد آنجا بخت نمود و شاه حسین محتاومت بان شیر شپه شجاعت در خیر گنت خویش نذید و تامت ملک تیر و زاید که داشته عثمان بصوب فرار کرد ایند و امیر خلیل منظر منظر سیستان در آمده اطراف آن مملکت را بجنود ساخت و خبر فتح عرصه داشت کرده رایت استقلال بر افراخت و بعد آن سال شاه حسین جمعی فرایم آورده حازم نزد امیر خلیل گشت و بعد از سعی و بهنام انزوم یافته بکیا بار کی از سر حکومت ده گذشت و بر دست یکی از نوکران

چهاردهم

پنجمین

خود کشته سرش از زانوی خلیف بر دند او بداد سلطنته همراه فرستاد تا بر در اختیار وزیران کردند و در همین سال میرزا ابوالقاسم باریجید به نظر اکتفا
بر حال میرزا سمرالدین بجز آنکه اخت و او را در ولایت برو و ما خان که سابقی سیور عالی امیر غلیل بود حاکم و فرمان رو ساخت در خلال این احوال صبی از
دیو ساران مانده ان که فرمان میر با حسن در قلعه غلام مجوس بودند و وقتی که میر شادالیه در دستر اباد بود یکی از موکلان را با خود موافق ساختن خروج
نمودند و ناگاه بر سر وارد و قتل کردند که در سلکت نوکران با حسن نظام داشت تا خیده او را بقتل رسانیدند و بر سر کس اعتماد نداشتند از خصما سپردن که
اطراف آن حصین مصنوعی گردانیدند چون انچه بر عرض میرزا باریجید عظیم تغییر کردید اما در کمال تکلیف و وقار اظهار فرمود و چند ساله قلعه در تصرف
ماندند اینان ماند آخر الامر در دفعه مشبه جلال الدین محمود و بانو کران امیر با حسن بجای انحصار شاست با امید انکه قوت و دولت خود افزون لطیف سازد
و سعادت طالع بجایون آواز فتح قلعه غلام در غم ایوان بسج شد و اندر در آن اشاکه جلال الدین محمود و بسا خلق بزبان و بلور و سایر اسباب
گیری شغلی صمود مانده اینان دم از طاعت و انقیاد زده صبی از ایشان بجهت تهدید بسا مصالحه بدر قلعه آمدند و جلال الدین محمود و با شکان یکی
از نوکران با حسن پیش رفته و دو مانده انی از میان بیار و خویش نزدیک ایشان خرابیدند و سخنان صلح انیز با یکدیگر گفته در آخر مانده اینان دستها را
کردند تا بدست جلال الدین محمود و نوکر با حسن رسانیدند قاعده عهد و پیمان بود که سازند جلال الدین محمود و رفیق او دستهای آن دو شخص را محکم کرده
باید ان کشیدند و ایشان بی اختیار از ان که در قلعه ان کشته بقتل رسانیدند و انظار انظار خلاف از پیشتر مشرب با لغت نمودند بعد از چند روز
دینگری که در آن قلعه مسکن داشت و از ظلم مانده اینان نیکت بنگت آمد بود صحتی پیدا کرده جلال الدین محمود و پیغام نمود که در فلان برج قلعه محلی
که بدو روز موراج می توان کرد و حالا بخت روز است که من اینجا کار میکنم باید که سر روز دیگری مشرب باشد و چون روشنی چراغ در آن برج به بنیدید
بسیاری قلعه آید که فتح میسر خواهد شد لاجرم جلال الدین محمود و اتباع او در شب بوقود مشرب بودی چون روشنی چراغ نمود صبح امید ستان از مطلع مرا
طالع کردید و زود با نماند مانده دعوات متجا بفرم عالم بالا کردند و دینگری و دستیاران او کند با فرود کشته و در تب صد کس را بدان برج در آورند
و مانده اینان واقف شده بعضی جان نیکت پاپردن بردند و باقی بترج سیاست روی بجایم آخرت آوردند و امیر جلال الدین محمود دستهای قتلگان
همراه فرستاد میرزا ابوالقاسم باریجید بر کردید و نسبت بان سردار شجاعت شاد لو از م احسان و کشتن تقدیم رسانیدند مضرب کوفتالی قلعه
به دستور محمود و با میر با حسن موقوف کشتن قلعه آن فتح همین بسبب آن لطیفه غنی از ایوان کیوان در گذشت و در اوایل سنه ششم و ثمانه مزاج
شرف میرزا باریجید اهدال کفر شده مرضی صاحب بزوات حجه صحف استیلا یافت و اهل با ریحان نفس درامه معالجه نواز م سعی و اهتمام بجای
بعد از چند روز فی الجمله صحتی وی نمود در خلال آن احوال زود و اید در غایت عظمت و مهابت در محاذی برج بود کون کشت و چون آن برج طالع
دار سلطنته بر است و شتم خانه طالع میرزا باریجید و انواع کفت و شود در میان بر باب بجوم پیدا شد و از آن جهت دفعه تمام بر میر میر صاحب تاج
و سرور امیر و وزیر و فنی و فقیر راه یافت و بعد از آنکه از کت زمانی انواع بلیات متوجه بر و بیان کشته تا بر اصناف بکبات بروجات روزگار بکتاب
تافت چنانچه از سیاق کلام آئیده بوضوح خواهد بود است انشا الله تعالی در نفس کشتار در میان رفیق میرزا باریجید ولایت مشبه
و استعمال نمودن از جهان فانی بجایم محله چون حکیم علی الاطلاق از در ان شاه اذ ارضت فو یقین مزاج شریف خسرو آفاق رحمت
کامل بخشید آن پادشاه پاکت عقاده دره مشعبان سنه ششم و ثمانه بفرم طواف مرده مشرب مشرب مطهر علی الرضابن موسی باریجید عظیم السلام از باغ
سعدیه باغ مختار شریف برود ما صیام و مان مقام با دار طاعات و قصار و اجبات کذ انیده در در عهد بعد از او از غایب حسی پادشاه بانه
فرموده ماه سوال را در بجان باغ سپایان رسانیدند اوایل ذی قعدة الحرام همانا برش کردن حرام بصوب مشبه مشبه انصاف داد چهارم
ماه مذکور چهار باغ مشبه بین مقدم بجایون حضرت فرای فضای کسند بوظنون کشت و روز دیگر بحاجم رفته و غسل فرموده بلو از مزیرت روضه
منوره رضویه پیغام نموده سه طه آن عتبه کعبه مرتبه از اجلاست و نذورات نوازش کرد و در باب با نظام همام در غایب و غور بی صفاد و خرا شریط
مسی و اهتمام بجای آورد و در آن زمان یراق شکان در جهان ولایت فردوس رقت اتفاق افتاد و پادشاه عالیجاه از ابر احسان کشت زار
امید طویف انسان را سر سبز و میراب کرد انیده دست دریا نوال بجز و بخشش بر کشتار در خلال آن احوال چند نوبت میان امر و درگاه

امام عالی
کرم

دارگان دولت صورت مخالفت روی نمود و اینجی موجب حال حاضران هر چه سلطنت و استقلال کشته گاهی بلطف و گاهی بصفت ایشان را علامت می نمود
 لاجرم امر نظام صبح و صهاراضی شده از یک طرف امیر خداداد و امیر شیر حاج و بهلولان حسین دیوانه و از جانب دیگر امیر شیخ ابوسعید برادر او امیر حسین علی
 خواجه و جبارالدین سمنانی بر وجه متوجه قد و نه خاندان همپه از زمانی دادند و لوازم عهد و پیمان در میان آوردند که مدت عمر نسبت بیکدیگر بدیندیشند
 و در مقام خلاف و خفاق نباشند و کسی هم به حال تیز زنجبکست و همواره بار بار از مصالح امر ابراهیم و مسرور کشته زبان مجتبه بیان بترتیب و محبتین
 ایشان کیشاد و هر یک از امرای عیله بر یکم آشتی خواره گشتی ترتیب کرده پادشاه را طوی داد و چون در آن اوقات جناب سلطنت تاب از آنکس
 شراب نایب بود اگر او را با باب سازد و گویند کان خوش آواز براه داشته در مشربیات مشهور می نمود و در آن آثار و زمی در محلی دلکش و موسیقی
 روح افزا فرود آمده بود که ناکاه در ویشی تولید می نمودی نیکو روی نرنگت پادشاه و امر بر فرزندکی پیدایشد و بعد از آن خاندان ترجیحی آغاز نمود و
 آن ترجیح بر شرح بیوفانی دینا و عدم اعتبار عالم فضا اتمان داشت و ترجیح بنیان بود که نسبت این همه مطراق کن شکون دره نیست پیش اهل خون
 ظاهر اصغر و کا بازر خا حله معالی آن ترجیح که در ایاتش تمسینا بنمایه میرسد مقرر کردید و در پیش بعد از تمام آن شمریدایت نظام از نظر
 غایب شد چنانچه طار زمان آستان سلطنت ایشان بر چند اوراد کوه و دشت طلبیدند نیافتند و چون اکثر حاصل شایسته اند آید محبت و نشاط و ع
 بگذشت چنانکه بگذرد و باد بدشت میرزا ابوالقاسم بابر در سیم ماه ربیع الآخر سنه احدى و ستین و ثمانه که هنوز آفتاب عالم تاب در صورت بود و
 انگشت ما و کان گشت و چند روز در آن موضع دلخورد و بجا بود پرایدن پرده اخته ناکاه ناخن آن شفق که شهریار عالمی قدر را بحال او ایستام پیا
 بود شکست و اینجی همپه نفس پذیر کران آمده بشهد مراجعت فرمود و در روز و صول معنون این محبت را که نسبت تو بر زمی کردم و آید عباد
 تو به شکم آردست بر زبان مجتبه بیان آورده خدام بارگاه سلطنت را بسط بساط عیش و انبساط مامور گردانید و جا های باو در آن روز
 و اوقات راه را در مکانی از دست کلعه داران سرور شمارد کشید و در صبح سه شنبه ۲۵ ربیع الثانی در عین نشاط و کامرانی از چهار باغ مشهد
 در محله نشسته ساعتی سپر فرمود پس از مراجعت بر سریر دولت قرار گرفته ناکاه خراج موفور الا بهتاج سمت تغییر پذیرفت و بر بعضی امر ارضاب
 کرده برخواست و بگرم در آمد در چاشگاه چهار روز و جانش میرزا آقاسی شاه پهلوان از بیج جاء و جلال مغرب فاعزوب نمود و نیز آستان سلطنت
 و استقلال از او عفت و اجبال سیرت و اول نعل فرمود و انشا بده انحال امیر و وزیر صغیر و کسیر در ناله و نغمه آمدند سیلاب خون از خواره دید
 چون رو چون روان کردید و در آرزو صاحب بوقت صاحب تغزیت طوفان بابران عیان گردانید محبت بر آمداری از باران آید و فرود
 بارید سیل انکوه ناکوه روز دیگر امر عالی که بر تجربه کفین پادشاه مغفرت قرین پرده اخته و جسد مطهرش را بکنند که در جنب روضه نور حضور
 علیه السلام و التمجید و احست مدفن ساخته اعتبار دانا احساس تکی می نمود سیکرند و او کبار است انما قریب جوار دام ششم علیه السلام با
 برین مدعا دلیل می آورد جناب بلاغت شاعر مولانا عبد القادر در تاریخ وفات آن پادشاه امیده اطوار گوید نظم آفتاب ملک باریخان تا
 کی چنان خورشید پنهان در خوراست در ربیع ثانی و فصل ربیع لاله را ساغر خون دل پرست چرخ دکلم جگر با چاک شد دید با از
 اشک و دامن پرده است این چه حالست چه تاریخت گفت صوت سلطان مویده بباراست و میرزا ابوالقاسم بابر را غیر از میرزا شایسته
 فرزند می نمود و ذکر او بعد از تعداد اسامی کابران زمان معلوم خواهد کردید انشاء الله و عدده العزیز ذکر ستمه از حال مشایخ و افاضل
 که محاصر بودند باین پادشاه باو دل از جمله اعظم مشایخ کرام که در زمان دولت میرزا ابوالقاسم بابر از جهان خانی بعالم جاودانی شعله
 نمود یکی شیخ بهار الدین مگر بود وی خواهر زاد شیخ محمد شاه فرامی است و شیخ محمد شاه از چاشنی و مدیسی حلی تمام داشتند و وقتی که انداز
 هر دو بیکدیگر مبارکه میرفتند در منزل سوجان نغمه جان بجا بسن ابرام سپرده شیخ بهار الدین هر دو صغیر سن مجذوب کشته و آثار جذب بروی ظاهر بود چنان
 پیوسته در وقت ادا نما کسی با نرنگت خود می نشانده او را بر هر در کلمات غامضه و قنبه میزود سلسله شیخ بهار الدین بر سلسله مغرب بارگاه
 سجانی شیخ زکریا الدین علامه الله و له سمنانی می بودند و در ظاهر از او شیخ علامه الله و له دانند او کسی بر جاوه تقوی نشسته و شیخ بهار الدین هر دو در آن
 خاقان و لاکه میرزا شاه بیخ فی سده اربع و اربعین و ثمانه بعزمت گذاردن حج اسلام و طواف تربت حبه و تربت حضرت خیرالانام علیه السلام

بنایت

و السلام از دار السلطنته براه در حرکت آمد جمعی کثیر از هیات زمان مانند مولانا سعد الدین کاشغری و مولانا شمس الدین محمد اسد و خواجہ زین الدین جامع مولانا
 قطب الدین ظہیری و مولانا شریف الدین عبد القہار و مولانا تاج الدین حسن و مولانا سعد الدین فرخ و خواجہ شہاب الدین تمیم حصاری و غیر ہم و مولانا
 شیخ بجانب چاندوان گشتند و بشرف طواف رکن و مقام و نذرت مرقد مطہر سالی پیغمبر علیہ الصلوٰۃ و السلام مشرف شدہ مراجعت نمودند حضرت
 حقایق پناہی افضل الانامی مولانا نور الدین عبد الرحمن الجامی در سخات از مولانا سعد الدین کاشغری نقل فرمودہ کہ گفت شیخ بہار الدین عمرو در بادین
 کہ مرضی ہارمن شد و چون آنجناب صاحب الامام الہدیہ بود اصحاب جہتہ ہارمنہ مذکورہ بکلیف اظهار کردند قبول نمودن ما کہ جامعی از اہل غیب دیدم کہ بجانب
 محض شیخ رفتند و چون بدین طرف رسیدند تیر کہ شدت من آن مقدمہ ہادی کلمہ فرمود کہ قطب بود اصحاب ہادی در آنوقت کہ بدین طرف آمدند من ہادی در آن کردہ
 بودم از آنجہ زود رفتند بعد از آنکہ من ہادی خود کرد کہ در مراجعت نمودہ پیش آمدند و فاکتہ خواندند و شیخ بہار الدین عمرو در بعد ہم بیچ الاقل سید بیچ و
 و خانانہ در قریہ چغارہ از بلوکات دار السلطنتہ براه و فانت یافت و میرزا ابوالفہم بار بمان روز کہ آنجہ شہود بقریہ مذکورہ رفتہ و لد حضرت
 شیخ نور الدین محمد را پیش فرمود و پیشتر از برداشتن جنازہ با کشتہ بجانبان براه شناسنت و توقف نمود تا نفس شیخ ابدانجا رسانند تا آنکہ آن پادشا
 عالیجاہ از بارہ گویہ پیکر خود آرد و غسل برداشت و در صحرای عید گاہ بوجہ صنیعت و اتفاق اشرف آفاق جدا گشتی این اوراق سید بران لایق
 خاندن شاہ پیش رفتہ بر جنازہ شیخ نماز گذارد و دفن شیخ بہار الدین عمرو در جانب شمال عید گاہ دار السلطنتہ براه است و میرزا ابوالفہم بار بر سر
 مزار ہمدانی عالی طرح انداختہ با تمام سائید ہم در ماہ مذکور قاضی قضائہ الاسلام ضعیف جناب ملاذ الانامی قاضی قطب الدین محمد الانامی بچکان
 انتقال فرمود و مولانا شریف الدین عبد القہار در تاریخ فوتش این قطعہ نظم نمود نیاہ شریعت سر قاضیان محمد بقوم امامی امام ۵۵۵
 زمانہ و فانت بنی زوار القضا شدہ دار السلام بجای بنی بود و تاریخ اوست و فانت البنی علیہ السلام مولانا سعد الدین الکاشغری
 در او اہل عالی تحصیل علوم متغوی نمود و اکثر کتب متداولہ را مطالعہ فرمود تا بآخرہ بسلوکت راہ زید و تقوی پرداختہ و در سلکت مریدان و خلفا مولانا
 نظام الدین خاموش انتظام یافت و پر توہ نور ریاضت بردخت احوالش تفت ششقرہ لوامع معرفت باطن فرخندہ میافش ماروشن کرد دنیا
 و بر سخاوت ارشاد نشستہ بسیاری از سالکان را بر تہ ولایت رسانید و در مطلع معدن مہلک است کہ در او اہل جامی الاخری شہ ستین و خانانہ مولانا
 سعد الدین مریض شدہ صاحب عراثش گشت و در فلک با بمرض و شدت ضعف و اضعف بر شش گذشت مضمون آنکہ مرامیان بودن و در فلک مجتہد
 ساختند من بنابر آنکہ اطفال صغیر و شکم بودن اختیار کردم و جناب مولوی بعد از آنکہ این سخن بدو روزنی بوم الاربعاء و سادس جمادی الاخری
 شہ ستین و خانانہ وفات یافت و در سر خیابان مدفون شد مولانا شمس الدین محمد عرب در مطلع معدن مذکور است کہ مولانا شمس الدین
 محمد عرب ہمدانی در ویش و شہ سندیہ اخلاق بود و در امن عرض خود را با عرض دیو تیر گسری او و آذریاست دوست میداشت و چون میرزا با بر
 بوی اتفانتی کرد پوسہ پنہان فریبند نفس محبت میرزا علاء الدولہ بچینہ خاطر مردم کی کماشت بلکہ مردم را بسلطنت او دعوت مینمود و
 متابعت میرزا با بر منع مینمود و در شہ ستین و خانانہ عبد اللہ نامی از جانب لرستان در شیوہ سپاہیان بدار السلطنتہ براه رسید و با جناب مولانا
 در ہو اداری میرزا علاء الدولہ بہرستان کرد و یہ مقام آنکمال دار و حکان براه شخصی اگر شہ پیش میرزا با بر آوردند کہ بطریق محبتش نزد میرزا علاء الدولہ
 آمدہ بود و کہ منت مولانا محمد عرب و سید عبد اللہ کا مکتب آوردہ بنابر ان میرزا با بر سید را بانہ خود فرستاد و جناب مولوی دبستان کبیل کرد و جان
 کشت و مولانا محمد گریستان متوجہ عالم آخرت گشت این عبت از منظومات اوست کہ عبت کسی محرم شہ نیر شاہ نیست ز احوال شہ خورشہ آگاہ
 نیست قاضی عبد الوہاب سہمدی از اصناف فضایل و کمالات بہرورد بود در انشا نظم و شریہ بیضا مینود گویند فوتی کی نظر فا
 را و صنعت معلوب سوتوی این عبارت بجا طر رسید کہ مرادی دادم و بعض قاضی رسانید آنجناب اندک تا علی کردہ بمان صنعت جو ابداد کہ بر آید
 یارب این قطعہ در موع خواجہ وجیہ الدین ہمنانی کہ از سایر روزنہ میرزا با بر اعتبار چشمداشت از نیاج طبع قاضی عبد الوہاب است نظم و زیری گز
 برای سندش زبید کہ ہر روزی ضمای مرغ دیوانگہ شود خورشید خالیہ اگر مقدمہ کرد مو کبش و اندکات سارنہ زمانہ چارہ نہی میندیش ما
 نمایہ در ملکیت در رای دوران صف ثانی وجیہ الملک سہمنی محمود بالیہ مولانا جمال الدین ابو یزید پورانی پوسہ بادا

و طایفه طاعت و روائت عبادات قیام و اقدام میبوزد بواسطه رعایت احکام شریعت و متابعت سنت حضرت رسالت علیه السلام
والتحیه بمقامات بلندتری فرموده در کفایت تمام فرق نام لوازم سعی و اهتمام معنی داشتی و بر کس از اهل اختیار در آن باب رجوع با کسی کرد سخن
خود با او ملاقات نمودی و نفس خود را بر لوج صغیرش گذاشتی همواره خوان میبافت کسره بودی و جهت آینده و رونده طعناهای لیدر ترتیب فرمود
در نجات مسطور است که مولانا جلال الدین ابو یزید را بحسب ظاهر سیری بوده چنانا اویسی بوده است و کیفیت است که برگاه مرا مکتبی پیش می آید
برو حایت حضرت رسالت علیه السلام و التمجیر رخ میبکند آن مکتب آسان میبوزد و فاش در شب و شبانه بهم دقیقه نشسته است و ستین و ثمانه
التحان افتاد و در قریه پوران مدون گشت و پادشاه نیک گفتار و خفا و غیر السلطنه و الخلاقه ابو الفخاری سلطان حسین میرزا در ایام دولت خود بر
مزارش عمارتی عالی بنا نمود اوقات حیات مولانا ابو یزید از نو دسال مجاوز بود خواججه شمس الدین محمد که سوی از اولاد حضرت شیخ الاسلام
احمد الجاحی التامعی بود مدتی ستره و توفیق الهی علوم ظاهری و باطنی کسب فرمود اگر چه در ذکر جبر تفکیک شیخ زین الدین خوانی میکرد اما صحبت شیخ
عباد الدین عمر بسیار میرفت و نسبت با نجاب لوازم کمال اخلاص و ارادت بجای می آورد در مسجد جامع دار السلطنه میرا به موعظه و صحبت و کلام
مشغول میفرمود و بر سر منبر بیان حقایق آیات کلام الهی و دقائق احادیث حضرت رسالت پناهی زبان میگوید و مولانا سعد الدین کاشغری و مولانا
جلالی الدین بایزید پورانی و مولانا شمس الدین محمد سبکس و عذوی میرفته و آنچه از وی می شنیدند به تعریف و تحسین متقابل میکردانند و سلطان
سعید میرزا سلطان ابو سعید جوی ارادت تمام داشت و پیوسته نفس متعجب و اخلاص او در صغیر میرزا میکاشت از ثقات اشخاص آنقاده که سلطان
ابو سعید در حجه اول از ایام سلطنت بوخارا جاج شمس الدین محمد تشریف برد و در آن اثنا که آنجناب سخن میگفت یکی از حاضران بی تعریف میفرمود
و سلطان آنان با کتب بی بیگام متغیر گشته خواجه محمد روی بیاد شاه آورده گفت که ما بنود همچنان سخن نگفتمیم که موجب وجد و حال شود ظاهرا
ول این عزیز بجای دیگر است و فایده آنجناب در چاشنگاه روز شنبه ۲۶ جمادی الاولی سنه ثلثه ستین و ثمانه از وی فرمود یکی از فضلا در تاریخ آن
واقعه این مظهر نظم فرمود نظم شیخ اکمل قدوه کمال که بود اهل صورت ربی و همچون خواجه شمس الدین محمد که غرض آسمان پوشیده در تن نیلگون ساخت
جاد و ساخت قدس قدیم صغیر از خطه آسمان برون چرخ دون چون پایه قدسش بود سال فارغش برین ز چرخ دون مولانا شمس الدین محمد
بجودت طبع و حدت ذهن در میان فاضل علم شهرت تمام داشت و ما و ایل حال چندگاه کسب علوم پرده آخته بالاخره بمبت بر کتب کجالت
اعزوی میگاشت باشی عباد الدین عمر و شیخ زین الدین خوانی و مولانا سعد الدین کاشغری مصاحبت میبوزد در شب جمعه عرّه ماه رمضان سنه اربع ستین
و ثمانه از عالم انتقال فرمود قبرش در کانه کجایه در پایان قبر مرتب حضرت شامی خواجه عبدالقادر انصاری داشت شیخ آذری انصاری از
مشایر شغری زمان خود بود و درین کجالت تقریب درویشان مایل شده از سفرین بجا ز شافت و بعد از که از آن حج اسلام و طواف مرقدت
حضرت خیر الانام علیه الصلوٰه و السلام عثمان غنیمت بفرز پند و ستان یافت سلطان اندیا جناب شیخ را رعایت بسیار نمودند و طریقت
مشکوک داشته انعام و احسان فرودان فرمودند مع ذلک شیخ آذری بمقتضای حدیث حب الوطن از وطن در آو لایت ابا کرد و این بیت
در سنگت نظم آوردت من ترکت بند و جیفه جمالی کفتم باد و بروت جو نه بیکو تخوم و از آنجا به سفرین شافت با دار طاعات و عبادت
مشغول گردید و فاش در سنه ست و ستین و ثمانه واقع بود و لفظ حسره و کجالت بجهت آن سال اخبار نمود کتاب عجایب الدنیاد جواد الاکرام
از نشأت شیخ آذریست و دیوان اشعار بلاغت آثارش در میان انبار روزگار بهشته دارد و در هر سال مذکور مرغ روح مولانا طوطی که در ملک
شهر از شهر از نظام داشت فضل قالب شکسته بر باطن قدس پرورد کرد و مولانا طوطی ترشیری الاصل بود و میرزا بابر نسبت باه التفات و عنایات
بسیار میبوزد این مطلع از مطلع طبع نقاد اوست بخت جهان که حجره شش طاق و خانه دو در است ز چادر کن بهایش خوان الحداست و مولانا
طوطی مدادان جوانی بجهان جاودانی شافت و مرتب حضرت سلطان میر نظام الدین المشیر بهر منصب تاریخ و فاش لفظ عروس یافت نظم صبح
زبان طوطی آن شاعری که بودش بکر معانی عروس چو طوطی رفت این عجب طرفه بود که تدریج شرفوت او را عروس سید عنایت الدین
فضل الله را و کانی بو فوضایل و محاسن حصایل از قران و معانیل مسانه و ستی بود و بلافت طبع و طلاقت لسان سرمد فاضل دوران بود

بیشتر

و خطوط در فایده خوبی نوشتی و پیوسته بزیاده صاحبان الطاف سلطانین و حکام موقوتین سرافراز گشتی و فاشش در روز یکشنبه ۲۷ جمادی الاخری ششده در بهر اه
روی نمود بکورتان صخره در جوار میر حسینی مدفن شد میر اسلام غازی از اولاد جهان اسلام امام محمد غازی بود و در علم طب و حکمت مهارت
کامل حاصل نمود و کاتبی بنظم اشعار نیز مشغول میگردد در قضایای محال فصاحت و بلاغت بجای می آورد در مجالس انجمن سلطنت که فایده قدرت میر اسلام
را در نظم ابیات آنان خصیده حکیم افندی که در چون در ادب و حقیقت را حکایت می کرد مقیاس گفته معلوم می توان نمود و آن خصیده که شصت و پنج بر صحر میرزا علی
الدوله مطلق شریف بیت شایدا جلال را بی ملک او نبود لباس جاکت اجمالی از جلال او کند مجد الناس و میر اسلام در زمان حکومت امراب برزنجیری
در پنج مضمین بود و بعد از آن از عالم انتقال نمود مولانا سیدی ابانوی در قضایای مشهوره مشاهیر مشاهیر تمام داشت و در یکروزه و در بزار بیت نظم کرده نوشت
سباران این بیت را در کشتی خود گذاشت که بیت یکروزه جمع شاه پاکیزه سرشت سیدی دو بزار بیت گفته و بنوشت و مولانا سیدی ششاپی در می آلال
بود و بواسطه طبع علم بسیار میل نمود این حکایت مشهور است در انستد و افواه مذکور که نوبتی شخصی در مجلسی گفت که مولانا سیدی سبب من فرمایست
چون دو دگر می این سبب پیدا کرده با هم بسببی برطابسته بیست من فرمایداشته که بدست مولوی شافنده اتفاق در روز مولانا را مضمی بود و
کینه داشت مع ذلک چون سبب آمدن آن دو عزیز معلوم کرد گفت فرما از نزدیک بفرماش من بنیاد تا بنیم که هم کجا میرسد و چون بوجوب فرموده
معلوم و دست از زیر بالا بچسپرون می آورد و دست مشت عزرا بر میگرفت و میوز تا بهیچ غایدا نگاه از آن دو کس رسید که با دانه شرط بسته بودند
دانه گفتند بیکس من با دانه نموده گفت من همه با دانه خودم تا اختلاف در میان نمایدا نشود در و پیش با علی خوشتر دان در پیش پاکیزه در
لطیف گفتار بود و بعد از آن در شان که میرزا ابوالقاسم بر در مشهد تسلط نمود از سبزه در محنت پادشاه کامکار شافت و انصاف شایسته یافت در
مضوی بصفت نقوی در پیرنگاری انصاف داشت و در فایده ریاضت اوقات کفرا نیده چه سینه نقش فضایل و کمالات بر صحنه خاطر منگاشتا
در فن جروض و صنایع شغری شاکر و مولانا سیدی سبک بود و در علم تصوف سنگاف علی جانی درست می نمود و در علم عروض و در سال تالیف کرد و در جوا
قصیده مضمون خواب سلمان مشراطه ای تمام بجای آورد و مطلع آن قصیده در پیش نیست که بیت پس دویدم در جوای وصل ای کس ندیدم آشنای
کار از جمله منظومات در پیش مضمون این رباعی نیز مشهور است که رباعی موجود بود بنوعی که بسیار حدیث نیک و بد بتوان کرد ایجاب
چون قبول ممکن بود آن را که قبول کرد در دن توان کرد ذکر سلطنت میرزا شاه محمود آنچه در ایام ده لشکر و می نمود در همان
که آفتاب زندگانی میرزا ابوالقاسم با مغرب فنا غروب کرد امر او ارکان دولت میرزا شاه محمود را که یازده ساله بود بر سر جانشانی نشاندند
و امیر حسین علی متوجه بلده پراهه کشته برادر بزرگترش امیر شیخ ابوسعید توجه بعضی از اصحاب حکمت بطرف سرخس رفت و شیخ را ده پرچم داد که بجای منصب است
سرافراز بود بصفت سینه عالی میرزا اسرار الدین بخرامه در پیش گرفت و میرزا شاه محمود بعد از ده روز از فوت پدر بجای سبب پراهه منصب فرمود و در
اشنا را به شجره از سر در سیده به عرض رسانید که میرزا اسرار الدین را چه کرد گشتی دارد و سر حلقه مطاوعت کسی در نمی آرد و اگر میرزا شاه میر حسین علی آمده و صحنه
داشت نمود که در روزی که خبر واقعه محنت اندر پادشاه مرحوم شهر رسید میرزا حجت الدوله از محالفت میرزا ابوسعید فاضل کشته و شاه داده امیر حسین
پسرون حبه و نجاشه احمد زخان رفته و با اتفاق جناب امارت پناهی بدامن که هفتاد شش شده چون خبر فوت بکو کسبالی را از مشهد شنیده کنگار از کشته
فراسیده و لشکر فرادان بروی صحیح گردیده و انصاف اشخاص این اخبار بوجوب دفعه فوطه صفار و کبار گشت و میرزا شاه محمود در طی مسافت مرخصت نمود
بیت و ششم جمادی اولی در باغ حشام زلال اجمالی فرمود سادات و قضایه و اصول داعیان بجز امت شافنده مراسم پیش غذا تقدیم رسانیدند و باغ
صحبت عالم سوزنا نمانه گردانیدند و میرزا شاه محمود از باغ حشام باغ زخان شافت و بعد از آن ایام امیر شیخ ابوسعید از طرف سرخس سیده نایر نظام
و حدودان بر وجهات حال پرویان یافت بجهت نیکی حال آنکه امیر شیخ ابوسعید که بشرف غرض و بیباکی موصوف بود و از سایر امراب با بری بزرگترت و کمند
ممتاز و مستثنی می نمود بعد از آنکه از سرخس پراهه رسید بجهت محبت هم در مصحفت چنان دید که بر رسم سر شام بیلی کللی از متوطنان اندازد ستانده شرف او بخش
کرد و کصیلات نوشتند یکتتم محبتی ملذذان امیر شیخ ابوسعید قمتی دیگر با تمام نوکران امیر شیخ حاجی معتمد شد و در پیغم جمادی الاخری سلطان
بنیادند کردن نمود در عرض دو سه روز آنچه در عالم داشتند بجهت حصول پوست مقام آن افعال خود کمال بکش و خواج علی امیر خواج بود و در ایوان میرزا

ملاحظه شود که این قصیده در روز شنبه ۲۷ جمادی الاخری ششده در بهر اه روی نمود و در کشتی خود گذاشت که بیت یکروزه جمع شاه پاکیزه سرشت سیدی دو بزار بیت گفته و بنوشت و مولانا سیدی ششاپی در می آلال بود و بواسطه طبع علم بسیار میل نمود این حکایت مشهور است در انستد و افواه مذکور که نوبتی شخصی در مجلسی گفت که مولانا سیدی سبب من فرمایست چون دو دگر می این سبب پیدا کرده با هم بسببی برطابسته بیست من فرمایداشته که بدست مولوی شافنده اتفاق در روز مولانا را مضمی بود و کینه داشت مع ذلک چون سبب آمدن آن دو عزیز معلوم کرد گفت فرما از نزدیک بفرماش من بنیاد تا بنیم که هم کجا میرسد و چون بوجوب فرموده معلوم و دست از زیر بالا بچسپرون می آورد و دست مشت عزرا بر میگرفت و میوز تا بهیچ غایدا نگاه از آن دو کس رسید که با دانه شرط بسته بودند دانه گفتند بیکس من با دانه نموده گفت من همه با دانه خودم تا اختلاف در میان نمایدا نشود در و پیش با علی خوشتر دان در پیش پاکیزه در لطیف گفتار بود و بعد از آن در شان که میرزا ابوالقاسم بر در مشهد تسلط نمود از سبزه در محنت پادشاه کامکار شافت و انصاف شایسته یافت در مضوی بصفت نقوی در پیرنگاری انصاف داشت و در فایده ریاضت اوقات کفرا نیده چه سینه نقش فضایل و کمالات بر صحنه خاطر منگاشتا در فن جروض و صنایع شغری شاکر و مولانا سیدی سبک بود و در علم تصوف سنگاف علی جانی درست می نمود و در علم عروض و در سال تالیف کرد و در جوا قصیده مضمون خواب سلمان مشراطه ای تمام بجای آورد و مطلع آن قصیده در پیش نیست که بیت پس دویدم در جوای وصل ای کس ندیدم آشنای کار از جمله منظومات در پیش مضمون این رباعی نیز مشهور است که رباعی موجود بود بنوعی که بسیار حدیث نیک و بد بتوان کرد ایجاب چون قبول ممکن بود آن را که قبول کرد در دن توان کرد ذکر سلطنت میرزا شاه محمود آنچه در ایام ده لشکر و می نمود در همان که آفتاب زندگانی میرزا ابوالقاسم با مغرب فنا غروب کرد امر او ارکان دولت میرزا شاه محمود را که یازده ساله بود بر سر جانشانی نشاندند و امیر حسین علی متوجه بلده پراهه کشته برادر بزرگترش امیر شیخ ابوسعید توجه بعضی از اصحاب حکمت بطرف سرخس رفت و شیخ را ده پرچم داد که بجای منصب است سرافراز بود بصفت سینه عالی میرزا اسرار الدین بخرامه در پیش گرفت و میرزا شاه محمود بعد از ده روز از فوت پدر بجای سبب پراهه منصب فرمود و در اشنا را به شجره از سر در سیده به عرض رسانید که میرزا اسرار الدین را چه کرد گشتی دارد و سر حلقه مطاوعت کسی در نمی آرد و اگر میرزا شاه میر حسین علی آمده و صحنه داشت نمود که در روزی که خبر واقعه محنت اندر پادشاه مرحوم شهر رسید میرزا حجت الدوله از محالفت میرزا ابوسعید فاضل کشته و شاه داده امیر حسین پسرون حبه و نجاشه احمد زخان رفته و با اتفاق جناب امارت پناهی بدامن که هفتاد شش شده چون خبر فوت بکو کسبالی را از مشهد شنیده کنگار از کشته فراسیده و لشکر فرادان بروی صحیح گردیده و انصاف اشخاص این اخبار بوجوب دفعه فوطه صفار و کبار گشت و میرزا شاه محمود در طی مسافت مرخصت نمود بیت و ششم جمادی اولی در باغ حشام زلال اجمالی فرمود سادات و قضایه و اصول داعیان بجز امت شافنده مراسم پیش غذا تقدیم رسانیدند و باغ صحبت عالم سوزنا نمانه گردانیدند و میرزا شاه محمود از باغ حشام باغ زخان شافت و بعد از آن ایام امیر شیخ ابوسعید از طرف سرخس سیده نایر نظام و حدودان بر وجهات حال پرویان یافت بجهت نیکی حال آنکه امیر شیخ ابوسعید که بشرف غرض و بیباکی موصوف بود و از سایر امراب با بری بزرگترت و کمند ممتاز و مستثنی می نمود بعد از آنکه از سرخس پراهه رسید بجهت محبت هم در مصحفت چنان دید که بر رسم سر شام بیلی کللی از متوطنان اندازد ستانده شرف او بخش کرد و کصیلات نوشتند یکتتم محبتی ملذذان امیر شیخ ابوسعید قمتی دیگر با تمام نوکران امیر شیخ حاجی معتمد شد و در پیغم جمادی الاخری سلطان بنیادند کردن نمود در عرض دو سه روز آنچه در عالم داشتند بجهت حصول پوست مقام آن افعال خود کمال بکش و خواج علی امیر خواج بود و در ایوان میرزا

بیتند

میرزا شاه محمود میرزا و آن دو وزیر شریف آثار نگاشته کرده اول آن محمود است و قوفاست را تمام معترف شدند و ثانیاً آنچه در سیم سرشار کرده بودند بر دنیا بیز
 ده دنیا جمع نموده کھنکھات در نظم آوردند و کھنکھان غلط شد در جای پچاره اگر کشته بشد و بر چه تا مرتبه طلبیدند چون سرانجام آن وجه مقدر و مردم بود
 و در جهان نور از دو دمانا بر آمد و نایره جوهر و نقدی در خانه آنها افتاده علامت فرخ اگر ظاهر شد صورت سببیت مانده غمخواروی در پرده اختعاشید و صفت
 رفاهیت چون عمل کیمیا و رواج کار فخلان ما پدید کردید بسیاری از فقر ارتکاب عیال گفته منبرم کشتند و خلقی کثیر در زیر کجوه کشته شده از سر نقد جان
 در کشته عورتا متسورات سر با کشته و مو با جادو داده بر سر دیوان شتافتند و بزبان مجرور می داد و خواهی نمود شیخ ابوسعید بی تائید از فریاد
 و فغان آن پچاره کان اصلا متاثر نگردد تا بعد از آن تا م بر طبق کلام مجرور تمام من بحسب المصنوع از ادعای و کشف التو و پادشاه غلط بخش و شکری در
 ماندگان کرد و او را مظلومان داده کرد از وجود مضموم امیر شیخ ابوسعید بر آورد و شرح این واقعه آنکه امیر شیخ حاجی بروج شیخ ابوسعید بد اختر گریسته در ۲۱
 ماهی الاخری میرزا شاه محمود را از باغ زراخان بدون شهر برده فرمود تا سادی کرد که از وجه سر شایع آفریده بکیت دنیا بکسی ندهد و هر چه داده باشد
 باز ستاند و نوکران شیخ ابوسعید را بر جا باند عازت کشتند لاجرم سالکان طریق مضموم تمام می در او می فرار نهادند و سایر امرای امیر شیخ حاجی
 کشته آتش پاسبان شدند و روز دیگر امیر شیخ ابوسعید که در بیرون شهر بود در اوقات برادر خود امیر حسین علی عثمان گریز بفرق آب زراخان باطلان
 و امیر شیخ حاجی با جلفی بسیار راه لشکرمان و راهای و بازار میان از شهر بیرون آمد و سر بر پی او نهادند و در محرابی که در میان کوه مختار و تقویر باط و اسط
 شیخ ابوسعید رسیده نایره کار به طوبی کردند چون زندگانی شیخ ابوسعید از نظر بنشینش نشان سوخته کردید یکی از شاهان امیر شیخ حاجی سرش از
 جدا کرد و بدرونه فلک برده عبیره لکن طریقی باو نجات و بر آورد نوکران آن بد اختر بفرقت غنیمت شمرده سلکت جمعیت ایشان از بیم کجبت
 خاصیت علم بچنین است مدام در شاهان این احوال خلال این احوال خبر متواتر شد که از دعای تمام در نقل اعلام مظهر انجام میرزا ابراهیم بروج بوسیله
 و شاه داده با اتفاق امر او و عثمان بخت عالی نیست بر شجره دولت سلطنته بر آهسته بنا بر آن امیر شیخ حاجی در امیر نظام الدین احمد فیروز شاه و پهلوان حسین و نو
 و امرای ترخان طریقی مشورت مسلوک داشته ظاهر بر آن قرار دادند که نوعی سازند که میان میرزا شاه محمود و میرزا ابراهیم قوا و صلح میسید یا به تا اوز
 فراغت و رفاهیت بر ساحت احوال ممالک خراسان تا بدو با مستواب محمد علیا کو بهر شاه آغا ترکان شاه را که در سلکت نوکران عتبه آن عتبه آن عتبه
 انتظام داشت وجه تثبیت آن مهم بار دوی میرزا ابراهیم فرستادند تا قبل از مراجعت ترکان شاه و زمره از مردم فتنه جوئی مظاهر نشان امیر شیخ حاجی کرد
 که شدت مودت محمد علیا بمیرزا اعداد و فرزند او میرزا سلطان ابراهیم چون فرغ آفتاب عالم تاب بر جهان روشن است و در نور افلاک
 و دلخواهی امرای ترخان نسبت آن عتبه امیر شیخ حاجی بر سر و معین لاجرم بدسیری بیاید اندیشید که سر رشته اختیار اختیار اتمه در بیرون زد و بنا بر آن امیر
 شیخ حاجی از رویه بازی زمانه سوخته شده با اتفاق پهلوان حسین و یوانه قتل امرای ترخان را پیش نهاد بخت ساخت و روزی بهانه جانقی ایشان را بگوشت
 باغ زراخان طلبید چون مجلس منعقد شد امیر احمد فیروز شاه جوهر فراست دانست که حال عتبه و بهانه خود را از باغ بیرون انداخته توجه تو گشت
 زیرا که برادش امیر سلطان حسین حاکم افولایت بود و همان لحظه نوکران امیر شیخ حاجی و پهلوان حسین تیغ بیدریغ در ترخانین بستند امیر اویس که
 کار می در داشت و گوشت بزرگ و بطایف الجبل خود را با شیخ حاجی رسانیده کار و بر شکست زد و امیر شیخ حاجی بروی در افتاد و ملازمان
 او پس ترخان را با پسرش یوسف ترخان و حسن ترخان بجان ساعت کشتند و پهلوان حسین دیوانه محمد ترخان را با آنکه پناه بوی برده بود قتل نمود و بجا
 روز بفرق خوف که سوراخ بود در حرکت آمده در انار راه با میر احمد فیروز شاه دو چاره خود را قبل از سلام و کلام آن دو سردار تیغ انتظام از
 نیام کشیده در هم بستند و پهلوان حسین غالب کشته امیر احمد فیروز شاه که بکارم اخلاق انصاف داشت شربت شهادت چشید و امیر محمد عثمان
 الدین ترخان و مولانا احمد بیاهالان فتنه جان بکنا کشیدند و در سبب غراب خود را بمیرزا سلطان ابراهیم رسانیدند و آنچه دیده بودند معرفت
 و امیر شیخ حاجی چون مرگت بچنین امری خطیر کردید میرزا شاه محمود را از باغ زراخان بشهر آورد و بجای اختیار الدین منزل گزید و محمد علیا کو بهر شاه آغا
 فرمود که در مدرسه حضرت خاقان سعید که در برابر افغانه است ساکن کرده بعد از روزی چند که جرات تکلم امیر شیخ حاجی انعام یافت جز رسید که میرزا
 ابراهیم با غلبه و از دعای تمام مردم مضموم فرموده و متوجه دار السلطنته بر آهسته بنا بر آن امیر شیخ حاجی میرزا شاه محمود را با باغ مختار برد و بر آه از وجود

کردند

امر اول که آن دولت باری عاری نماند غاصبی عقب الدین احمد الامامی به قتل آمد و بر شاد و افغانه شهر را محصور ساخت و کشتن بر درونها
 کماشت و فرمود تا سادی کردند که هیچ آفریده دست نگاهل بجانب رعایا دراز کنند و پای از حد خود فراتر نهند تا به پیغمبر که من بعد چه خواهد بود
 ذکر جلوس میرزا سلطان ابراهیم بر سر پادشاهی و مغلوب شدن میرزا شاه محمود و بقدر الهی چون شکیست حضرت امتیاز
 علم سلطان متخصی آن شد که بر طبق کفر و تقصیر ابراهیم شد و روزی چند قامت قابلیت میرزا سلطان ابراهیم بخت رسد و شاد و ارادتش باید بود
 انوار غلت و اختصار از مطلع در آنکه در آنجا بر سریم خلیفای و جنات حوالش تا بدو اسلحه من مذکوره و ضمن نزو بره در کتاب مرغاب سبایی
 در نقل لوای جهان کشای آنکه در صاحب رومی جمع آمدند لاجرم بدین پیکر شمشیر و نظر امیدوار گشته متوجه دارالتسلطه برآه شد و بعد از آنکه
 قطع مراحل صبح سه شنبه تمام ماه رجب سنه اهدی و شش و شانزده نزدیک باغ حصار رسید و میرزا شاه محمود و این خبر شنیده عنان اختیار از دست داد
 و روزی بظرف مشه آورده قدم در وادی فرار نهاد و میرزا شاهی بصوب قلعه تیره توراوان گشت و اقصا اقصا و عدت بساط محبت با برادر
 در نوشت در نصف النهار با روز میرزا سلطان ابراهیم در باغ حصار منزل نمود و جمعی کثیر از امر اول لشکران را بکاشی اهداره ان فرمود زمره اول
 ظاهر که از عقب میرزا شاه محمود فرستند ملک قاسم و لاسکندر قراوسف و دولت کیلیدی ضای و قرمان زکمان و حاجی غنیل و برادرش حاجی غنای
 ما دست گیر کرده نزد میرزا ابراهیم بردند و ملک قاسم و قرمان شفاعت محمد علیا کو بر شاد و افغانه خلاص شده و سایر نام بردگان قتل سیدند و فرست
 که ایشیر حاجی را عقاب نمودند باور سیده مستقیم و شان یازده غالب گشتند و امیر شیر حاجی رخم حوزده از سر که بیرون رفت و بجهت تیره
 در آمد و میرزا سلطان ابراهیم بر تیران توغات حضرت و اسب العلیات را لشکر کشته ابواب انعام و احسان بر روی هجعت انسان بر کشاد و قدم بر سر
 سلطنت آبا و اجداد نهاد و یکی از فضلای این باغی در سلطنت نظم استقام داد و باغی شاهی که بعد از شکر گشت چون دولت بخت ناکر زین گشت نشست
 چو بر سر پادشاهی نایب جلوس بر سر گشت و میرزا سلطان ابراهیم بخت عالی نمانت بولیم هم نام دولت و تهنیتی امور حکومت کماشته منصب وزارت
 را بخواجه شمس الدین محمد بخاری و خواججه سعد الدین محمد غمایت نمود و در وادی کل شهر را با میرزا شاه محمود که از جمله مخصوصان میرزا علاء الدوله بود و تقویین فرمود
 و بعد از آنکه خلاص نزد لشکر و مال و جایز با بیج او اسلحه شان من مذکوره بفرموزم میرزا شاه محمود و روی بصوب مشهد آورده و قلعه اختیار الدین را بمولانا
 احمد سیاه و ل که اعتماد کلی بر جانب او داشت سپرد و از آنجا بیدار شد و در مشهد مقدسه جنود نامحدود و جمع ساخته عنان مراجعت بصوب دارالتسلطه
 برآه العطف داد و میرزا سلطان ابراهیم نیز متوجه خیم گشته دل بر مقابل و مقابلت نهاد و پیش از غلای فریقین خواججه و جید الدین بمنانی که سالها وزارت
 میرزا با نسق و میرزا علاء الدوله و میرزا ابوالقاسم بار کرده بود از میرزا شاه محمود که در کتبه میرزا سلطان ابراهیم چوبست و مقید و مواخذ شده در
 ولایت فوج رخت سفرا خرت برست و ایضا میرزا که در زمان میرزا با برادر و غمته برآه بود و میرزا ابراهیم را مجوس میداشت بواسطه تقصیری که
 در آن فرصت نموده بود و علم غمیت بعالم باه وانی را فرار گشت و در میان ربا با شاه ملک و قضیه که سوید آن دو شاهزاده از مجوسی بهم رسیده
 بشو میخوف بودند گشتند و افواج لشکران بجز خضر و جوش خورش آمده با بیج و شان در فضای میدان با خنده و خشت سپاه میرزا شاه محمود غالب گشت
 میبند و میرزا علاء الدوله را که زاینده و عاقبت الامام میرزا محمد ترخان با پردلان قول متوجه دشمنان شده کمال شجاعت و بهادری ظهور رسانیدند
 میرزا سلطان ابراهیم بعد از آنکه مغلوب گشته بود و نظر یافته میرزا شاه محمود باز بظرف مشه توجه نمود و میرزا ابراهیم لشکر چوبست الهی بجای آورد و غمیت
 منبهایت گرفته دشمنان را کاشی کرد از غرایب آنکه روزه شنبه مسبت و بچشم دشمنان چاشکاه خبره دار تسلطه برآه رسید که میرزا شاه محمود
 قطع و حضرت مخصوص گردیده و بعد از ظهر جمعی دیگر آمده گشتند که میرزا ابراهیم بدین پیکر نظر اختصاص یافت و میرزا شاه محمود بودای فرار شافت بود
 نصف النهار و تهنیتی میرزا سلطان ابوسعید شریف آورد و نشانها بنام اکابر و اشراف ظاهر کرد و ممنون آنکه فردا صبح بخود و بیخاک موکب بمش
 در باغ شهر زول جلال خواهد نمود و بدست رحمت پادشاه با ابواب عدل و احسان بر روی روز کا طجات انسان خواهد گشود گفتار
 در بیان وصول میرزا سلطان ابوسعید به دارالتسلطه برآه و ذکر بعضی دیگر از وقایع و حادثات سلطان ابراهیم
 از بابیت جلوس بخت سمرقند بواسطه بخت بلند همواره نقش تخریب حکومت خراسان بل سایر ممالک ایران بدو بروج خاطر ظاهر میگذاشت و بعد از شنیدن

سلطان

خبر فوت میرزا ابوالقاسم پسر پادشاهیه سمت از وی پذیرفت در آن اشاکم پنج امیر شیخ حاجی قاصدی بدرگاه آن پادشاه مجاهد فرستاد و عرض داشت
 کرد که عرض خراسان از وجود پادشاه فرمان خالیست اگر ایات نظر آیات بداینها منصف فرمایند صورت حضرت در اینینه راه چهره خواهد کشود و بنده
 که خدمت بر میان بسته در ملازمت موبک بجایون خواهد بود لاجرم سلطان سعید با سپاهی بمیان قشع و نایب آن آب موچوچور کرد و بیعت بر
 و با دردی توجه بداد السلطنه بر آه آورد و در روز و شبه سب و پنجم شبان به پشت قریه ساقلمان رسید و شبه سب و مارگاه با وج هر دو
 ماه بر فراخته طالب ملاقات اکابر بر راه انجمن استعجال پادشاه توده حصال با استقبال نمودند و شرایع سنیا از و شمار بخریم رسانیده با
 به عاوشنا کشاند که توالی طعنه خستیم آلهین مولانا احمد میا دل و دار و غیره بر راه فرهاد نخستین استند که شهر بمهنو طاکر داند و حاجت به
 اصطرار از سر آن کار که نشسته تبت بر محافظت طعنه معصوم ساختند و روز دیگر که همیشه حوز شد از دایره افی شهرستان آسمان در آمده قدم بر
 او زنگت خیزوه زنگت نهاد سلطان سعید از روز و نهاره قحاق بداد السلطنه بر راه خراسید و باغ شهر را مقدم بجایون زینت و ادو تخت
 سلطنت و جهان بینی بر آه شماره اسن و امان بکوش طوائف انسان رسانید و به تبهید بساط عدل و حقیقت پروری اشارت کرده رسوم ظلم و ستم
 مرتفع گردانید و بمان نور جمعی از معتبران را نزد مولانا احمد میا و لی فرستاده او را با طاعت و انقیاد دعوت نمود و وعده عنایت و رعایت
 فرمود مولانا جو ابداد که این خانه را ولی نعمت من بمن سپرده و در محافظت شرایع مبالغه بجای آورد و چنانست که کفران نعمت جایز در دم و سالک
 طریق حیات کشته طعنه بکسی سپارم و اگر فی المثل از آسمان سنگ و تیر باره و از زمین زوین و شمشیر روید بر من بخورده تا بچشم دو و او جواب
 بر روی چشم نخواهم کشاد سلطان سعید از شنیدن اینخواب غضبناک شده روز دیگر از شهر بیرون رفت و با محمد علیا کوهر شاد و اخلاقات فرموده
 باغ زلفان محل اقامت ساخت و اعلام ایتمام نفع طعنه خستیم آلهین بر فراخت و خواجگی آلهین محمد وزیر جمعی دیگر از اسیما دکان با پیر سر بر سلطنت
 معصیر خانه محاصره و محاربه نمود بقدر مقدور کوشش و خور زینش بقیدیم رسانیدند اما چون بجهاد کمال اسواری غیرت سپرد و اراست در آن
 زمان برون کاری و اسباب اوست حصار داری سخن بود فایده بیشتر حال نایزه عرب و قاتل مرتب گشت و مولانا احمد هیچ وجه از مقام حاضر
 و متعالی در نگذشت درین اثنا جمعی از فتنه انگیز بعضی سلطان سعید رسانیدند که محمد ان میرزا سلطان ابراهیم بوسته بعتبه علیه محمد علیا
 کوهر شاد افغانی آید و اجناس تحقیق نموده باز میگردد و اینها ایلی که از نزد سلطان سعید جدا آوردن امیر شیر حاجی بعتبه تیره بود فرمود با آه
 عرض نمود که امیر شاد ایله منگوید که با وجود قتل امر از رخانی مادام که کوهر شاد و افاد در سلک اجناس نظام داشته باشد من بلازمت نمیتوانم رسید
 بنا برین دو مقدمه میرزا سلطان ابوسعید در پنجم ماه مبارک رمضان قتل آن بعتیس زمان فرمان داد و ابوالقاسم شهنشه خالی بود که بر دیده دولت
 آن پادشاه توده حصال ظهور نمود و کوهر شاد و افاد بصفت محنت و ضعف اقصاف داشت و همواره تبت عالی اهمیت بر تعمیر قحاق و اشاه میرزا
 میکاشت آرا تا زود در شمال دار السلطنه بر راه مدینه مسجد جامعیت در نهایت زیب و زینت و در مشهد مقدسه رضویه تیر سعید جمعه در کمال کف
 ساخته و مستحقات خوب و اسباب مرغوب برین بفاع وقف نموده قتل الله تعالیها العتبه بعد از عاوشه محمد مغفرت بشاه امیر شیر حاجی طعنه تیره بود
 یکی از معتبران خود سپرده بداد السلطنه بر راه شرافت و شرف ملازمت سلطان سعید دریافت و بعد از آن ایام در آن حصار امری در رعایت خوا
 روی بود کفایت و اقله آنکه سیاتی مجهول بر که نام روزی نماز دیگر کو سفندی چند بدر طعنه برد و با در بان گفت و شود نموده التماس کرد که شب بجا
 و عتس میزدول افتاده به تیره فرود آمده و چون پاسی از شب بگذشت بگندی که براه داشت جمعی از یاران بدو در طعنه بالا کشید و با قحاق ایشان
 شیخ جرات مانند بلای که مان بر سر کوال رفت و آن چهار چند زخم حوزده فرار کرد و دیگر که طعنه بمهنو ساخته نام بهیلوانی بر آورد سلطان سعید
 آنکه شرح این صحنه نشیند و از جانبین پنج تیر خیزد و اولاد میرزا عبد اللطیف رسید محنت توقف در خراسان ندیده در پنجم شوال همان بحرف ما و
 التهر کرد و ایند جمعی از امر اولشکریان را حجه دفع فتنه اعدا پیش روان ساخت و ایشان در نوامی پنج میرزا احمد ولد میرزا عبد اللطیف که اسپ خا
 در میدان جلالت حیانت با خورده از جانبین دست با استعمال آلات بزر بزدند و میرزا احمد در معرکه کشته گشته بر او شی میرزا محمد جوکی فرار نمود
 و میرزا سلطان ابوسعید در زمان حمایت ملک محمد بعتبه الاسلام پنج رسیده آن زمان در آن بلده ششلاق نام میرزا ابراهیم که در زمان اقامت

سلطان سعید در بهره بولایت خواف و باغزار و قاصت میکند ایند چون از سعادت آنجناب خبر یافت چند شبانه روز نهار نشا و پانه زده میر سعید ترخان
حکومت آن بلده فخره روان ساخت و امیر سعید در عایت رعایا و حمایت بر ایام کمال محبت و سعادت تقدیم رسانیده دوخته آمانی و آمان که
از ضرر حوادث نزدیک به قیام سید بود بر لال لطف و احسان صفت اصلها ثابته و فرجانی التماس بخشید و حلیه صحنی جهت ترویج همه عیال نجات کلام
و اعطای فخر و ایام قیام و اقدام نموده بساط مغزیت تمهید گردانید ذکر تو حیرت میرزا سلطان ابراهیم بصوب مملکت جرجان و شهر هم
گشتن اخصولت سپاه میرزا جهان شاه ترکان انار قام مغزین قام ضلای نظام شایم اخیر شام طوائف انام را مسترد دارد که چون میرزا شای
محمد از سر که میرزا ابراهیم انار قام یافت بعد از روزی چند که در مشهد بود عثمان درینت بکامب جرجان رفت و حاکم اندک از میرزا حسن نسبت بشاه نماند
خدمات پسندیده بجای آورده اسباب سلطنت را مرتب ساخت و میرزا ابراهیم بر محبت و حسن مطلع شده اندازد و نماند و نماند است بدان طرف را فرست
و میرزا شاه محمود با خود ستر را با استقبال همزاده فرجه کرده غم زدم با خود غم کردانید تا در آنجا راه کشید که میرزا جهان شاه با سپاه عراق روان
بایجان عقبه نمودن لشکر در سبب لشکر کشیدن میرزا جهان شاه بدو صوب آنکه حاکم ساری امیر نظام الدین عبدالکریم از حکامتا میرزا حسن تنگ
آمده بود و پیوسته رسولان بدرگاه شهریار آذربایجان ارسال داشته پیغام میفرمود که چون در خراسان پادشاهی با قدر فرمان نماند و میرزا ابراهیم و میرزا
شاه محمود با یکدیگر در مقام نزاع بسر میبردند که او در جهان کشاسایه وصول رسد و این ولایات اندازد آفتاب فتح و حضرت از صلح مراد حسن و بی
طالع کرد و میرزا جهان شاه که پیوسته با اقدام از وساحت تخمین حاکم می بود سخن امیر عبدالکریم را بسمع قبول جابوده عبت ندی پادشاه عبت
قرین شتابنده شد سوی جرجان زمین و چون از عقبه نمودن سکن گشت و آن خبر از میرزا شاه محمود محض گشت با اتفاق امیر با حسن عثمان بکران
بصوب فرار العطف داد و لیکن میرزا ابراهیم شیخ آن حکایات را بر مکر و قریب اعدا حمل نموده سرعت بر چه تا سر علی ساخت میفرمود تا بیک
فرسخی ستر اباد رسد و هر چند امر از تنگ اندیشی فرغده استند که حینان توقف بجایه کرد که خبر میرزا جهان شاه تخمین پیوند بسمع رضای نشیند و از
آنجا نیز کوچ فرموده فوجی از لیران را بر سر منقلای از پیش فرستاد چون آن مردم در میان جنگل ولای اندک را بی نیستند همگی از فرار اولان سپاه ترکان
از میان درختان پیداشدند و خراسانیان بیدرنگت غم جنگ نموده ناکا از جنگل طعی بسیار بر سر ایشان ریختند و بسر غنچه قدرت سلطنت
خراسانیان را از بیم بگشخته نظم بر آورده برون ترکان انگین بلرزدند از هول ایشان زمین فراول از آن جمع کردن شتاب رسیده چون سایه از
آفتاب در آن شام میرزا ابراهیم بادی از بیم دو نیم تنقلای پیوسته سعی در برابر اعدا بیستاد و چون دانست که طاقت مقاومت ندارد دست
مسترد عثمان بی بیابان فرار العطف داده و لیران سپاه آذربایجان خراسانیان را تعاقب نموده همگی کثیر بر تنج بیدیدند بگذرانیدند فوجی از جمله
امیر گردانیدند و امیر سعید یوسف و لدا امیر سعید خواجه و امیر سلطان حسین و لدا امیر فرور شاه و امیر سعادت خاند شاه از جمله مردمی بودند که در آن
گشته گشتند و امیر ابو سعید میرم سپرد و دیگر اخیر خواجه را زنده نزد امیر جهان شاه بردند و حسب حکم او را نیز تعقیب آوردند و این واقعه در روز سه شنبه
بیست و پنجم محرم الحرام سنه شش و ستین و ثمانه بوقوع انجامید و میرزا سلطان ابراهیم چون از آن حرکت فرار نمود مانند قدر وقت سرعت بسیار
در بیچ منزل نیاسود تا در روز یکشنبه بیستم ماه صفر با بعد و دی از طار زمان خود بهره رساننده از قاصت اشباع افتاده که چون میرزا ابراهیم در آن روز
بجایان در آمد قلنده می اندک آنچه جزو است گفت پادشاه جهانیا ن هرت دراز باد که اکثر کوشش و بیکر میکنی تخم خفتی از عالم بر می افتد العتبه امیر
ترخان که حاکم بهره بود چون از قریب وصول شاه زاده خبر یافت طو از م تعقیب نمود و نماند و نماند و اسپان با در قمار و استر آن چهارم و
و خراک و سر پرده و بارگاه و آتش نغینه و فرشتهای پسندید بگشیش کرد و سایر شراف و اعیان خراسان شتر بی نماند و شاه بجای آورده نوبت
دیگر میرزا ابراهیم بر سر سلطنت تنگ گشت و مولانا محمد سیاه اول از صهار اختیار الدین بیرون آمد و مقبل نامل فیاض استعدا یافت و چون خدمت سکو
با پادشاهی تاند میرزا سلطان بوسید مقاومت نموده در محافظت قاصد کمال اخلاص حضور رسانیدند و از میرزا ابراهیم توقع از دیاد العطف و غنایا
میداشت بخلاف توقع میرزا ابراهیم کمال شپرداخت و از غایت فعلت آن همه جلالت رازا بود و چند است سباران مولانا محمد جعفر رفته اظهار
عطف نمود و هر چند احمد ترخان چه خواهی کسان پیش او فرستاده خواست که بوعده داند انعام و احسان ببارد بیکر آن سعید حشی ما امام گردانید

بجای نیند و دیگر مولانا احمد زعفرانی میرزا ابراهیم دست تفرض از گریبان طلب او باز داشت و حصار اختیار آیدین را اندوی اخطار اختیار
 بقصر ف او باز گذشت ذکر تخریب جمعی از محله های کربسم مسالت نزد سلطان سعید و بیان باز آمدن میرزا علاء الدوله به
 بدار السلطنه همراه بعد از مدت مدیدی چون میرزا سلطان ابراهیم در بدهه همراه روزی چند بفرزعت بگذاشتند بنا بر احتساب مراد که کان
 مسیحت چنان دید که با میرزا سلطان بوسید اساس موافقت را موقوفه سازد و وصلت نموده نباید مخالفت بر اندازد و برای سرانجام این کار فرقه
 اختیار بنام سر بزرگوار برآمد اول شیخ نوزاد بن محمد بن شیخ بهار آیدین مردوم خورشید آیدین محمد کوسوی الحامی سیم میرزا بران آیدین خاوند شاه علی مرود
 او را ن است و امیر غیاث آیدین کنگنه را که پدر مرتب حضرت سلطان ابی نظام آیدین طیسیر است مقرر ساختند که در آن سفر بگذرند و آن سینه بزرگ
 عالی که قیام و اندام چون آن فرقه مجلس سلطان سعید رسیده و چنانچه باید و شاید در باب مسیحت و مصالحت سخنان بعضی ساینده و سلطان سعید سخنان
 مابین چون مایه داده فرمود که در باب تعلیه قواعد موافقت و تمهید مسانی وصلت و موافقت بر التماس که میرزا ابراهیم کند بند و است مشروط بآنکه
 السلطنه همراه بقصر ف انجانب باز گذارد و بر ولایت از سایر ولایات خراسان که خواهد فرود میسر ف کرد و در مدافعه لشکر کمان طریقی اتفاق سکون
 دار و سخن برین قرار یافته محاذیم خطام ممول غزاد و احترام و انعام و اگر امر حاجت نمودند و آنچه میرزا سلطان بوسید شنیده بودند بعضی میرزا ابراهیم
 رسانیدند و غریب و غایب و غایب و غایب آنکه درین سال در اطراف ولایات و قلاع خراسان چند حکم نافذ فرمان بودند که بجهت اطلاع دیگری نمی
 نمودند میرزا جهان شاه از استرآباد تا سبزوار تعلیه گرفته در آورده بود و میرزا سلطان بوسید در قبه الاسلام پنج حکومت می نمود و میرزا سلطان ابراهیم
 در دار السلطنه همراه نشسته سر بزرگوار می فرود نمی آورد و مولانا احمد سیاه اول حقه اختیار آیدین بجهت ساختن حامی سلطانین را محدود می نمود و میرزا
 بفرود در موافقت داشت و میرزا شاه محمود در طول نفس استقلال بر لوح خیال میکشید که بکند حصول قلعه سیره و در بجهت ساخته بود و امیر عبدالقادر
 محافظت حصار مرخس می نمود ملک قاسم دل را بر سکته فرایوسف با اتفاق امیر خلیل مملکت سیستان را تا فراره و اسرا صند میگرد و در قلعه خرو
 سن شیخ تیمور لوزم سرداری بجای می آورد و قلعه طیس در تصرف امیر اویس بن خاوند شاه بود و میرزا علاء الدوله بعد از چند سال از دست قزاقان بگریخته
 روزی چند در مخرج اسیور و خیمه قامت نصب فرمود و کیفیت حال میرزا علاء الدوله از اطلاع مطلع سعد بن برین و همسین می کرد و در آن اوان که از دست
 بر سپاه میرزا ابراهیم ولایت پنج بازگشته دایت بر نیت بصوب بخشان برافراشت روزی چند در آن کوهستان سرگردان بوده آخرالامر بدشت
 قزاق رفت و تا زمان اجتماع خبر فرت میرزا ابراهیم در میان او بنگان اوقات گذراند تا آنکه حاکم خراسان شده از راه خولقم بولایت نسا و اجمود و در
 و فاصدی جهت بشارت حصول مقدم همایون پیش میرزا ابراهیم فرستاد و شاه زاده اظفار شاه و ابن شاه فرمود چنان محبت امیر بنجام داد و کف شایسته رسانا
 نمود تا بکلم الملک عظیم شمان از آمدن پدر نجابت گذر شد و میرزا علاء الدوله از اجمود و موقوفه بدهه همراه گشته چون بجهت زو بگت رسید میرزا ابراهیم
 استقبال انجام نمود و در کنار آب نجاب میرزا علاء الدوله دیده بدیدار فرزند سعید و شن کرده همچون این مجال بر زبان آورد که بگت قلعه کجند
 سفر دور و دراز شهر بار و گردیده بدیدار تو باز و میرزا ابراهیم نیز فرج و سرور موفور ظاهر ساخته بد یافت طاقات به بجهت صفات لوزم کرم
 و اسباب العیقات تقدیم رسانید بگت منم که دیده بدیدار دوست کردم بد چهره گویت ای کار سازنده نواز و پیر و پسر در با صباغ
 ملک و دولت سخنان در میان آورده چنان مقرر شد که میرزا ابراهیم با لشکر بگت توقف نماید و میرزا علاء الدوله همراه فرقه روزی چند از بگت
 در مان برآساید و انجانب بجانب همراه در حرکت آمده روز جمعه عظیم مجادی الاخری شش و شش و شانزده بقریه ساکنان رسید سادات و
 دعوائی از بابی استقبال موبک همایون نموده شرا بینه از شایر بجای آورده و در سو قبه و هوام الناس در آن روز جهت تا شایر انقدر کس نه شهر و در
 که در هیچ عید و روز و در مثل آن جمعیتی کسی مشاهده نموده بود بگت در آن روز از کثرت خاص و عام بودند کسی با مجال خرام و میرزا علاء الدوله که بگو
 خیابان در مانده بدیدار سعید علیا که پسر شاه آفا شریع بود و در آن بشارت جده بزرگوار بجای آورده اند بجا بیخ راهی رفت و بجهت سباه حرس
 در شاد بشارت فرمود بگت مجلس آیدین بگت برخواستند بزم پیش و عرضی در استند و آن پادشاه گیتی افروز بساعت بگت فرود چند و
 بعد مجامع مام بجهت سخنان کل اندام سرور و چندی تمام آنده کانی بر داشت و نمودن کار بانند و خسته بود که جنود حصول سپاه میرزا جهان شاه شنید

و اسباب العظیم

کوشش

مرحمت

بابت نیریت برافراشت قیمت بر جام مراد که بردست منی کردن زحمت حسی در آن اندازد ذکر وصول میرزا مظفر الدین جهانشا
 بچنگا حضرت خاقان مغفرت پناه چون میرزا جهانشاه از منصب ملکوت جرجان فارغ گردید و چندگاه ولایت سمرقند را محمل نصب سواد
 سلطنت کرد ایند با لشکر قیامت از مانند پسران خورشید در توجیه در السلطنته برآه گشت و میرزا سلطان ابراهیم از توجیه آن پادشاه عالیجاه خیرا
 خان بر نیت بصوب کوشان غورآفت و سرسری زنده فرستاده بنجام داد که بعد ازین اقامت آنحضرت در بلده همراه مصلحت نیست لاجرم میرزا
 عطار الله و لصد در دودخ و دراع سلطنت کرده در غرضه جهان شهنشین او تا فائده روی بار روی سپرد و در پس از فرار آنجناب کافه ساکنان بلده
 همراه از سادات و علمای فخر و شخصای ابراهیم پناه ترکان چنان سرسریه و پریشان شدند که بنان بیان از عهد شرح آن بیرون نمی تواند آمد و فود
 او باش مرتبه دست بجات و تاراج بر آوردند که هم دور بان مسکحل تقریر آن نموده شده و معارف آن احوال میرزا جهانشاه بعضی کوه سید سید و جنر
 نقره و فرار کبار و ضحاک همراهه را شنیده بنا بر آن اتمالت ناچار بنام شراف و اعیان فرستاد و امیر سیریزاد بخاری را بار و علی تعیین کرده مرد
 بعدل و داد فوید و او بخش بخش در پارویم شعبان سائیه وصول بر باغ ناغان انداخت و فتح قلعه اختیار الدین را پیش نهادت بینه نعت ساخت
 مولانا احمد بساول ویدی چند شرایح حصار داری بجای آورده حاجت الاثر بیرون فرامید و موقوفه عین ماطفت خسروانه و منظور نظر پادشاه گردید
 و میرزا جهانشاه بعد از کنگر بخت سلطنت خراسان عظیم و کرم سادات و قصاه و علمای شراف و اعیان بجا بیعی قیام نمود و با مصداق شکر و چنگا
 خاقان سعید منظور فرمان فرمود روزی چند الکت کدستان که در شرفی بر انت مجسم سادات اقبال و کشت و صحبت گشت و شوکت آن جنر
 صاحب شمت انبیا و ان کویان که گشت آن الارض بقدر ششاسن شیار من عباد و العاقبت للفقین ذکر محال لغت میرزا علاء الدوله با
 ولد پسندید صفات و رفیق آنجناب بموجب بیاضه ها و میرزا جهانشاه بدار السلطنته همراه در آن اولن که میرزا
 علاء الدوله و میرزا ابراهیم پناه هم سا و عراقی و از با بجان بولایت فرستادند پدر در غرض پایان منزل گردید و سپرد و غور بالا انیمایا مت منصوب کت
 در آن اتمایا از نظر بان میرزا علاء الدوله امیر خلیل با تقان سپرد و کنگر خلیل شیخون بر سر قرا بهادر که در اول میرزا سلطان ابراهیم بود و در تمامی جبات او را
 در غرضه نیت و تاراج آورد و میرزا ابراهیم قاصدی نزد پدر فرستاد و چنان گشایا بنام میرزا جهانشاه و میرزا علاء الدوله گفت از جانب قرا بهادر که علمای
 مست جناب نقار بر حاشیه میرزا نور نشسته بود بنا بر آن این سلیب بدور سید و بدین جهت میان پدر و پسر صورت کدورت روی نمود و محبت و چنگاکی
 عداوت و بیگانهگی بعدل گردید و از جانبین صف لشکر آمانه متوجه یکدیگر شده اند و در خلال آن احوال امر از خانی از میرزا ابراهیم که بکینه میرزا علاء الدوله
 به پستند و میرزا ابراهیم بقدم اضطرار زود پدید بر کوه رفته که شاکت معارف آنحال سپردند و خود را خزان که بکلم میرزا سلطان ابراهیم جبر سادات
 پیش میرزا سلطان ابراهیم رفته بود باز آمد و از مجلس شاه نامه متعجب گشته طایفه از خانیان با با خود متفق ساخت و شبی غیر کشیده و میرزا ابراهیم را در
 قید بجات داده علم توجیه بصوب ساغر و تولک برافراشت و چون کفایت انبواج بعضی میرزا جهانشاه رسید سرسری غور فرستاد و میرزا علاء الدوله
 بخواه طلبید و میرزا علاء الدوله بعضی را از مصادرات اسباب دولت و اقبال بنده شسته بمرحمت برن و با و بار روی پادشاه ترکان رفت و میرزا
 جهانشاه در روز علیحدگی مجلسی در غایت اهدت و خلعت ترتیب داده امرا و نظام میرزا علاء الدوله را با احترام نام پیش بردند و شهریار ترکان آنجناب
 تعظیم نموده در موضع مناسب نشاند و زبان مطلق و نقد اتمالت داد و دقیقه از دقائق الطاف و اعطاف نامرعی گذاشت و در هر دو هم جبات
 با میرزا پسر بدان که در شده میرزا جهانشاه بود و در ملکوت مهران حکومت می نمود بجهت پدر رسید طلب آتش آنکه میرزا جهانشاه بواسطه دفعه که
 از جانب میرزا سلطان ابراهیم داشت بیچی شریک فرستاده فرزندان بجهت با طلب کشتار در میان توجیه سلطان سعید بجز هم زرم
 میرزا جهانشاه و ذکر بساط مصالحت میان آن دو پادشاه عالیجاه چون میرزا سلطان ابراهیم در حدود قندهار سلطنت
 می نمود ل میرزا مظفر الدین جهانشاه در در السلطنته همراه و قوف یافت با لشکر که محاسب و بیم و خیال استیفاء و اعداد ابطال حال آن حاجز
 آید و کشت تیر شاد هم از غیبت باحت بیان کت آن مجرور اشراف نماید توجیه مید آن اقبال گشت و روزی چند در کنگر آب مرغاب قندهار که جهان
 پناه پیش از اوج مهر و ماه در گذشت خبر غایت شمت آن پادشاه عالی کمر و کثرت عد و آن سپاه جوشن در میرزا جهانشاه داده و غنچه انداخت و اتمایا

بود فادان نموده ساختی فکر خجک میکرد و نظیر خیال صلح پیش نهاد بخت ساخت در آن اثنای در عهدی مولانا نجم الدین عمر و مولانا یوسف عطا
 آمدند سلطان سعید بر سالت سپید و اندر زبان کهنه و صاحب تائید سخنان صلح امیر بعضی رسانیدند میرزا جهان شاه بویون سلطان دوی لاقدا
 با چنان طافان نمود و جناب فدارت تاب سید فاشود اجبه تمهید با مصالحه محو با ایشان در سال فرمود و سپید شود بعد از وصول صلح کهنه
 شرف تقبیل و آیم سر سلطنت سعید حاصل کرده در باب صلح و صفای سخنان دلپذیر بعضی رسانیدند سلطان سعید کلمات تحت انگیزه الفاظ مودت این
 بر زبان رسانید میل سعید فاشاب تا شیر بواجفت و اتحاد ظاهر کرد ایند و سپید فاشود معضی المرام مراجعت فرموده میرزا جهان شاه دل بر صلح نناده از کنگ
 که در شان کوچ کرده در دامن کوه مختار لواء طفران تا ارتفاع داد در تصایف انجالات احمد ترخان با اتفاق بعضی از قزاقان از میرزا ابراهیم روی
 گرداننده بلاذیت میرزا جهان شاه شافند و بصوف عواطف و نوازش پادشاهانه اما مثال و اقران قیانه یافتند و میرزا جهان شاه داعیه داشت
 که آن رستان در خراسان متعلق نماید در کنگ پادشاه مجا میرزا شاه رخ بعین عشرت اتمام فرماید که ناکا جبر سید که سلطان سعید اندر
 لشکر میر غیاث بولایت برآورد و در آمد و میرزا جهان شاه در بجز حیرت افسانه نشخیزت از درون او زبانه زدن گرفت و مستعد جنگ و جدال
 گشته میرزا پیردیان ما که شد او لادش بود بر سر منطقی از پیش رویان فرمود و خود نیز غلبت شافند در قریه کجی آباد زدن نمود و میرزا پیردیان با قزاقان
 لشکر سلطان سعید حرب کرده طایفه از سرکشان سپاه ترکمان اسیر بر سر بچه تقدیر شدند و شاه زاده پای در وادی که زبانه زده پریشان حال پیر سیر
 پیر سید کتبیست حال بعضی رسانید معانر انکالی ایچی از جانب آذربایجان آمده جز آورد که امیرزاده حسین علی ولد میرزا جهان شاه که مدتی تجویز
 بود از حسین کجاست یافته و دست تصرف بخوابان و ساز کرده لشکر جمع نیاید بار آن میرزا جهان شاه کجی تبیت متوجه مصالحه گشته نوبت دیگر شد
 چه فضیل آن هم نزد سلطان سعید فرستاد میرزا سلطان ابو سعید فرمود که میان ما و میرزا جهان شاه توافق صلح و قتی ما کجی باید که ملکات آذربایجان
 که میرزا شاه رخ بوی غنایت کرده بود قضاعت نماید و فارس و عراق را تصرف نواب دیوان علی باز گذارد و بعد از گفت و شنید بسیار و آمدند
 رسولان چند با مصالحه برین وجه واقع شد که میرزا جهان شاه دست از تمامی ملکات خراسان و جرجان و بازنندران بازدارد و بوی ایچک خرابی کند و
 توجه بصوب تبریز آورد و برین جمله عهد و پیمان در میان آمد میرزا جهان شاه از قریه کجی آباد رخمان مراجعت با دنیا بیکان الحظاف داد و در اوایل
 صفر ۱۰۲۳ از جانب جنوب بلده فاخره همراه پایان قریه مغرب و زیارت گاه روان شد و در جمعه گاه مذکور امیر سید جمال العون و سلطان
 حسین دیوانه از روی سلطان تبریز سلطنته همراه رسیده شهر قلعه را تصرف کردند و در عاید و عجزه را در سپاه امن و امان جای داده اعلام
 صلح و انصاف مرتفع گردانیدند گفتار و در بیان وصول میرزا سلطان ابو سعید بدار السلطنته همراه کرت شانی
 و ذکر انقراض ایام دولت و زنده کالی بعضی از سالکان مسالکت جهانی چو قشای غنایت ربانی از مطلع
 سعادت جاودانی طلوع کرده دیده دولت میرزا سلطان ابو سعید و شن ساخت و میرزا جهان شاه را بیت و نیت بلکه نیت بصوب ولایت
 عراق و آذربایجان بر افراختن کوب بایون از حد و دیواره رود همسان جزو و نظور و در حرکت آمده زو غنینه چپاد هم صوم ختم با لجر و نظور
 در دامن کوه مختار اختیار زدن فرمود و سادات و قضات و علماء و اکابر و اعیان بکلاس استقبال مبارکت حبه بودند و صنف الحظاف و
 الحظاف نوازش نمود و روز و یکون سده از خروج طلعت سلطان سعید سعادت شجیرت اعزامی قضای ریاضت گشت و قدم بر سنده عدالت
 در عتیب پروری نهاد و صیت حشمت و کنت آن هر سپهر خلافت انبیاوان کوان در گذشت از غایت عرض با و حار موبات اخروی و کمال استقامت
 بتو بیت شریعت حضرت بوی جانروزه مسجد جامع تشریف برد و بعد از ادای نماز و عرض نیار مجلس و خط حضرت شیخ الاسلامی خواججه شمس الدین
 محمد کوسوی ایچمن مقدم شریف شرف کرد و خطبه زمین العتاب انجمن و عالیجا ب تبارکی کلبه بلند شده و سکه از شرف نام بایون آن فرزند
 کامیاب پرنیاب و زینت آمد نظم با بایون نام اعدا سکه بر دی نقش کرد و هر از هرش دیان سکه بر زر میکنه مسبری که خطبه العتاب اوست
 گرفت مشتری که بر شرف میسریکنه و چون در شان بواسطه سوره لشکر قیامت اثر بر مکان بعضی دیگر از راه قایح و حوادث دوران خصمانی
 فراوان بطقات و جوبات ولایت خراسان ماه یافته بود در رستان شده که در بلده همراه بواج و مضامین خطی در غایت صحبت

روئی نمود چنانچه خلق میباشند از خندان نان جان دادند و بسیاری از اخبار و کسب اسباب انعام حاصل می نمودند و آن سعادتمند سلطان حسینعلی
 بران سوال ابوسعید را بابت علایق و اطمینان نظر دولت از گردانیده و بیشتر لشکر را بجانب ماوردان انهر فرستاد و دست لطف و امانت انان ابوسایان نام و احسان
 بر روی روزگار فقر و صحنه ان بر کشاد و چون میرزا علاءالدوله و میرزا ابراهیم و میرزا انوار قلی سپاه سلطان داد و کز خیر یافتند و در میان سبکدوشان
 در شش ماه موافقت و یکاکی انداختند و نفی هم مخالفت و محاربت سلطان سعید در نوای حسن بهم بویستد رایت اہنت بر افراختند و سلطان
 سعید انچه شنید با آنکه در از زمان زیادہ از دو ہزار مرد جلالت نشان در بلاد دستستان قبائل ایشان نبودند و همچون کلمہ جابون کم من غیرہ و غیرہ
 غلبہ فتنہ کثیرہ را منظور داشتند و بدین دفعہ شتر معاندان بخصت فرمود و در ان شمارہ بعضی بویستد حضرت آقا میر سعید مزید از خون و امیر سلطان
 متور تا ش با سپاہی جو بان پر خاشاک از جانب سمرقند بکوب سلطان سعید بویستد و در اسطجدای لا اولی ایمان برودہ و حسن علی شکر میرزا
 علاءالدوله و سپہر میرزا بخرطالع شدہ از جانبین بختیغوف برداختند و در ان ملک و دولت در میدان جنگ و مقاتلت مصروف شجاعت
 و بہادری ظاہر ساختند و در انروز بر انفار و جو انفار سپاہ سلطان بختیغوف شکار از دست بر و میدانان زمینہ و سعید و مخالفان مغلوب گشتہ روی
 بودی فرار نهادند چنانچہ بعضی از کز کجکان تا ماوردان انهر جان بکران باز گشتند و خبر انہرام پادشاہ فلک انقشام رسانیدند و شایع گردانیدند و
 سلطان سعید بعد از کز بر انفار و جو انفار با لادن قول غم سیر فرمودہ جام خون آشام از نیام اتعام بکشید و بشد ز کرد و در ان شب با بہر
 پہلوئی تیز ساختہ آثار و کز تخریر غمور رسانید تیغ از شراب خون ناب مرست گشتہ آفا ز کرد و در انروز تیغ جو با لابندان بر حرم دل بر پیوم نظام
 بجای آورد و تقلم بگون برزی روانشد تیر دلزد و دی بخت و جانی می سترزد مبارز تشریف گشتہ بگون آشامی از خود سیر گشتہ و پیوند
 ساختن کند شدہ بود کہ خورد شد تیغ و خنجر با با بچہ لوی کوشکشی سلطان سعید متعلقہ نمود و میرزا علاءالدوله با اتفاق بہر خان ابوسایان فرار کرد و ایند میرزا بخر
 کز گشتہ از دست شتر شربت شہادہ چشد و سلطان سعید بر الطاف ناقصای آبی بر اسم محمد سعید رسانیدہ فتنہ با با طرف ملکات
 و ماوردان انهر فرستاد و امیر علی و امیر سعید اصل با بکاشی میرزا علاءالدوله و ولدا و میرزا ابراهیم کہ بطرف نریمان سبزواری گشتہ بودند تا ماوردان کر دینہ
 بختیغوف روی بر بیلاق باد فیس نهاد و در ان مقام امرار ایچا بختیغوف کز کجکان مراجعت نمودند و بعضی رسانیدند کہ میرزا علاءالدوله و میرزا
 ابراهیم نریمان بطرف بطام و در انخان عزیمت فرمودند آنجا موکب جابون در ضامن عنایت قادر کز کجکان بختیغوف دولت و اقبال تشریف برود
 عید گاہ و از سلطنت میرزا با طرح انداختہ و ایام آن بنا بر راحت انرا شرط اتعام بجای آورد و کز تخریر حصار تیرہ تو و فتح قلعہ عماد
 و بعضی دیگر از وقایع کہ در آن اوان اتفاق افتاد از میان حکایات سابقہ شایم انچه ہمیشہ بان مستقیان اخبار سالقہ میرسد کہ
 پر کہ بچہ تیرہ حصار تیرہ تو کہ بزید شناخت و حصانت از تمامی قلاع سپہر ارتقاہ اختیار دار و اسبلا یافت و مدت دو سال ابوساطر مدو
 اصناف فقرات و ظهور انواع حوادث پر تو اندیشہ بھیکت از ملک و حکام بختیغوف نقلہ ساخت تا درین اوقات کہ سلطان سعید حاضر خنجر
 از قمر و از انان ملک خراسان مانع ساختہ گشتہ بختیغوف تیرہ تخریر آن حصار دیدیم انظر انراحت و امیر سعید مزید از خون و دستور اعظم خواہش آیدین محبت
 حسب کم نواحی تیرہ تو رفتہ و داخل و خارج ان حصین از نظر احتیاط و ماورد و فوجی از مراد سپاہ را با ساختن مقابل کوب و محاصره آن جمع موکب
 باز داشتند و چون دانستند کہ بی دستیار می مخالفی بختیغوف الا بواب کشایش ابوسایان مراد تیرہ تیرہ نیست و بر تمام تیغ و تیرہ تیرہ
 سرتب نشود و علم مراجعت بر افراختند انچاست کہ محاصره مور بودند دیدہ امیر بر مرصہ نظام نهادند کہ قوت و دولت روز افزون میباشند
 انکزد و دست نگینہ کنار خاک انبار بر خنجر پر کہ ہزار ہزار ہمدان ایام بختیغوفی کلام بختیغوفی و قذف فی ظہریم الرعب اہل قلعہ ازینجا
 شدہ اختلافی در میان ایشان پیدا شد و سیر کہ نسبت بمناہان بدگان شدہ طایفہ ما قبل رسانیدہ و بختیغوف تیرہ تو می تو تم شدہ و جمعی ایچا
 اختہ بر سران کہندی دولت تاختہ و در مساحت سرش ازین جدا کردہ بہرہ فرستادند و این قح در اوایل ماہ مبارک رمضان شدہ شد
 و سبتن و ثمانہ دست داد و در اسطہ ہمین ماہ وفات میرزا سلطان ابراهیم اتفاق افتاد و بختیغوف نیکوالی بخرن میرزا علاءالدوله و میرزا ابراهیم
 از مکر کہ میرزا سلطان ابوسعید کز بختیغوف بود و در انخان رسیدند چہرہ پسر از یکدیگر جدا شدہ میرزا ابراهیم از اول ولایت سپاہی ہم رسانیدہ و حکام

چنان فریفت بجایب مشهوره مختلف که دایره آقا شاه را در این کشته چند اهل باد داد و اسی نمودند تا دیده نداده آن شاه مراده جلالت نهاد روی
 بجایب جاودانی نهاد و بعضی از طایمان و فادایش مشهوره مشهوره در شوال مذکور در بیت المغفرت کوب بر شاه و آقاخانک سپردند سلطان ابوسعید
 بوجوب فرمان واجب الاذعان لولد خانات کلام و اطعام طعام بجای آوردند و بعدین سال نخسته شمال سلطان سعید را پسری عنایت فرمود چون
 آن مولود عاقبت محمود ازرقیه سلطان یکم لقبت میرزا علاء الدوله در وجود آمد میرزا شاه رخ موسوم شد و در همین سال بوجوب فرمان بنوده خصال کیم
 علی غازی متوجه خیر قلعه گردشت و بعد از وصول بجای آنحضاره سوار گردید و چون از قبل امیر بابا حسن مشهوره بنده آن بود و بعد از احاطت و انقیاد پیش آمد و در
 علی غازی حسب حکم بروج باره قلعه علامه در همین شهر در آن ساخته و در آن سال میرزا شاه محمود بن میرزا بابا که بعد از فرار از آنها میرزا جهانشاه
 بولایت سیستان افتاده بود در محاربه که میان اسیر خلیل بنده که در حاکم کابل امیر بابا روی بود شربت شهادت چشید و بعد از آن سمرقند
 پیروان که در سلطنت اعظم صدر باری مشغول بود شمشیر کردید که خیار در میان فتح مملکت جرجان و سلوک امیر خلیل بنده که
 در وادی عصیان فروغ تقصیل بجایب از مطلع صفحات آینده مانند خورشید تابنده طالع خدایت که در اوایل سلطنته فوجی از سپاه
 پادشاهان لود ابوالغازی سلطان چین میرزا که در آن اوان بولایت جرجان بستیلایافته بود تا حدود سبزوار تاخت کردند و آنرا تسلط و اخت
 ظاهر ساخته لود از مذهب و تاریخ بجای آوردند سلطان سعید چون بنیاد نهاده روز چهارم چینه چهارم مجادی لادلی متوجه جرجان و ابوالغازی سلطان
 میرزا مصلحت متعادل و متعادل بنده استر با در بازگذاشت و راست فریفت بصوب اوراق برافراشت و سلطان سعید روزی چند در خطه جرجان
 بعیش و کارانی گذرانیده ایلت آن مملکت را بولدار شد خویش سلطان محمود میرزا عنایت کرده روی متوجه سمرقند و کرامت آورد و در بیت
 سوکت بجایون امیر خلیل بنده که که سردار جلالت شعار بود و از اوایل جانیانی میرزا ابوالعالم بارتا آن غایت در ولایت سیستان حکومت
 مینمود و بنا بر وفده که از سلطان سعید داشت خیال استقلال کرده با سپاه بیروز علم عنایت بصوب برافراشت و در ۱۲ ماه مبارک رمضان
 بظاهر رسید با مکر محاصره و محاربه پرداخت امیر نظام آتین احمد برلاس که از قبل سلطان سعید در شهر حاکم بود و همیشه نظیر از وفده با تعلق سادات
 و قضات و اکابر بروج و باره برافراشته مامون کرده و در باب دفع و منع سیستانیان کمال علاقت و پیروی ظهور رسانند و امیر خلیل سرور
 از صباح تا دواغ محاربه و پیکار اشغال مینمود و از درون و بیرون بیرون سنگ مانند قطار اسطوره و ادویه مردم برین کار با بطل و صاعده بود چون
 بکوی بر سر نه داشت در آن اوقات مولانا حسن شاه و قطعه گفته بر کافذی گذاشت و کافذ بر ستری بسنه بجایب سحر او انداخت و بمطالع
 ایات امیر خلیل و حصران محسن اورا بغایت مفضل ساخت قطعه ایست که قطعه باریان پیام با رسانید با خلیل کونید اگر تا سر سر با حق بود بر شاه
 روزه در و سر ما خود ده عید می جای که وقت حق تا حق بود انقضه صباح زور جمعه از جمعات ماه مذکور امیر خلیل با سپاه موفور روی جلالت
 متوجه برافراشته دور مردم و کمال سبی و کوشش تقسیم رسانیده از خندق بگذشتند و بر خندق بروج و باره مشغول گشتند و نزدیک بان رسید که بر شهر
 استیلا یابند و هر بیان بعد از داده نماز جمعه بهیبات اجتماعی از دروازه شهر بیرون ریختند و متوجه سیستانیان شده خون بسیاری از مخالفان را
 با خاک ماه بجا ریختند و آذینه در انداختند و غار شاه دایان فریختند که میرزا سلطان ابوسعید رسید بنا بر آن اقدام ثبات و قرار لشکران پیش
 مترقی شده امیر خلیل با اتباع از مقام گرفتن برافراشته در گذشت و عثمان بصوب فرزد گردانیده عازم مملکت بیروز گشت و سلطان سعید در وقت حرم
 اناسرا با دخیل را شنود به سرعت بر سر تا مرتلی مسافت نمود تا پس از گریه سیستانیان در او فرماه مبارک رمضان متوجه جرجان
 رسید و در باره جمعی که در دفع اعدا شراب مردم را بجای آورد بودند اصناف الطاف تقسیم رسانید آنگاه فوجی از سپاه حضرت دستگاه در استیلا
 حال اقبال امیر خلیل روانه ساخت و فرمود تا او را اسیر و دلیل نکر دانند باز کردند و امیر خلیل از توجبه لشکر ظاهر از خبر یافته مضطرب گشت و آنرا بجز
 و انکس از صفحات حاوالش لایح شده مملکت محمودیت سلطان عالی مرتبت که کوشش کشید و روی نیاز باستان خلافت آشیان آورده در نوای
 با میر کردید که متوجه دفع شر او شده بود دو چار حوزد امیر کیم و او بنا برین تمبختی که با امیر خلیل داشت در طریق رفتی و در ماه ماهی سلوک نمود
 او را بمراه مبارکاه همان نهاده سلطان سعید در حضور بخش بجایب کشید و امیر خلیل بعدی تا به خاکستان اقبال آشیان رسیده

در سلطنت سایر امپراطورین که بوجه فرمان واجب الاذعان ایالت سیستان بر شاهجه که از جمله ملوک نادران آذربایجان و دغلی گرفت و انتخاب بکلیت
موردی خود شایسته امور دولت و اقبالش سمت انتقامت پذیرفت ذکر بعضی دیگر از وقایع بلاد و عباد و لقبش رسیدن امیر خلیل در
بلند استر با و در اوایل سنه شصت و شصت و پنج میرزا علاءالدوله که بعد از فرار از مرکز سلطان سعید در اطراف کوه و بیابان سپید و ساکن بکلیت
کنار دریای قرزم در خانه ملک پنهان رسیده در گذشت و شب جمعه ۲۱ ماه صفر نفس او را براه آورده در مدینه حیدرآباد که بر شاه و آغا بکلیت سپید
و صبیح آن پادشاه مرحوم رقیه سلطان حکیم که مرحوم محترم سلطان سعید بود بلو از هم جدا و اطعام مساکین و خیراتی نمود و مقارن آن حال از جانب دولت
التهر خبر رسید که میرزا محمد جوکی بن میرزا عبد اللطیف به معانیت امیر نور سعید که از بجز تربیت با فکدان سلطان سعید بود در اینست مخالفت فراتر و افسوس
عادت و تاراج در اطراف اولیای انداخته بنابر آن سلطان سعادت نشان در شهرت مجادی لاهور بجایب ماوراء النهر روانه شد میرزا محمد جوکی که
شایدن و قتل او ای کشور کشای سلوک طریق فرار اختیار کرد و کجای شاه رخیزه رفیق سخن بود و سلطان سعید همچنان حضرت و مایه از بجز چون گذشت
به در سلطنت میر قند شایسته و چند روز پیش و خرمی گذرانیده از آنجا همان حریمت بصوب شاهرخیزه رفت بعد از حصول نواهی آنحضرت استوار طیار
موجب حضرت شارب فرود خنک نشی بکلی اشتغال نمود و مدتی از وقت رسیدن خلق نایبکامه به آمدن شوق به تیر انداختن و کار دشمن ساختن مشغول بود
و چون نزدیک بان رسید که صورت فتح حضرت بر طبق مراد پادشاه مظهر جلوه که شود از اطراف خراسان طلی آمد و در مجلس سینه که سلطان سعید
خط بوجوه آن رفیع نمود به بجزم خراسان توجه فرموده سلطان سعید استماع و خبر بجایب متارکشت و امیر سعید اصیل ارغون و امیر سعید مراد را در مجلس
مد و آن ملک در آن فرموده و امیر سعید برق و باد از آب نمویه که شسته بخراسان در آمد به بجایب نیشابور و سبز در شایسته و در آنوقت از آنجا
حریمت میرزا سلطان حسین خبر یافته در حریمت بجانب در سلطنت میرزا تا فتنه مردم بلوکات را بشهر آورده اسباب فتنه داری بکلیت
ساخته میرزا سلطان حسین متعاقب در ظاهر آن طبله زوال نموده از جایب علم محاربت و مخالفت ارتفاع یافت و بیره خال و جدال بر کانون
مدون مردم بیرون در آن یافت و چون میرزا سلطان ابوسعید خبر محاصره براه سینه با میرزا محمد جوکی صبح کونه در بیم بسته و همچون گذشته تا حد
سینه و غاریا بخران بگریان بگریخته در میرزا سلطان حسین خبر حصول آنحضرت استماع نموده از خلا بجزه بر خاسته و نامتزل سوکی با استقبال آن پادشاه
سواد خصال فتنه آن مقام بر راه سرسختی استر با و نموده میرزا سلطان ابوسعید از عقب بخرمان شایسته میرزا سلطان حسین تا خراسان خانی
آمد و از آن منزل به شبی که مانده دل اهل عصیان تارکیت بود و باران فراوان میبارید همان بگریان بصوب آواز کرد آید و سلطان سعید کل افشا
استر با در همین مقدم شریف غیرت افزای گلستان مردم ساخته چند روز پیش و نشاط اوقات مصروف داشت و در آن ولای امیر خلیل سینه و کج بجز
احکام سینه خویش گرفتار گشته سلطان سعید وجود و عدلش را یکسان نگاشت بیان این سخن آنست که اگر چه امیر خلیل زک حکومت سیستان و او در
و انتخاب در گاه عالم نیا آورده ملازمت سپید و پوستر در حال اشتغال بر روز کار میکند آینه و استیصال بنال قبایل سلطان سعادت مال با خود
گردانیده انتظار رفت آن کار یکسینه چند نوبت بصورت از حرکات دستگاش بلوغ و جوی غلور نمود و سلطان سعید بلا خطه آنکه شاید از آن نخل
بجاده ستمیه و فاق آید در پیشش فرود و اینجی موجب مزید فضیلت امیر خلیل گشته در آن شب که کثر شعبان موجب همایون از عقب میرزا سلطان حسین
شایسته فتنه کرد که کثرت خبر خود را بطور رساند بنابر آن نزد سلطان سعید رفته مبالغه نمود که مناسب آنست که شایسته نفس از عقب با بی منت فتنه
آنحضرت بنور فراست برانگیزد آن قدر اطلاع یافت و فرمود که خلیل بیگ دستور نیابد که سلاطین در شب مخالفان را تعاقب نمایند البته بنابر
اسباب سلطان کامیاب در استر با و امیر اعظام را با خود قتل امیر خلیل مأمور گردانید و ایشان او را به بانه گشایش با چکی خانه بجایون برده بجای
قتل آوردند و پیشش را نیز در همان روز از عقب پدروان گردانید آنکه سلطان سعید نوبت دیگر ایالت و ولایت بخرمان میرزا سلطان محمود و بعضی
نموده در آیت حضرت آیت بصوب خراسان مراجعت فرموده در ۲۰ بیج الاخری شسته با سعید را همین مقدم همایون غیرت افزای سپهر کرد و در
و بعد آن ایام سلطان آفتاب هشام پیش احوال فرق نام اهتمام فرموده و بوضوح پوست که خواجه عزالدین وزیر و رعیت موجب عالی بهایست
نه لشکر و ممبر و از خراسان به بصره و کبار دیار خراسان رسانیده مایه غضب پادشاهانه اشتغال یافته مثال لازم الاشتغال صادر شد که بجای

جناب وزارت تاب دست و پاسته ده و یکت آب جوشان اندازند تا شعله جایشان لظفا پذیرد و فرمان بران در پای حصار اختیار آید بوجوب فرمان
 واجب الاذعان قیام نموده پادشاه عدالت پناه بر شکات محاب عنایت ریاض امیدر عایا و هزار خان با نصارت داده حکم فرمود که من
 بسید هیچ افزیده نذر لشکر و نامبردار از تو عثمان جراته و بلوکات و ولایات نطلبند و نشانند و درین باب نشانانی بر سنگ نقش کرده انکت را
 در مسجد جامع هراته مضمون یافته و بعد آن او ان خواجده قطب آید بن طائوس سمنانی و خواجده جمیل کرک و وزیر شده خواجده مظفر عثمان بواسطه تقصیر و تصرف
 بیاد از ان منصب معزول گشت کوریند چون خواجده شمس الدین محمد صاحب دیوان خبر جویشانیدن خواجده میرالدین و عزال خواجده مظفر سلیمان سیاست سلطانی
 رسیده از بوشن خست مولا حسن شاه شاعر در آن باب این بیت گفت بیت چون مظفر گرفتند و میرالدین سوخت خواجده شمس الدین محمد درین
 نقش میکند کشتار و در میان نهضت سلطان سعید کرت و دیگر ولایت ترکستان و ذکر بعضی از حوادث شان و وقایع
 دوران چون میرزا سلطان ابو سعید از بوشن باز نماند ان بازگشته روزی چند در بلده فخره هراته سعادت و اقبال بگذرانید سعادت
 و متواتر ایچان از دادار التهر بدرگاه عالینا آمده عرض کرد که میرزا محمد جوکی بدستور پیشتر در میدان مخالفت جولان نمیدانید بنابران رای جهان
 کشای سبب اقبال شاهی را در هراته مظفر تبت کرد اینده ۲۷ جمادی الاولی از در سلطنته هراته بصوب ماوراءالنهر نهضت نمود و چون
 قبه الاسلام بیخ از فرزند مولکب عالی آرایش یافت روزی چند اتفاق توقف افتاد و در ایات مظفر سلب و در نیم رجب از بوشن عبور کرده ساری
 و صول بر سر فتنه انداخته و از آنجا شاه رخیده رفته بروج و باره آن علوه در نظر انور ضایعیت محکم نموده بنابران جمعی از مراد لشکران با ضامن گویا بود
 ساخته بمرقده معاودت فرمود و در آن اوقات که آن پادشاه مجتهد صفات در ماوراءالنهر تشریف داشت در بلده ان خراسان خصوصاً در
 هراته و بلوکات علت طاعون شایع گشت و بلاد و باطوائف نام را در مضطراب انداخته غمی کثیر مطبوره خاک را بسکن ساخت و در اوایل سنه
 سبع و ستین و ثمانه سلطان سعید فوت و دیگر از سر فتنه بظلمت حصار شاه هراته فرامید و حاکم حضرت شاعر آقا محاصره و محاربه کرده و در کبک ایل
 فتح میسر شد بعد از ان کار باالی حصار با مضطراب انجا نمید و ذخیره ایشان با نام رسیده میرزا محمد جوکی قاصدان نزد خواجده ناصر الدین سعید الله قدس
 فرستاد که قدم در میان مصالحه نهاده جریه او را از سلطان سعید سعادت ناما درخواست نمایند و خواجده طمس شاه زاده را مبعودل داشته بار دوی
 سلطان سعید تشریف برد و جهت طمان اقلعه انان طلبید و میرزا سلطان ابو سعید شفاعت انجا بربسبح قبول جامی داده حضرت خواجده شاعر
 رحمت رفت و در روز جمعه منم محرم سنه ثمان و ستین و ثمانه میرزا محمد جوکی را بنظر سلطان سعید رسانید و آنحضرت در باره شاه زاده اظهار لطف
 و رحمت فرمود و بکایت سعید با گشت و از آنجا متوجه تشریف برد و دولت و اقبال شده در سبب و دو م بریح الثانی در عین کارانی در بیخ سفید زده
 احوال فرمود انجا میرزا محمد جوکی مادر فتنه اختیار آید بن محسوس کرد و شاه زاده در آنحضرت روز کار میگذرانید تا وقتی که روی ملکات یعنی آورد و چون
 مدت این یورشش زیاد بر کبک ایل بود در آن او ان که سلطان سعید سعادت معاودت فرمودش بجا یون متوجه تحقیق سعادت و دیوانیان
 گشت و صاحب عظام خواجده قطب آید بن طائوس خواجده جمیل و خواجده نعمت الله و مولانا میرد فازی که مکمل کرده بودند عرض فرمود سلطان سعید
 سعادت و در راه عظام را نطلبید و در قم عزال برود و حال خواجده طائوس کشید و خواجده جمیل معینه گشته چون نوبت رسیدن مهمم خواجده نعمت الله رسید
 نسبت بخواجده شمس الدین محمد خجی تهریز آید میر معروض گردانید و انجناب عرض داشت کرد که من از عایا و اشراف و اعیان خراسان بر رسم خدمت پیغمبری
 گرفته ام تا ان اموال خاصه سلطانی تهرانی نذر سلطان سعید فرمود که هر چه از بر کس شده بوجه شدم و نوزاد از منصب وزارت معزول
 گردانیدم زیرا که کاهی وزیر از منصب من گرفتار میکردند و بسبب کوفه میبها که از نوصد و ریافته نخواهم که ضرری بود سامم خواجده چون این سخن شنید
 تا نوزده و انکشتیرین از انکشت پیرون کرده پیش برود و بر گوشه تخت نهاده بازگشت و بجای خود بایستاد و ظاهراً بر کتیج و زیری باین سهولت معزول
 نشده او در سنه سبع و ستین و ثمانه رای بجا یون سلطان سعید چنان اقتضا فرمود که در بلده مرو و سلاق نماید و تو اچیان بوجوب فرمان جاریه
 و لشکران رسانید و ایات حضرت نشان در او افراده بروج الاخری بکایت معصده نهضت کرد و شاه زاده انجا میرزا سلطان محمد در در سلطنت
 هراته حاکم گشته روی تمثیت سعادت سلطنت آورد و سلطان سعید در روز و پنجشنبه ده توقف نموده در اوایل جمادی الاولی در ضمن عنایت

مقاله

دوم سر

ایزد بجای بورت قسلاق رسید و آن در نشان در غایت اقبال و کامرانی گذرانید در دو سه ماه روزمان اسوا اللیل والنهار مانند خود شید فایض انوار
بجانب بیت الشرف خویش هجرت فرمود و در دو و نیم ماه دوم شعبان که آفتاب در بجهت هم در محل بود بیایع سعید رسیده بخید ابواب عدل و رحمت
پروری برکنود و در سنه سیم و ثمانه روزی چند مزاج بجایون از منکر عدل انجام اعتدال شافت و چون بعنایت حکم علی الاطلاق عظم شایسته
مال سردرخت را در تمامی مملکت خراسان بر جایا و خرازان بخشید و بدین واسطه در حواله ای غواصی انسانی کثرت عظیمه اصلها تا به در حواله
فی الساعه نصارت یافته سراب و شیا کشید و بعد ازین سال از فیض کباب غنایت و باب منتعال در زمین دولت و اقبال کبی نو شکفت و همه
پادشاه توده جنرال از درگرا اینها هجرت نسیب و زینت پذیرفت و در اوایل نوال سلطان سعید پسر سعید شیشه منظره که توده میرزا با نسیر موسوم
گشت و نشاط و اجساد انحضرت از دیدار آن قره العین سلطنت در جو کمال یافته حکم بجایون به سبب چهار طاق شرف نفاذ یافت تا بان تقریب
دو باره سایر شاه زادگان منت خست از بجهت هم رسانند در جایا و خرازان بر حسب فرمان واجب الاذعان در بیایع با فان آغاز بر افراختن چهار
طاق کرده آن روضه بهشت کین از بجهت های رفیع و ایوانهای مسیح که قرین بود بدیبا روم در زینت چمن آرایش دادند و بر طایفه مناسب هر
خود بقیه مدیح ترتیب کرد و بعد بهر خویش بر طبق عرض نهادند و در آن سال هجده سال جهان در و از المملکت خراسان حاضر بودند و همه بقوت ذهن
و دقت بصر امور عظیمه ظاهر نمودند از آن جمله از جمله علی آرد که در صحنای در یکت شیشه سی و دو جماعت محترمه صنعت پیشه را که در کارخانه فریش موجود
بجیر خنور آورد چنانچه سی و دو دکان و کارخانه کشود بهر شیشه بر می می که مخصوص او بود خویشی میکرد و بعضی از آن صورت که در صنعت بکرت اجتناب داشتند
مثل خیاط و نه آف و بخار و حد و بیبانی جنبش ایشان از قوم علم حضور کرد آینه بود که در آینه جناب صورتی از آن زیبا تر می نمود سلطان سعید چون
آن بقیه فریب را مشاهده فرمود بعنایت سبب گشته در باره آن مآذره دوران اصناف بختین و احسان بجای آورد و مجلس عیش و عشرت آراسته شد
شراب فرخ بخش از غوانی ریاض نشاطه کامرانی با آب داد و نوا با می روح افزای مطربان نغمه ساز برده اند و از روی دل خاص و عام بر کشاد
ساقیان بچمن ساق مجالس از تاب حاضر چون آفتاب رنگ گلزار ام کرد آینه و سبب عزای ما لالال پیران چیکت پشت دست خست
بس اس ایام جوانی پوشانیدند و انسا لایان معتبه علیه بجایون با طعمه کونا کون را بر هر چه در صله خیال کجند افزون هر روز چندین نوبت ترتیب می نمودند
و از اوایل توان روز جمعه تخیم می آنچه ایام جشن و سورا سدا یافته پادشاه و کدا پیرو بر نادر عیش و نشاطه و دند و در آن روز طوی زبک بود
انجامیده شاه ناداکان عظام با این دین اسلام مخمور گشتند نگاه پادشاه بجا به پرتو اتمام بر سر انجام عظام امور سلطنت انداخته خدام عالی
مقام بساط لهو و طرب نوشتنند و در سنه احدی و سیمین و ثمانه سلطان سعید در غایت دولت و اقبال در در السلطنته همراه اوقات
بجایون خال گذرانید و نوبت دیگر بر توالتفات بر بزرگت احوال خواججه قطب الدین طلاس انداخته امر اشرف دیوان علی بابوی مقرر کرد
و در سنه سیم و سیمین خسر و سعادت قرین بقسلاق برو شافت بساط نشاطه و کامرانی و شادروان عظمت و جبابانی مبوط و مرتفع ساخت و نوا
در بورت قسلاق بود که خبر فوت میرزا جهان شاه تو از پوینده علم غنیمت بصوب آذربایجان بر افراخت و در داکه در کبابه نخواست که کشار
در بسیار بهر از احوال میرزا جهان شاه و میرزا پسر پدق و ذکر گشته شدن پدر و پسر تقدیر مالک المملکت
علی الاطلاق از طلع آناه سلاطین آذربایجان و عراق نیز این اجناس عده فاق با منور دار و که چون آفتاب اقبال میرزا احمد بن پسر
از اوج کمال کسب و حال انتقال کرد و تندی با داجل و خنده کانی آن برهنگش کامرانی را در منزل خندان در پای در آورد تا بچه لوی جهانکشی میرزا
مظفر الدین جهان شاه بر سر شرف رسیده تمامی مالک آذربایجان و عراقین و فارس و سواحل دریای عمان و ارمن و کرستان آن پادشاه ناخدا
فرمان را سخن کردید و هیچ سرداران اطراف و کردکشان اکناف اطاعت حکم و نشان او نمودند و شرایط فرمان برداری و نوازم مزاج گذاری
آورده بالتفات و عنایتش مقرر و مبابی بودند مگر میر حسن بیگ بن میر علی بن میرزا عثمان که بعضی انقطاع و یار بگریه نمود ساخته نسبت میرزا جهان
شاه طریق اطاعت سلوک نمیداشت و بهوار با علم علویت نقش استقلال و صورت استبداد بر لوح صمیمه و صمیمه خیال نمیکاشت و بعضی بر ظاهر
میرزا جهان شاه کران آمد و پوینده در کمر تداکت آن هم صمد و دو بساط کمال تمانت و حصانت قلع و بیایع امیر حسن بیگ پسر آن مراد بود